


رساله
شماره
۵۷۲
فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

اینکه نماز منقسم میشود بواجب ومستحب و واجب اول منقسم میشود بشش قسم اول
یومیه دویم جمعه سوم عیدین چهارم آیات پنجم طواف ششم
آنکه به نذر وعهد ونحو هما لازم میشود واما یومیه پس در آن چند مطلب است

مطلب اول در اوقات آنهاست ودر آن هشت مطلب است مطلب اول
آنکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ومقدار چهار رکعت که اغلب
ناس در اقوال وافعال با اقتصار باقل واجب بعمل آورند در حق حاضر ومقدار
دو رکعت بطریق مذکور در حق مسافر مختص بظهر است وقبل از غروب آفتاب تمام

مقدار

مقدار مختص بعصر است وما بین این دو حد مشترک بین الصلوتین است
واول نماز مغرب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت رأس بجانب
مغرب چنانچه آخر وقت عشا نصف شب است ومقدار کفایت هر یک
بمعنی که مذکور شد مختص بآنها است وما بین الحدین مشترک بین الصلوتین است
واول وقت نماز صبح ظهور سفیده است فوق الافق متصل بآن که بر در جانب
مشرق که پهن منتشر است در جانب عرض و آخر آن طلوع شمس است

مطلب دویم آنکه هر گاه حیض یا نفاس یا اغما یا جنون بهم رسد
بعد از دخول وقت نماز اگر بمقدار زمان عروض نماز را بعمل نیاورده است
واز اول وقت منقضی شده است مقداری که کفایت نماز صحیح با شرایط
مفقوده نماید قضای آن نماز لازم است والا فلا وهر گاه این عذر ها
رفع شد واز آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت شرایط مفقوده
ویک رکعت از نماز نماید آن نماز واجب است وهمچنین هر گاه طفل بالغ شد

وبعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت
از نماز نماید ظاهر آنست که نماز ادا بوده باشد پس نیت ادا میتوان
نمود بلکه ظاهر اینست که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید
لکن بکفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر اینست
که وسعت زمان بجهت رفع حدث معتبر نبوده باشد و در جمیع صور
مذکوره هرگاه اخلال نماز در همان وقت نماید آثم است و قضای
آن واجب است و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب
درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت را نماید نماز ظهر و عصر هر دو
بر آن شخص لازم خواهد بود و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک
کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود

مطلب سوم لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت
نماز با امکان علم و در صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه دخول وقت جایز است

مگر آنکه

مگر آنکه کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت که در این وقت
نماز باطل است یا اینکه در اثنای نماز رفع اعتقاد او قبل از دخول
وقت مشخص شود اما بجدی که اگر نماز را تمام نماید در همین نماز وقت داخل
میشود و بعضی اجزای نماز بعد از دخول وقت میشود پس قطع نماز در این
وقت که شخص شک شد که هنوز وقت داخل نشده متعین است

بدانکه هرگاه کسی مشغول بنماز عصر یا عشا شد با اعتقاد اینکه ظهر یا مغرب را بجا
آورده است و بعد از آن خلاف آن برای او ظاهر شد پس ظهور خلاف
در اثنای نماز آنست یا بعد از فراغ اگر در اثنا است پس اگر شروع بنماز
و ظهور خلاف هر دو در وقت مختص بنماز سابق بوده یا هر دو در وقت
مشترک بوده یا شروع در وقت مختص بنماز سابق و ظهور خلاف در وقت
مشترک بوده لازم است که عدول بنماز سابق نماید و اگر هر دو در وقت مختص بنماز لاحق
بوده عدول جایز نیست و همچنین ظاهر اینست که اگر شروع در وقت مشترک

و ظهر و خلاف در وقت مختص بوده عدول میتواند نمود و اگر ظهور خلاف
بعد از فراغ از نماز است پس اگر زمان فراغ از نماز لاحق و زمان شروع
هر دو مختص بنماز سابق بوده یا زمان شروع مختص بنماز سابق و زمان فراغ
مشترک بوده ظاهر اینست که این نماز باطل است و اگر هر دو زمان
مشترک است ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح است پس اتیان مینماید بنماز
سابق به تنهائی و اگر زمان شروع مشترک و زمان فراغ مختص بنماز لاحق
بوده یا هر دو زمان مختص بلاحق بوده باشد در این دو صورت نیز نماز
لاحق صحیح است و نماز سابق قضا خواهد بود و از اینجا مشخص شد که جواز عدول مختص
بصورتی است که در اثنای نماز است بشرط بقای محل عدول اعم از آنکه هر دو نماز ادائی
بوده باشد یا هر دو قضائی یا مختلف باین معنی که معدول منه ادا بوده باشد
و معدول الیه قضا و تصویر عکس آن اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست
و فوات محل عدول موقوف نیست بر زیادتی رکن نسبت بمعدول الیه بلکه

بمطلق

بمطلق زیادتی است پس اگر ایستاده در رکعت چهارم نماز عشا مثلاً
عدول بمغرب نمی تواند نمود اگرچه بشروع قرائت یا تسبیح نموده باشد

مطلب پنجم در بیان قبله است فصل چهارم بدانکه قبله عبارت
از فضائی است که کعبه معظمه شاغل آنست و فوق تا سموات و از تحت
تا تحت الثری در حق کسانیکه متمکن اند از استقبال آن و جهت فضاست در حق
کسانیکه متمکن نیستند و جهت فضائی جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم
یا مظنون باشد و تحصیل علم در صورت امکان لازم است و با عدم امکان
اعتماد بظن میتوان نمود و همین که ظن بهمرسانید اعتماد بآن مظنه میتواند نمود
و انحصار ظن اقوی لازم نیست مگر آنکه علم داشته باشد که تاخیر ظن اقوی
میشود در این صورت احوط بلکه دور نیست که حکم بوجوب تاخیر شود
لازم است اجتهاد در تشخیص سمت قبله لکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب
و مقابر انها میتواند نمود مگر در صورت علم یا ظن بخلاف بلکه در صورت شک

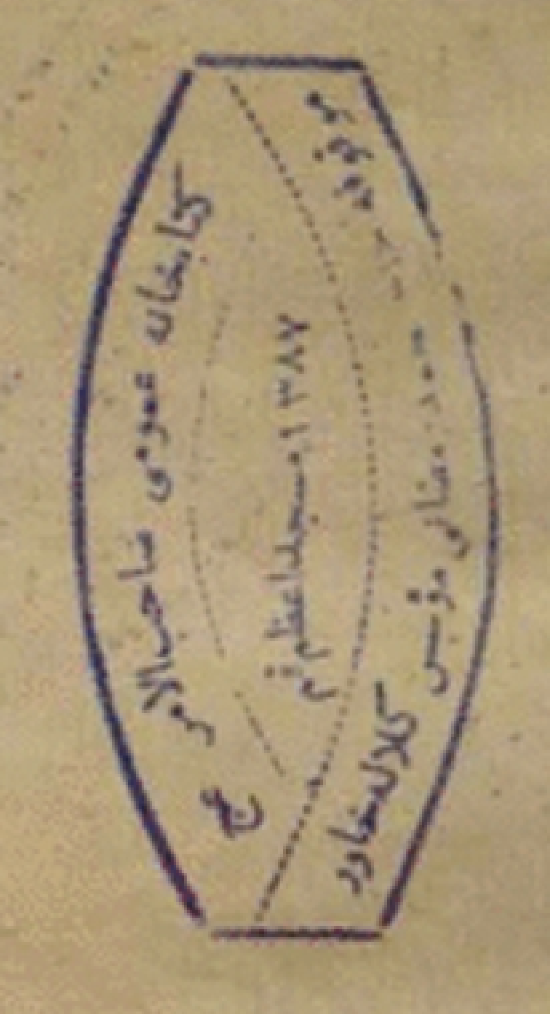
نیز چنین است و اگر جمیع جهات در صورت عدم تمکن از ظن در نظر مکلف
مساوی باشد لازم است بعمل آورده چهار نماز و اگر نبوده باشد
بلکه امر قبله منحصر در سه جهه باشد لازم است اتیان سه نماز در سه سمت
و اگر منحصر در دو جهه بوده باشد اکتفا نماید بدو نماز در دو سمت و اگر دو
نماز مشتمل القبله باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا اول چهار نماز
ظهر بچهار جانب نماید و بعد از آن چهار نماز عصر را لکن لازم نیست
که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه
جایز نیست که اول دفعه بعمل آورد نماز عصر را بسمتی که نماز ظهر چهارم
بآن سمت نموده و باید دانست که نماز بچهار سمت در صورت وسعه
وقت است اما در حال ضیق وقت اکتفا نماید بآنچه وقت کفایت نماید پس یا
هر گاه وقت کفایت نکند مگر بیک نماز اقتصار بهمان یک نماید و تعدد
لازم نیست و در تعیین جهه در این صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز

نماید

نماید لازم است دو نماز و همچنین واجب نیست که متحیر تاخیر نماز نماید تا ه
وقت مضیق شود بلکه ظاهر نیست که جایز است در اول وقت مشغول
بنماز شود مگر عالم باشد برفع مانع در آخر وقت در این صورت دور نیست
که کسی بگوید لازم است تاخیر و اگر از اول زوال مثلا مقدار چهار رکعت
نماز منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن مصحوب ببعضی معاذیر مسقطه ه
تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد پس اگر بعد از ارتفاع عذر باقی
بر تحیر است لازم است در حال قضا رعایت نمودن حال ادا را پس لازم است
که چهار نماز ظهر قضا نماید و قضای نماز عصر را و لازم نیست بلکه ه
ممکن است کسی ادعا نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد
که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود و اگر متحیر نیست در حین قضا اکتفا ه
بیک نماز ظهر میتواند نمود و اگر مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال
منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شد ظاهر نیست ه

که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد بلکه اگر مقدار
هفت نماز چهار رکعتی مثلا گذشته عذر عارض شود قضای نماز عصر
لازم نیست چنانچه اگر مقدار سه نماز چهار رکعتی گذشته عذر روی دهد
قضای نماز ظهر واجب نیست و آنچه مذکور شد در صورتی است که در اول
وقت متحیر باشد والا قضا واجب است بانقضای مقدار چهار رکعت
یا هشت رکعت با انقضای زمان طهارت اگر چه ما بین زمان تحیر و عروض
عذر مقدار چهار نماز بلکه یک نماز متخلل نشده باشد و اگر عذر رفع شد
در حالتی که باقی مانده باشد از آخر وقت بمقدار چهار نماز با طهارت
ظاهر نیست که این مقدار مختص نماز عصر بوده باشد و قضای نماز
ظهر هم واجب نخواهد و هر گاه مقدار هیچ نماز از آخر وقت درک نماید
واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر به چهار سمت
و اگر بمقدار شش نماز یا هفت باقی مانده دو نماز یا سه نماز ظهر به دو سمت

یا سه



یا سه سمت و چهار نماز عصر بچهار سمت بنماید و باید دانست هر کسی
که مکلف است بنماز بچهار سمت و بعد از فراغ از یک نماز تحیر او رفع شد
پس اگر آن نماز بخلاف جهت قبله شده است اعاده آن بسمت قبله
واجب است و الا احوط اعاده است بلکه دور نیست که واجب بوده باشد
و اگر رفع تحیر در اثنای نماز شود قطع آن لازم است اتمام آن اگر چه موافق جهت
قبله بوده یا مخالف و اما نماز میت پس ممکن است بگوییم ظاهر نیست
که اکتفا به یک نماز بهر جهتی که بوده باشد میتوان نمود و اما غیر آن مثل آیات
غیر کسوفین که موقت بوقت نبوده باشد تاخیر نماز نماید تا رفع تحیر شود
آن وقت یک نماز بسوی قبله نماید و اما کسوفین پس اگر وقت وسعت
چهار نماز را داشته باشد لازم است که عمل نماید و اگر وسعت نداشته باشد
اقتصار نماید بانچه وقت وسعت دارد و دور نیست در مثل نماز میت
و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه اولی بوده باشد خصوصا

در مثل نماز میت وغیره و باید دانست که جایزست متحیر اقتدا
نماید بمتحیر و بغیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر بمتحیر در سمتی که غیر متحیر معتقد
اینست که قبله نیست جایز نیست بی اشکال و اما در سمتی که معتقد
اینست که سمت قبله است در حکم بجواز اقتدا اشکالست بدانکه
اگر مصلی در اثنای نماز واجب الالتفات از قبله نماید عمداً بخلاف قبله
بهمه بدن یا بوجه تنها یا بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار یا بکل بدن
بما بین یمین یا یسار نماز او باطلست و اگر التفات نماید بوجه تنها
بجانب یمین یا یسار یا بما بین یمین و یسار نماز او صحیح است و اگر سهواً
التفات نماید بهمه بدن بخلاف قبله یا بجانب یمین یا یسار یا بوجه تنها
بخلاف قبله نماز او باطلست و اگر التفات نماید بوجه بسوی یمین
یا یسار یا ما بین یمین و یسار نماز او صحیح است و اگر التفات نماید و بکل
بدن بما بین یمین و یسار اگر در اینوقت مشغول ببعض واجبات نماز بوده باشد
نماز

نماز او باطلست اگرچه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول
نباشد حکم به بطلان مشکلست و احتیاط در اعاده است و اما نماز
نافله پس ظاهر اینست که هیچیک از اقسام مذکوره باعث بطلان
نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد بخلاف قبله جهة متعمداً
بدانکه اگر خطا در قبله ظاهر شود بعد از فراغ نماز پس اگر نماز
او بنفس یمین یا نفس یسار یا خلاف قبله واقع شده اگر وقت
باقیست اعاده او لازمست و اگر وقت خارج شده قضای آن لازم
نیست اگرچه در قسم اخیر احوط اتیان بقضاست و اگر ما بین
یمین و یسار شده نماز او صحیح است و اگر خطائی ظاهر شود در اثنای نماز
پس اگر ما بین یمین و یسار بوده لازمست که میل نماید بجانب قبله
و ظاهر اینست که در حال میل مشغول واجبی از واجبات نماز لازمست
که نشود و در باقی صور استیناف لازمست و جاهل مثل عامد است

بدانکه

پس هرگاه کسی عمداً نماز را بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است
و جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی پس اگر نسیان او در حکم است
باین معنی که اول میدانست که واجب است استقبال قبله
در نماز و فراموش نموده پس اگر مقصر است ظاهر اینست که حکم
او حکم جاهل است پس نماز او باطلست اگرچه بین المشرق والمغرب واقع
شده باشد بلکه حکم بصحت مشکل است هرچند بسمت قبله شده باشد
و اگر غیر مقصر است پس بنا بر دور نیست که اعم چنین باشد و اگر نسیان
او در موضوع است باین معنی که اولا سمت قبله را تشخیص داده
لکن فراموش نموده پس ظاهر آنست که حکم آن حکم مخطی است پس اگر
ما بین یمین و یسار شد صحیح است و اگر بنفس احدهما یا بخلاف قبله شده
باطل است بلکه دور نیست که در خارج وقت هم لازم باشد قضای
آن و اینها در صورتی است که تذکر بعد از فراغ از نماز باشد اما هرگاه

تذکر

تذکر در اثنای نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد
میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهت قبله
بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است نماز [illegible]
در جوف کعبه در حال ضرورت جایز است ظاهر اینست که جایز است
در حال اختیار لکن مع الکراهه و اما نماز در سطح کعبه پس بجای آورد
ایستاده یا رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که بجا آورد لکن لازم است
بنحوی بایستد که در جمیع احوال جزئی از فضای خانه پیش روی او باقی
بوده باشد بدانکه کیفیت استقبال در حال قیام و نماز آنست
که رو و سایر مقادیم بدن را بسمت قبله بدارد و احتیاطا طور ا
نگشتان پا نیز چنین است و در حال جلوس قریب باین است
و در حال سجود معلوم است که این طریق نیست در بیان لباس مصلی
در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است اول آنست

اول

که جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم بالذات یا بالعرض
چه صاحب خون جهنده و غیر آن لما مر خز و سنجاب و حواصل و نماز
فاسد است خواه جزء لباس باشد یا محمول باشد بلکه موهای چسپیده
هم چنین است و اگر چنین نباشد مثل بودن او در جوف قلمدان یا
در جیب نماز باطل نیست و اما اجزای انسان پس در اجزای غیر نجسه
خود نماز باطل نیست اگر چه دندان در بغل باشد مثلاً و اگر آن جزء
گوشت داشته باشد حکم به بطلان مشکل است و احوط اجتناب است
و در اجزای غیر ظاهر نیست که در مثل مو و ناخن و عرق و قی و آب دهن و بینی
و دماغ نماز باطل نیست و اما در مثل دندان و انگشت و نحو هما ظاهر اینست
که باطل است و اما مثل شیر اگر چه شیر پسر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال
نیست احوط اجتناب است و اگر حیوان خون جهنده نداشته باشد
پس اگر گوشت نداشته باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی

در عدم

در عدم لزوم اجتناب نیست و هم چنین است زنبور خصوصاً
مثل موم عسل و از این ها است ابریشم پس اجتناب لازم نیست
و اگر صاحب گوشت باشد مثل بعضی اقسام ماهی که ماکول نیست
پس دور نیست که اجتناب از اجزای آن لازم باشد بخلاف صدف
که ظاهر نیست که اجتناب لازم نباشد پس مروارید که در جوف
اوست و اگر چیزی مشتبه یعنی مردد باشد ما بین آنکه از حیوان
ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد باشد یا غیر جلد لکن جزء لباس
باشد ظاهر این است که اجتناب لازم است و اگر چسپیده است مثل
مو ظاهر نیست که اجتناب لازم نیست و هم چنین است استخوان مشتبه
هر چند احتمال برود که از نجس العین است باز اجتناب لازم نیست
و اما جزء پس اجتناب از جائیکه از گورکان آن آن بوده باشد لازم نیست
و هم چنین است جلد و موی آن و اما مسد را اجزای آن مثل استخوان

و غیره پس ظاهر لزوم اجتناب است و اما استحباب و احوط پس با
نماز در جامه درست شده از جلد و پر آنها جایز است اگرچه اجتناب
احوط است و در اجزای دیگر این دو حیوان جایز نیست اول
در اجزای میته است بدل آنکه میته اگر از ماکول اللحم است پس اجزایی
که حیات در او حلول ننموده ظاهر است که استعمال آن در نماز
و غیر نماز جایز است مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل بول و خون
و شیر و نحو اینها خارجه از میته و اگر از اجزایی بوده که حیات در آنها حلول
کرده پس نماز در آن بلکه نماز با آن جایز نیست اگرچه ما لا تتم به الصلوة
بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام انتفاع در خارج نماز نیز
جایز نیست و معلوم شد از آنچه مذکور شد حکم اجزای میته غیر
ماکول اللحم طاهر العین بوده باشد بلکه در صورت موت اشد می باشد
و همچنین است احکام اجزای میته از نجس العین فرقی نیست در آنچه
مذکور شد

مذکور شد میان آنکه اجزای میته ملبوس باشد یا جزء ملبوس یا محمول
ما لا یتم به الصلوة باشد یا نه ما تحته الحیوة باشد یا نه مگر تفصیلی که در
اجزای میته از ماکول اللحم مذکور شد پس در جمیع این صور اجتناب
لازم و با عدم اجتناب نماز باطل است بدل آنکه حکم در صورت عدم
ثبوت تذکیه مثل صورت علم به میته بودن است پس استعمال جلد مردد
میان اینکه از میته باشد یا از مذکی در نماز جایز نیست و ثابت
نمیشود تذکیه به مشاهده و اخبار عدلین بلکه عدل واحد و بودن جلد
در بازار مسلمین اتم از اینکه ذوالید معلوم الاسلام باشد یا
مجهول الحال و اگر معلوم الکفر باشد استعمال آن جایز نیست مگر تذکیه
از مسلم ثابت شود یا به مشاهده یا اخبار عدلین یا عدل واحد و اما
جلد مطروحه در بلاد مسلمین پس اگر آثار تصرف در آن بوده باشد
ظاهر جواز استعمال است و الا استعمال جایز نیست مگر با ثبوت تذکیه یعنی

از وجوه مذکوره یا مظنون التذکیه باشد از برای آنکه ظن حاصل
شود اما جلود در بلاد مسلمین در غیر بازار مسلمین با آثار استعمال جایز را
لا استعمال است و با عدم آثار پس اگر مظنه به تذکیه به هم رسید جایز است
استعمال و الا فلا و اگر مردد شود میان نماز عریان یا با لباس معمول
از حیوان غیر ماکول اللحم اولی متعین است و اگر مردد شود میان لباس ما
از میته غیر ماکول اللحم و میته ماکول اللحم ظاهر ترجیح ثانی است و اگر مردد
شود میان لباس ها از میته ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم اشکالی
در ترجیح است و دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد
از عکس یا تخییر **مطلب دویم** در احکام حریر است بدانکه جایز نیست
در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض چه در نماز و چه در غیر نماز و مبطل
نماز است مگر در حال حرب که راجح باشد در شریعت و حال ضرورت
و جایز است در حق زنان و عدم جواز نسبت بمردان در صورتیست
که مخلوط

که مخلوط به چیزی نباشد که نماز در آن جایز باشد پس هرگاه
لباس مرکب باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن و نماز کردن
در آن جایز است هر چند ابریشم آن علاوه باشد مادامی که صدق
حریر محض بر او ننماید و اگر مخروج باشد بچیزی که نماز در آن جایز نباشد
امتزاج ثمری ندارد و حکم کج در نماز حکم ابریشم است و اگر کسی
در جامه نماز کند و نداند که حریر است ظاهر این است که صحیح است و اگر
بداند که حریر است و نماز کند و بعد از فراغ مشخص شود که حریر
نبوده است ظاهر نیست که باطل است و فرقی نیست در حریر میان
یتم به الصلوة و غیره پس نماز در بند زیر جامه یا کمربند از حریر
باطل است و هم چنین است در کلاه حریر اگر رویه و آستر یا هر یکی
از اینها حریر باشد و اگر بعضی از اینها یا بعضی از آن حریر باشد پس اگر
حریر قلیلی بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و اگر بسیار بوده باشد

حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب الطرق نجات واوفق بطریق
احتیاط است خصوصاً در صورتی که کلاه دو دار باشد و کلّ دو
حریر باشد واما اگر مغفر کلاه حریر باشد و دو کلاه غیر حریر بوده باشد
اشکالی در آن کمتر است و کلاه حریر در غیر نماز هم جائز نیست بر سر
گذاردن واما بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه
حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن آن زیر جامه در غیر حال نماز جائز
خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بصواب است و حکم حسی مشکل در بین
مقام حکم بجا است واگر مکلف مردّد شود میان لباسها حریر
و عریان از لباسها اختیار ثانی متعیّن است واگر مردّد شود میان
متنجس و حریر اول متعیّن واگر مشتبه شود برا و حریر بغیر حریر اگر ممکنش
از تشخیص نباشد اجتناب لازم است و همچنین در صورت شک با متنجس
بچیزی که نماز در آن مباح است یا نه واما راه رفتن بر فرش حریر نشستن

برآن

بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه نمودن برست هیچیک ثابت
نیست و همچنین جائز است سوار شدن بچاروایی که روی
پالان حریر باشد و همچنین بر کاه روی زین انداخته شود واما
حریر بخود پیچیدن اگرچه ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود
لکن احوط اجتناب است واما در حال نماز پس جائز نیست واما حریر
محمول پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود واما جامه که سجاف
آن حریر باشد یا قیطان از ابریشم در او دوخته باشد یا تکمه ابریشم
یا بند حریر که تقب باشد و زنند پس نماز در او صحیح است

مطلب سیم

در حکم نماز در طلا است بدانکه نماز در جامه طلا یا طلاست خواه طلای
محض بوده باشد یا ممزوجه باشد بچیزی که نماز در آن جائز است مثل
مفتول نقره و ریسمان ونحو اینها واگر لباس طلا یا ممزوجه بطلا
مالا یتم به الصلوة بوده باشد پس در مثل بند زیر جامه و کمربند و عرقچین نماز

باطل است و امّا انگشتر طلا پس جایز نیست در دست نمودن مردان
و ظاهر نیست که نماز باطل است و امّا مثل تکمه طلا در قبا و ختن
پا یا پارچه منسوج از مفتول طلا را سجاف لباس نمودن پس مشکل
است استعمال نیز جایز نیست و ... و ظاهر نیست که موجب بطلان نماز نیز
بشود و امّا اقمشه طلا و جلوس بر فرشهای طلا و ظاهر نیست که اینها نیز
حرام باشد و آنچه مذکور شد در صورت طلای خالص است و اگر خالص
نبوده باشد یا بنحوی که طلا روکش آن نموده باشند پس احتیاط شدید
در اجتناب از آنست خواه در نماز یا خارج از نماز و امّا طلا با خود داشتن
ظاهر نیست که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک باشد
یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلّی
بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود و لیکن منع در صورتی است
که ملبوس یا جزء ملبوس باشد و لیکن طلای محمول مثل حریر محمول است

موجب

موجب بطلان نماز نیست و آنچه مذکور شد نسبت بمردانست
و امّا زنان پس مطلقا نقصی ندارد و نه پوشیدن لباس از طلا و نه
نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن
و نه بر و انداختن [مطلب سوم] اگر چیزی در حالت نماز در پای خود
داشته باشد که ساتر پشت قدم باشد لکن ساتر چیزی از ساق
نباشد مخفی نماند اینست که نماز باطل نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب است
و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه
فراموش نموده بعد از نماز ملتفت شود [مطلب چهارم] در لباس مغصوب
بدانکه هر لباسی که شخص مالک منفعت آن نبوده باشد یا ماذون
در تصرّف در آن از جانب مالک نباشد مغصوب خواهد بود و نماز
در آن باطل است و آن بر سه قسم است [اوّل] صریح و آن یا مختص
بنماز است یا مشتمل بر نماز و غیر نماز هر دو است مثل اینکه گوید بر تصرّفی

که خواسته باشی مأذون هستی و اگر با وجود اذن علم دارد بعدم رضای
مالک تصرف جایز نیست و نماز در آن باطل است و اگر ظن دارد
بعدم رضا یا شک دارد در رضا و عدم رضا ظاهر اینست
که تصرف نیز جایز نیست و نماز در آن باطل است و اگر اذن
مفید ظن برضاست ظاهر اینست که تصرف جایز است پس نماز
صحیح خواهد بود دویم نحوی از آن استفاده رضای مالک است
در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف ادنی مثل
اینکه میگوید بشخصی که من راضیم که تو این لباس را استعمال کنی در وقت
بنائی مثلا پس استفاده رضای او در حال نماز میشود و مثل اینکه بدشمن خود
میگوید که راضیم که استعمال این لباس را نمائی در حال نماز پس استفاده
میشود رضای او نسبت بدوست خود یا آنکه بفاسقی گوید راضیم که این
جامه را بپوشی در حال نماز پس استفاده رضای او میشود نسبت بشخص

صالح

صالح مقدس سوم شاهد حال و آن آنست که حاصل
میشود بجهت متصرف بملاحظه حال مالک با خود و ظاهر اینست
که معتبر در این شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند
مگر در صحاری متسعه که ظاهر اینست که ظن برضای مالک را کافی
میدانند و اگر تعارض بهم رسد میان اقسام مذکوره عمل بمقتضای
حال است و اگر کسی فراموش نماید موضوع را مثل اینکه میدانست
که این ثوب مملوک او نیست و همچنین مأذون از جانب مالک او نیست
و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن
در آن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شود ظاهر اینست که نماز
او صحیح است و اگر حکم را فراموش نموده مثل اینکه فراموش نمود که نماز
در لباس مغصوب حکما جایز نیست پس اگر نسیان از تقصیر او است
مثل اینکه از رهگذر بی مبالاتی و مسامحه فراموش شده ظاهر اینست

که نمازش را و باطل است و اگر مستند به تقصیر نبوده ظاهر اینست که نماز
او صحیح است اگرچه اعاده اقرب باحتیاط است و اگر جاهل بموضوع غصبیت
مثل اینکه نماز در لباس غصبی بعمل آورد باعتقاد اینکه لباس از خود اوست
یا ماذون بوده است در تصرف در آن یا اینکه ذو الید او را ماذون نموده که نماز
در آن لباس نماید و ادعای اینکه این جامه از اوست یا اینکه اکتفا بهمان ظن
ذو الید بودن نموده و نماز را در آن لباس بعمل آورد ظاهر اینست
که نماز صحیح است مطلب ششم در ستر عورت است بدانکه واجب است
بر مردان ستر ذکر و خصیتین و محل خروج غایط در حال نماز و غیر
حالت نماز با حضور ناظر محترم و شرط صحت نماز است پس اگر نماز
کند با کشف عورتین یا احدهما عمداً نمازش را و باطل است و همچنین
اگر فراموش نموده موضوع را یعنی میدانست که عورت او منکشف است
لکن در حال نماز فراموش نمود یا فراموش نمود حکم را در هر دو صورت
نماز

نمازش را و باطل است و اگر جاهل بموضوع بوده یعنی نمیدانسته
که عورت او مستور نبوده بلکه معتقد مستوریه بوده و بعد از فراغ
از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر اینست که نمازش را و
در این صورت صحیح است و اما زن پس بر او اگر آزاد است واجب است
که ستر نماید جمیع بدن خود را در حال نماز مگر رو و دو کف و دو قدم مراد
از رو مقداریست که شستن آن در وضو واجب است پس بعضی از اطراف آن
مقدار را واجب است که من باب المقدمه بپوشد و اما کف پس ظاهر
اینست که مراد از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان
و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنا بر این
باید چیزی از پائین تر نیز پوشانیده من باب المقدمه بلکه اسلم
اینست که پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمین
پس ظاهر اینست که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل

اجتماع استخوان ساق و قدم لکن قلیلی پائین تر از مفصل را بپوشاند
تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده و فرقی در وجود و عدم
ناظر نیست اگر چه فرض شود در شب تار که قطع داشته نبودن
احدی در آن مکان پس لازم است که بپوشاند آنمقدار که مذکور شد و کا
کند و در صورت اخلال کلاً و بعضاً نماز باطل خواهد بود و اگر از آن
کیفیت مسئله بصحت نماز او موقوف بستر کس در قبها و نیست و فرق میان
مرد و زن در عهد و نسیان و جهل نیست پس در صورت نسیان
نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح است
و اینها در صورتیست که متذکر یا عالم شود بعد از فراغ نماز
پس اگر در اثنای نماز مطلع شود و اگر بعد از اطلاع مباشر فعلی نشد
و بدون فاصله ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود بی اشکال نمازش صحیح است
و دور نیست با تخلل فصل اگر مباشر فعلی از افعال نشده باز صحیح بوده باشد

واگر فعل

و اگر فعل ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد نماز را و
باطل است و اگر متمکن از تحصیل ساتر بودن فعل منافی نیست و وقت
مضیق است بنوعی که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن
از ترک رکعت از نماز با ستر عورت نخواهد بود لازم است که نماز را
تمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا بنماید در رکوع و سجود
بایما بدل هر یک از آنها و اگر وقت موسع است لازم است قطع
نماز و بعد از ستر عورت نماز را از سر میگیرد و اگر با قطع نماز متمکن
از تحصیل ساتر نیست لازم است که بهمان حالت نماز را تمام
نماید لکن در رکوع و سجود اکتفا نماید به ایما بدل هر یک و فرقی
در اینها بین ضیق وقت و سعه آن نمیباشد و در صورت امن
از ناظر محترم نماز را ایستاده نماید و با عدم امن نشسته نماید و علی اینها
احتیاط مقتضی نیست که دست را بر عورت بگذارد و اگر فعل از شرع

در نماز حاصل بود بکشف عورت و در حال شروع فراموش نمود و
در اثنای نماز متذکر شد پس اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع باشد
لازمست قطع نماز و استیناف مع اکثر و ظاهر اینست که قطع نماز لازمست
اگرچه متمکن باشد از ستر در اثنای نماز با عدم فعل منافی و اگر متمکن از تحصیل ساتر
نباشد قطع نماز جایز نیست لکن نماز تمام مینماید ایستاده در صورت امن
از ناظر با ایما بسر بدل رکوع و سجود و اتمام مینماید نشسته در صورت
عدم امن و اگر وقت مضیق باشد پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت
بود بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازمست ستر عورت و اتمام
نماز و اگر متمکن باین طریق نباشد نماز را تمام نماید ایستاده با امن از ناظر
و نشسته با عدم امن با وضع دست بر عورت و ایما بسر بجهت رکوع
و سجود و بدانکه شرطست ستر عورت مختص نیست بفرائض بلکه در نماز
نافله هم چنین است و ظاهر اینست که مختص نیست بفرایض یومیه

بلکه

بلکه ثابت است در جمیع صلوة مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز
آیات بلکه نمازی که هست در نماز میت است مختار اینست که ستر
عورت لازم نیست و اگر ناظر موجود باشد پس اگر متمکن از ساتر
بوده معه ذالک با کشف عورت نماز میت نماید ظاهر اینست که نماز
او صحیح است و اگر متمکن نبوده اگرچه بوضع دست بر قبل باشد و نماز
را ایستاده نماید ظاهر اینست که نماز او باطلست و متعین نیست که نماز
میت را نشسته بعمل آورد و لکن در این حالت اگر کسی باشد که متمکن
از نماز ایستاده باشد اکتفا بنماز او آن جایز نیست و بدانکه ستر عورت
واجب است در اجزای منسیه از نماز و در سجده سهو ظاهر اینست
که لازم نیست و همچنین سجده شکر و سجود تلاوت و بدانکه مراد
از ستری که واجب است در نماز باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود
ناظری در آن مکان بوده باشد و موانع رویت منتفی بوده باشد و نظر نماید

بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نمیشود و اینجا متحقق میشود ستر عورت
از پیش و عقب اما جانب راست و چپ پس مستور بر آنست لیکن ستر
عورت از تحت لازم نیست بنابراین هرگاه این معنی متحقق شد ستری
که شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رؤیت
نسبت بخود مصلی رؤیت ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها
بعمل آورد و در این صورت در حال میل برکوع که هست رؤیت عورت
نسبت بخود متحقق میشود ظاهر این است که مثل این اظهر لصحت نماز
نبوده باشد بجهت ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورت که فرض
شود که نماز نماید در بالای سقفی و از آن سقف سوراخی داشته باشد
تحت و این شخص پا را بر دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد
هرگاه نظر ببالا کند عورت او را ببیند در این صورت دور نیست که ستر
از تحت نیز واجب بوده باشد و بدانکه لازم است ترتیب میان جامه

وگیاه

وگیاه و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست ستر بمثل گیاه
و برگ درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت
نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول
از آن بنماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم بگیاه بر گل
و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در این وقت
معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط آن نیست که اینقدر
بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن نماز را برهنه
میتواند بعمل آورد بهمین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت
مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز تا متمکن از ساتر شود
بلکه لازم است رعایت وقت نماز و ظاهر این است که نماز ایستاده بعمل
آورد در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت عدم امن از ناظر
و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است

ایماء بسر و بدل هر یک از رکوع و سجود و در ایما بجبهه سجود سر را
پیشتر پائین بیاورد و ظاهر اینست که در صورت ایماء بجهت سجود
لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
تا پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند
نماید یا بنحو دیگر و بدل انکه ظاهر اینست که لازم نیست بر عاری
در حال نماز دست خود را بر عورت گذاشتن خواه ایستاده و خواه نشسته
اگرچه رعایت آن اقرب باحتیاط است و آنچه مذکور شد که وضع دست
بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است و اما هرگاه ناظری
بوده باشد گذاشتن دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر اینست
که لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت
نشسته اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع ید لازم نبوده باشد
لکن بجهت ستر از ناظر لازمست و بلکه واجب نیست بر فاقد ساتر

که تاخیر

که تاخیر نماز نماید مگر در صورتیکه علم داشته که بتاخیر متمکن از ساتر
خواهد شد و در صورت ظن بتمکن احوط تاخیر است اگرچه ظاهر عدم
لزوم تاخیر است بدل انکه ماموم عاری مثل امام عاری است در ایما
بدل از رکوع و سجود ولکن امام می نشیند در وسط ماموین بنحوی که زانوی
امام متقدم بر زانوی ماموین بوده باشد و ظاهر اینست که لازم
بوده باشد که قاطبه ماموین در یک صف بایستد و تعدد صفوف
جایز نبوده باشد و اگر کسی که عورت او مستور بوده باشد و متمکن از قیام
و رکوع و سجود بنحوی متعارف نبوده باشد اقتدا بچنین نماز نمیتواند
نمود و اگر متمکن از رکوع و سجود بوده باشد و زنیست که باز
اقتدا جایز بوده باشد و اما رکوع و سجود امام بطریق ایما
بوده باشد و رکوع و سجود ماموین بطریق متعارف و اگر مصلی متمکن باشد
از چیزی که ساتر احد العورتین باشد ظاهر اینست که دبر را مستور نماید

و نماز را با رکوع و سجود نماید و اگر مردد شود میان نماز در لباس
نجس و نماز عاری با ایما بدل رکوع و سجود مختار ثانی است بلی اگر
ضرورتی داعی شده مثل برودت هوا نماز در لباس نجس بی عیب است
و اگر کسی ساتری نداشته باشد تحصیل آن مهما امکن لازم است خواه بمبایعه
یا باستیجار یا استعاره و اگر در این صورت لباس کسی را وهبه نماید
دور نیست که قبول همه لازم بوده باشد بدانکه اگر کنیزی آزاد
شود و مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ از نماز نماز او صحیح است
و اگر در اثنای نماز مطلع شد پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر سر و رقبه
خود بوده باشد بنحوی که مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر
نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود
و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق
وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد

در این

در این صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که اتمام
نماز بهمان حالت در حق او جایز باشد و اکتفا بهمان نماز تواند نمود
لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از خروج
وقت و قبل از نماز عالم شود که آقای او او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود
ظاهر اینست که میتواند نماز را با عدم ستر سر و رقبه نماید و اما هرگاه
بداند که در اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود باز حکم بلزوم ستر سر و رقبه
قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورتی
اینست که تاخیر شروع نمودن در نماز ستر سر و رقبه خود را نماید یا ساتری
نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید این صورتی است
که وقت آزاد شدن مشخص او باشد و اما اگر مشخص نباشد اگر نداند در اثنای نماز
آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر بداند که در اثنای نماز آزاد
میشود لکن نداند که چه وقت آزاد خواهد شد اگر چه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است

لکن احتیاط در این صورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز
ستر نماید و اما صبیه که عالم باشد برسیدن به بلوغ خود در اثنای وقت
پس اگر میداند که بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را یا یک رکعت
از آن دارد پس در چنین حالتی صبر خواهد نمود و اگر میداند که در اثنای نماز
ببلوغ خواهد رسید پس اگر داند که بعد از بلوغ درک خواهد مقداری را
که کفایت یک رکعت نماید پس صبر نماید بعد از بلوغ نماز را بقصد وجوب کند
با ستر رأس و رقبه و اما هرگاه اتفاق افتد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم
قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی باشد که مبطل طهارت بوده باشد
و مسقط تکلیف نماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود
و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف نماز
نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد
یا یک رکعت از نماز نماید لازمست که بعد از طهارت استیناف نماز نماید

با ستر رأس

با ستر رأس و رقبه و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل نبوده باشد
پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت نماز و قضا عمداً نماید
بی اشکال نماز را تمام میتواند نمود و اگرچه با عدم ستر رأس و رقبه بوده باشد
و قضای آن نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت آنرا داشته باشد
خالی از این نیست که با تمام همان نماز مقداری از وقت باقی خواهد ماند
که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف
نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست
ظاهر اینست که باز قطع و استیناف صلوة بعد از ستر رأس و رقبه لازم
بوده باشد **در مکان مصلی است** و در آن چند مبحث است **اول**

اول

در تعریف مکان نیست بدانکه مکان مصلی عبارتست از محل وقوف مصلی
اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائی که پر میکند آنرا بدن مصلی در حالت
از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بلوشتن از جائی بوده بسبب ارتکاب فعلی از افعال

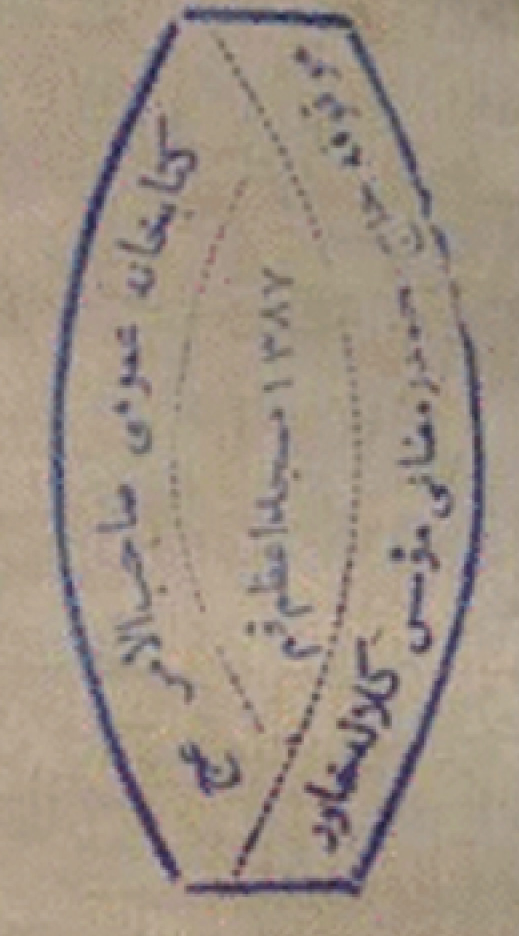
نماز بنابراین هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن
یکی که فوق همه است بایستد اگر این فرشها یا قطعه زمینی که این فرشها بر روی
او افتاده واقع شده همه مملوک مصلی است عیناً و منفعتاً یا منفعت تنها
یا مأذون بوده باشد در نماز اباحه مکان متحقق است پس اگر هزار فرش بر روی
هم انداخت و فرض کنیم که کل این فرشها مباح است مگر آن یکی که روی همه
واقع شده نمازش باطل است و همچنین اگر همه فرشها و قطعه زمین مباح باشد
لکن فضائی که بدن مصلی آنرا پر میکند در حال قیام یا قعود غیر مباح باشد
نمازش باطل است و همچنین اگر همه اینها مباح باشد مگر موضع سجود
و موضع دستها هم یا بعضی نماز باطل است و همچنین اگر مباح بوده باشد
مگر فضائیکه بعضی از بدن مصلی آنرا پر میکند در حال سجود با آنکه
هم مباح بوده و لکن است مصلی مثلاً در حینی که در سجده است واقع میشود
در محل مغصوب نمازش باطل است پس مکان مصلی عبارت است از محل وقوف

وقعود

وقعود بان محل و وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل وقوع
لباس آن بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائیکه بدن و لباس مصلی
آنرا پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود و اگر هم اینها مباح است
اباحه مکان متحقق است و الا فلا و اما مکان باعتبار طهارت و نجاست
پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا
بلکه آنقدر که مسلم است آنست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست
اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای
مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر آنست
که خالی از نجاست مسریه بوده باشد وهم معتبر در صحت نماز
مالکیت مصلی است منفعت مکان نماز را و مالکیت عین بدون منفعت
کفایت نمیکند پس میباید یا منفعت مملوک مصلی باشد یا مأذون
از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و معانی

انتها در مبحث لباس گذشت پس اگر کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک
منفعت او نبوده باشد و ماذون از جانب مالک نیز نبوده باشد
پس اگر عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد نمازش باطل است خواه
عالم باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه و اگر جاهل بغصبیت
آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را بآنخانه برد و ماذون نمود که نماز در آن بعمل
آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده ظاهر آنست
که نماز او صحیح بوده باشد و اگر عالم بوده که این مکان غصبی است لکن فراموش
نموده و بعد از نماز متذکر شد ظاهر آنست که نماز صحیح بوده باشد و اگر
میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست و بعد فراموش نموده و نماز
در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد پس اگر نسیان او مستند بتقصیر است نماز
او باطل است و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد ظاهر آنست که نماز او
صحیح است سوم هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد لازم است که فوراً

بیرون



بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز مضیق است
و متمکن نیست از درک یک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج
ظاهر آنست که تاخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل
در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز را
در وقت و بقیه را بعد از انقضای وقت بعمل آورد و اما اگر وسعت
وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از درک
یک رکعت نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد
ظاهر آنست که نماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است
که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت
دادن سر نحوی که بجهت سجود پایین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر آنست
که حرکت دادن سر فی الجمله بجهت رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهت سجود
مضر نبوده باشد و اما اگر استعدادی داشته باشد که دو نماز بعمل آورد

بکند یا باسر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر بجهت آنها
احوط خواهد بود و اگر امر نماید مالک بخروج از مکان مغصوب در اثنای
نماز و مشخص شود که مراد مالک اینست که نماز را قطع نموده بیرون
رفته باشد و نه اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را
تمام نماید مستقر بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی اینست
که در اینوقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را
تمام نماید و اگر کسی مضطر بوده باشد در بودن در مکان مغصوب پس هرگاه
مجبور در نماز کردن در آنمکان بوده باشد نماز او صحیح خواهد بود و اگر
مجبور در مکان هست ولکن مجبور در نماز در آنمکان نیست مثل
اینکه محبوس در مکان مغصوب باشد شبهه در لزوم اتیان نماز
در آنمکان نیست لکن اگر اذن شاهد حال بر رضای مالک در نماز نمودن
نبوده باشد ظاهر اینست که لازم باشد در این صورت اقتصار نماید

در تصرف

در تصرف بانچه کوبیده است آن مکان مثل نکه از آن نمیشود پس رکوع و سجود
بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایما نماید **چهارم**
هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد و زن در محاذی آن مرد یا پیش
روی او مشغول نماز شود و همچنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
و مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول بنماز شود ظاهر اینست که در
هر دو صورت جایز بوده باشد **پنجم** لازمست که در مکان مصلی
سوای جبهه خالی بودن از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس اگر مکان
نجس بنجس باشد و سرایت هم بکند لکن بقدری که معفو عنه است نماز باطل
نیست و امّا جبهه پس معتبر در طهارت محل آن قدریست که وضع کفایت
نماید در تحقق سجده **جایز بودن سجده** در بیان چیزیست که سجده بر آن
صحیح است و در آن چند بحث است **اوّل** جایز نیست سجده مگر بر زمین
یا بر چیزی که از زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد

پس سجده بر مثل آجر و کوزه و سنگ‌ها اجزای اینها جایز خواهد بود
و همچنین سجده بر حجر و سنگ ریزه و اما سجود بر گچ ظاهر اینست که جایز
بوده باشد لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر او اولی بطریق احتیاط است

دوم هرگاه چیزی در بلدی مأکول باشد و در بلد دیگر مأکول نباشد
ظاهر اینست که سجده بر آن جایز نبوده باشد هر چند در بلدی که غیر
مأکول است و اگر نباتی مأکول باشد در ابتدا نه در انتها مثل برگ مو و پوست
بادام و پوست خربزه ظاهر اینست که حکم هر حالتی تابع آن حالت است
پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر
که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها
مأکول است در اول نه در آخر پس سجده بر اینها در اول احوال جایز نیست
و همچنین است در آخر لکن بادامی که متصل به اصل است پس بادام مادامی
که شکسته نشده سجده بر پوست آن جایز نیست و همچنین است پسته و فندق

وکرده

وکرده و بعد از آن که شکسته شد و مغز آن اخراج شد سجده بر پوست
آنها در این حال که منفصل از مغز شد جایز خواهد بود و همچنین است
پوست خربزه و هندوانه مادامی که متصل است به اصل خواه پاره
کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا
نمودن مأکول انسان از پوست ظاهر اینست که سجده بر آن پوست که جدا شده
از اصل جایز بوده باشد و اگر آن نبات مأکول نباشد در ابتدا و مأکول باشد
در انتها مثل خرما و زیتون و به و نحو اینها پس ظاهر اینست که سجده بر آن جایز نیست
در جمیع احوال و اما گندم و جو و شلتوک پس سجود بر اینها جایز نیست خواه
قبل از آرد کردن بوده باشد یا بعد بلکه سجده بر آنها جایز نیست اگرچه
از پوست در نیاورده باشند و اما پوست آنها پس ظاهر اینست که سجده
بر آنها جایز نیست در حال اتصال به اصل و جایز است بعد از انفصال از
اصل و مراد از ملبوس بودن نبات آنست که مستعد ملبوس بودن از آدم باشد

پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد
یا بعد از بافتن بوده باشد یا بعد و هرگاه چیزی بافته شده باشد
از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما پس اگر جبهه در حال سجود
واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود و اگر واقع شود بر
معتاد اللبس صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هرگاه قدر مجزی
از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده است صحیح است و اگر
واقع شود بر ریسمان تنها و یا بر ریسمان و آن گیاه با هم صحیح نخواهد بود

سوم جایز است سجود بر کاغذ خواه ماخوذ باشد از چیزی که سجده
بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد
بلکه ظاهر اینست که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر
بوده باشد لکن اجتناب از این بکلیه از غیر ضرورت باحتیاط است و اگر بر کاغذ
چیزی نوشته باشد پس اگر ما به الکتابت چیزی نیست که سجده بر آن جایز است شبهه

در جواز

در جواز سجده بر آن نیست و اگر ما به الکتابت چیزی است که سجود
بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن
کفایت میکند در سجده باز جایز است در صورتی که جبهه واقع شود بر موضع
خالی از کتابت و اگر کتابت مستوعب سطح کاغذ است ظاهر اینست که سجده
صحیح نبوده باشد **چهارم بدانکه** هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی با اعتقاد
آنکه آن چیزی است که سجده بر آن صحیح است بعد از آن خطاء اعتقاد او
ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده پس اگر عالم شد بحقیقت
حال قبل از اتیان بذکر واجب و ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزی
که سجده بر آن صحیح است ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را
بکشد تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن
با آن اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه در این صورت این شخص ممکن بوده باشد
از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه با این جایز خواهد بود

بنا بر این شخص متحیر خواهد بود میان رسانیدن جبهه را تا آن چیز یا رسانیدن
آن را بجبهه و ممکن نیست تفصیل داده شود و در این مقام باید گفت که اگر آن موضعی
که سجده بر آن صحیح نیست یا مساوی است یا موضعی که جبهه بر آن واقع شده
یا پایین تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد اولی این است که پیشانی را
بکشد تا برساند بآن موضع مساوی که سجده بر آن جایز است و همچنین است اگر
موضعی که پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد زیرا که اگر حکم
بتعیین کشانیدن پیشانی بکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی را
که سجده بر آن صحیح بوده باشد به پیشانی اما هرگاه بلندتر از آن موضع اولی
بوده باشد خالی از این نیست که علو یا قائم است یا بطریق سراشیب
اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن صحیح است
بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل
در صورت اخفضیه نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را

در اول

در اول وضع بر مثل ترکی داده آن بر یخی مثلا گذارده باشد و بعد از آنکه
متنبه شد مهر را حرکت داده تا موضع مرتفع تر یا کف داده آن قرار گیرد اولی آن است
از آنکه سر را از آنجا حرکت داده بمهر برساند و اگر عالم شد بحقیقت حال
بعد از اتیان بذکر واجب ظاهر این است که سجده این صحیح بوده باشد و اگر عالم شود
بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده ثانی اشکال در سجده صحیح خواهد بود و اگر عالم شود بحقیقت
حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده
بر آن صحیح بوده باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
بجبهه یا عدم فعل منافی در این نیست که تفصیل داده شود و در این مقام باید
آنکه در سجده آخر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست
در این صورت دور نیست که بگوییم سجده او صحیح بوده باشد لهذا لازم است
که اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت و اگر عالم بحقیقت حال در سجده آخر شد قبل
از ذکر و در آن حالت متمکن نیست از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن

بار رفع راس متمکن از آن خواهد بود در این صورت ظاهر اینست که اتیان
بذکر در همان حالت در حق او متعین بوده باشد و اگر در غیر سجده آخر است لکن اگرچه در همان حالت
متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس متمکن از آن
خواهد شد در این صورت نیز مثل دو صورت مذکور ثم اتیان بذکر واجب در همان حالت
نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه اتیان بما بقی از سجود نماید
در این سه صورت اگرچه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی رعایت
احتیاط است باعاده نماز و اگر مثل صورت سیم است لکن امید آنکه بار رفع راس نیز
متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی
در این صورت نماز باطل خواهد بود و آنچه مذکور شد در جمیع اقسام در سجده
بر نجس نیز جاری است پس هرگاه سجده بر نجس نمود پس اطلاع بر آن یا بعد از رفع
راس از سجود است یا قبل اگر اول است سجود صحیح است و رعایت اعاده با بقای وقت
خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع از سجود است

پس یا قبل

پس یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان با آن اگر بعد از اتیان
بذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد و اگر قبل از اتیان
بذکر واجب بوده باشد اگر در آنحالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه
بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آن از جبهه چنان نموده بعد از اتیان
بذکر اتمام نماز نماید و اگر در آنحالت متمکن از این نبوده باشد یا با رفع راس متمکن از این
خواهد بود با عدم فعل منافی بانیه و علی التقدیرین ثانیه در سجود آخر است یا در غیر آن
تفصیل حکم آن بنحویست که بیان شد **پنجم** هرگاه مصلی شروع در نماز نماید و در اثنای
نماز عذری بهم رسید که متمکن نیست از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه مثل اینکه بر روی
فرش سجاده‌ای ایستاده مهری در وسط گذارده مشغول نماز شده و در اثنای نماز طفلی آمد
و آن مهر را برداشت و رفت پس اگر وقت مضیق است بحدی که اگر نماز را قطع نماید
با تحصیل نماید چیزی که سجده بر آن صحیح بوده درک نماز در وقت نخواهد نمود
ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید

و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی که بیان خواهد نماید و اگر
وقت موسع است متعیّن است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که
سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید **ششم** اگر مصلّی متمکّن از سجود
بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن
لباس که معمول از قطن و کتان بوده باشد و همچنین جایز است در این صورت
سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگرچه جزء ثوب نبوده باشد
و امّا ثوب معمول از حریر ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگرچه حق زنان
بوده باشد و امّا ثوب مصنوع از پشم حیوان و دور نیست که سجده بر آن جایز
نبوده باشد اگرچه در فصل برودت هوا بوده باشد لکن با تمکّن از سجده بر ثوب
معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم
نبوده باشد که ثوب از خود مصلّی بوده باشد بلکه اگرچه ملبوس او نبوده باشد و ملکیّه
غیر جواز سجود مختص است بصورت ازان و سجده بر ثوب مقدّم است و سجده
برکف

بر کف و با عدم تمکّن از سجده بر ثوب بتفصیلی که مذکور شد و همچنین عدم تمکّن
از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر است
که سجده بر ظهر کف متعیّن است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن
کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر نماید و مخیّر است ما بین سجده بر کف دست راست یا دست
چپ و در صورت مستوریّه کف اگر مستور بوده باشد بقطن یا کتان سجده بر آن ساتر نماید
بلکه احتیاط اینست که نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن نماید نه بر کف و اگر
آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد حکم بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است
با تمکّن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست
که همچنین که متمکّن از سجود بر ارض مثلاً نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکّن از ثوب سجده
بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن
و امّا منهیات در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکّن است از سجود بر ارض مثلاً در جمیع وقت
نماز یا نه بلکه همین که در اوّل زوال متمکّن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت

میتواند سجده بر ثوب نمود اگرچه [illegible] بوده باشد که در آخر وقت
متمکن از وضع جبهه بر ارض نخواهد شد ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است
دهم چنانچه اگر حال در تبدیل مکان باین معنی که فرض میکنیم در مسجد متمکن
از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود با وجود
این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده
بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اول است الکه [illegible] البته احتیاط در
ثانی است حاصل آنست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد
سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است میان
هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و اگر متمکن از هیچیک از این
انواع ثلثه نبوده باشد جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده
باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات مانند [illegible] آهن
و فیروزه و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید

بر چیزی

بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه متصل از اینها مثل [illegible] و ثوب معمول از آن
و برف و امثال اینها و در صورتی که تمکن از هیچ نبوده باشد جایز است سجده
بر ظهر کف نماید پس جایز است سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع [illegible] بود
هفتم واجبست که محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد
پس سجده بر پشته ریگ و پنبه و گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر نمیشود
جایز نیست اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محل اتیان نماز نماید لازم نیست
که ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسر بدل سجده و ظاهر نیست که اتیان
باین ایماء در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت
ایماء پس عدول از سجده و بایماء در صورتی است که رقت گل بحدی بوده باشد
که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی که از باران تر شده
لکن نه باین حد در این صورت نماز را در آنجا جایز خواهد بود و سجده [illegible] مسجود
میباید بعمل آورد هشتم آنچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات الارض

بوده باشد مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضا چنین نیست بلکه آنها اگر
چه اختیار بوده بر هر چه واقع شود اگر چه بر روی فرش یا حریر و نحو آنها بوده باشد
جایز خواهد بود و اگر چه نجس هم بوده باشد لکن بشرط آنکه رطوبتی نداشته باشد
که تعدی نماید به بدن یا لباس مصلی **نهم** طاهر نیست که بقدر درهم
از جبهه لابدمنه در گذاردن بر ما یصح السجود علیه نباشد بلکه بحدی که صادق باشد
که جبهه را بر آن چیز گذارده است و صدق در اقل از آن نیز متحقق است پس اگر محلی
که جبهه را بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع آنقدر
ثابت است که جبهه را بارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود پس معتبر در
صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه
نجاست علاوه بر این قدر تعدی بمصلی نکند مگر آنکه بعد از تعدیه معفو عنها باشد
مثل خون کمتر از درهم و اما اگر متنجس باشد بنجاستی که تعدی نماید و معفو عنها
نبوده باشد فی شکینک نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضای سته

پس طهارت

پس طهارت محل آنها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست
متعدیه غیر معفو عنها پس اگر نجس باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها
نماز باطل خواهد بود بجهت رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی **دهم**
در بیان ترجیح انواع چیزهائی است که در حال اختیار سجده بر آنها جایز نیست
بدانکه هرگاه امر مردد شود میان سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس
اول متعین است فی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه
هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از پشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف
باشند مثل اینکه یکی از قطن و دیگری از پشم باشد لکن نجس لباس پشمی بوده باشد
سجده بر لباس قطنی متعین است و اگر نجس لباس قطنی باشد و طاهر لباس
پشم ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین است پس لازم است که سجده
بر لباس پشم نماید و اگر مردد شود میان سجود بر نجس ما یصح السجود علیه
و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر پس ظاهر آنست

که سجده بر طاهر متعین بوده باشد و هم چنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ
نجس و ثوب طاهر اگر چه از پشم بوده باشد و اگر مردد بوده باشد میان سجود
بر نجس ما یصح السجود علیه و نجس ما لا یصح السجود علیه ظاهر نیست که اول متعین است
و اگر مردد شود میان سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین
نجاست ظاهر آن نیست که اول متعین است و اگر مردد شود ما بین سجود بر متنجس
ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس الظاهر اول متعین است و از آنجا معلوم شد
که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود با ایما جایز نیست و اگر متمکن از سجود
نباشد مگر بر نجس العین ظاهر آن نیست که ایما بدل سجود متعین بوده باشد
و اما سجود که بر متنجس جایز است در صورتی است که نجاست تعدی به مصلی نکند
که اگر تعدی کند لازم است عدول از بگوید با ایما با آنکه سجود بر متنجس جایز است
اگر چه نجاست تعدی نماید و ممکن است تفصیل میان نجسی که معفو عنه بوده باشد
بعد از تعدی به جبهه و غیر آن اگر اول بوده باشد لازم باشد سجود و اگر ثانی باشد

فرق

فرق شود میان کسی که جبهه او نجس بوده باشد قبل شروع نماز و متمکن
از تطهیر نبوده باشد و کسی که جبهه او طاهر باشد اگر اول است سجود متعین است
و اگر ثانی است محل اشکال است و اگر چه ممکن است حکم به تعیین سجود و اگر در این
صورت دو نماز بعمل آورد یکی با سجود و دیگری با ایما بدل سجود شاید
احوط بوده باشد و نماز با ایما را مقدم بدارد بر نماز با سجود در صورتی
که متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجود را
مقدم دارد بر نماز با ایما **یازدهم** هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح السجود
علیه بحسب وصف مثل آنکه موضعی از زمین نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر
آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب در این صورت یا مضطر است به سجود بر آن
در آن مکان یا نه اگر مضطر است به این معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست
بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه النجس جایز است بلکه لازم است و هرگاه
متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر

با آنچه بیان شد در تردید میان سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس معین است
سجده بر ثوب طاهر و بر ارض نجس جایز نبوده و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور
حکم نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب پس حکم بجواز سجود بر آن مشکل است
بلکه دور نیست که در این صورت تا ممکن بوده باشد و هرگاه ممکن از سجود
بر موضع دیگر بوده باشد خالی از آن نیست با آن اشتباه در موضع محصور است
یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل اینکه یک موضع از اطاق نجس شده باشد و ممکن
از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اطاق در میان چند اطاق نجس بوده باشد
و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر آن در امثال این در صورت سجده در آن موضع
جایز نیست پس لازم است که نماز را در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع
غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد
بمحصور در این مقام آنست که در اجتناب از سجود بر آن مشقتی نبوده باشد
پس مراد بغیر محصور در این مقام آنست که در اجتناب از آن صعوبتی

بوده باشد

بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم آن حال غالب مردمان است
در اذان و اقامه است بدانکه مشهور میان فقها و مختار میان
اقوال آنست که اذان و اقامه هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت
بوده یا فرادی جهریه بوده باشد یا اخفاتیه جماعت واجبه بوده باشد
مثل جمعه یا نه نماز قضائی بوده باشد یا ادائی **در بیان افعال نماز**
نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است **اول** نیت است
و مراد از نیت در این مقام آنست که مصلی در حین شروع نماز قصد کند که این نماز
نماز معین را بعمل می آورم بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر است
همین قدر کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب باشد نماز یا سنت ادا
باشد یا قضا تمام باشد یا قصر و احوط قصد انها است و فرقی نیست میان نماز و غیر
از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج در اینکه نیت در جمیع اینها
همان امر قلبیست که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد

بالاضافه بحال هریک از عبادات مذکوره واتیان بلفظ تعیین قصد بلکه ملفوظ
عاین نیت نیست تشریع خواهد بود ولکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل
عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط
صحت عبادات است لکن این بسیار بعید است در حالتیکه متلفظ با شعور
و اراده بوده باشد بلکه در اینحالت انفکاک از آن ممکن نیست و ظاهر اینست
که تعیین قصد و اتمام چه در اداکردن او تعیین لازم نیست و در عایه آن احوط است
و هرگاه تکلیف است تمام و قصد هردو ثابت بوده باشد مثل اینکه یکی قضا
و دیگری ادا بوده باشد تعیین تمام یا قصد در حالت نیت لازم است چنانچه
هرگاه این فرض نسبت بدو تمام یا بدو قصد متحقق نشود و تعیین لازم است و همچنین
اشتراک میان واجب و مستحب بوده باشد مثل نماز نافله صبح و فریضه بعد
از طلوع فجر در حق کسی که نافله نگذارده باشد تعیین واجب یا ندب
لازم است و گاهست که لازم میشود بر مکلف در حال نیت تعرض وصف دیگر

مثل اینکه

مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه
وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط
یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه در حق خود واجب نموده است بنذر که آن
نماز معین را بجماعت نموده باشد با امامت اما در صورت استحباب جماعت
پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق ماموم
منعقد است ولکن در حق مأمومین لازم است در صورتیکه قصد اقتدا داشته باشند به نیت
اقتدا نموده باشند مختار آنست که نیت شرط نماز است نه جز آن بمعنی حقیقه
و حقیقه نماز مرکب از نیت و سایر اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت
آنست و شرط صحت و حصول امتثال است و چون نیت صلوة عبارت است از قصد
باتیان بصلوة و این قصد با انتفای اضطرار نمیشود مگر بجهت غایت و فایده این غایت
یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است یا مثل ریا و سمعه و نحو آنها اگر اول است صحیح است
و داعی بر امتثال مختلف است خوف عقوبت در آخرة بر ترک امتثال و وصول ثواب

یا هر دو یا فرار از مذلت یا تحصیل عزت نزد امرا یا هر دو یا توسل بمطالب دنیویه
بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگر چه منظور عزت نزد مردم بوده باشد لکن
بالتبع نه بالذات پس مکلف در حین نیت ناوی نیست که اتیان بنماز مینمایم
بجهة آنکه خلاق عالم جل شانه بان امر فرموده است یا آنکه رضای اللهی جل
جلاله در عمل آوردن آنست یا آنکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا آنکه
موجب ثواب میشود در آخرت و نحو اینها پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود
خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض متابعت عادت نمودن صورة نماز را
بعمل آورد یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در هر دو صورة نماز باطل خواهد
بود خصوصا در صورة ریا و ریا عبارت از آنست که داعی بر اقدام است
بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة اینکه او را خوب دانند یا بجهة
اینکه تعظیم او منظور داشته باشند یا آنکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت
او نمایند و هکذا این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت

محض

محض این باشد یا اعم یا این را جزو داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت
اللهی جل جلاله و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات
بوده باشد اطاعت اللهی جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله
و اینها اعراض و بتبع مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر اینست که حکم به بطلان نتوان
نمود باید دانست که آنچه مذکور شد در بیان نیت شکی در اعتبار آن در حین شروع
نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار علی آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه
همان قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافیست در صحت صلوة و مراد
از استمرار علی النیت تا آخر صلوة نه اینست که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد
که اتیان باین نماز معین مینماید بجهة امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار
باین معنی لازم نیست بلکه استمراری که لازم و معتبر در صحت صلوة است آنست
که نیتی که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید
تعبیر از این مطلب مینماید باستمرار حکمی پس هرگاه بنحوی شود که اخلال باین استمرار

شود نماز باطل خواهد بود و بعد از این مطلب باید دانست که آنچه مذکور شد
از قصد ریا نمودن در حال نیت بود و اما اگر نیت ریا در فعلی از افعال نماز
نماید پس اگر قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع
یا سجود و نحو اینها پس اخلال باستمرار حکمی خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه
اعاده نماید آن فعل را بعد از ترک این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابقه
یا نه و هر گاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست که موجب
بطلان نماز نمیشود و اما هر گاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای
واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامی که بعد از فراغ از قرائت
و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از آن ترک آن نمود و منتهی شد بقصد
رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابقه ظاهر اینست که موجب بطلان نمیشود
پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد شبهه در بطلان

نماز نیست

نماز نیست و همچنین است هر گاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع
آن داشته باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر
در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست که نماز
باطل شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از ترک آن نیت و عود بمقتضای نیت
نماز یا نه بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد
اگرچه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده نماید اما هر گاه
نیت قطع نماز نمود و لکن توقف در مباشر فعلی از افعال شد بعد از ترک آن نیت
و عود به نیت صلوة شروع در افعال نماز نمود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد
اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی از منافیات
شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد
یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد اینها
و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود

باین نحو که با نیت فعلی منافی از منافیات نماز و در حال نیت بوده باشد
یا در اثنای صلوة در صورت جهل بحکم شرعی و عدم وقوف بان آن منافی صلوة
محکوم بفساد نشود و الصحة بخلاف صورة علم بدانکه چون معلوم شد که نیت صلوة
از جمله شرایط است نه از اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو
و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت زکوة
و خمس و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و همچنین نیت وضو و غسل
و تیمم چنین است حال در نیت صلوة نیت در همه از جمله شرایط است
لیکن از شرایط رکنیه است که اخلال بان سهوا و عمدا مفسد است و بدانکه هرگاه
کسی در نیت متعرض صفتی شود که موصوف متصف باان صفت باشد مثل
وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در ادا و قضا در قضا و هکذا
شکی در صحت آن نیست هرگاه از راه اشتباه متعرض خلاف شود با اینکه معنی
که میدانست که نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز شب مثلا مستحب است بوجوب

نیت

نیت وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب
در اول و وجوب در ثانی نمود پس در صحت این قسم شبهه نیست و اگر متعرض خلاف
شود عامدا مثل اینکه با علم بمستحب بودن قصد وجوب نماید یا بالعکس ظاهر آنست
که صحیح بوده باشد و اگر متعرض خلاف شود جاهلا مثل اینکه نیت وجوب
نماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب نماید در واجب باعتقاد
استحباب در این صورت این شخص مبدع و عبادات آن باطل خواهد بود پس هرگاه
کسی غسل جنابت نماید بقصد وجوب در صورتیکه ذمه او مشغول بواجبی موقوف
بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از راه دیگر برای او واجب نبوده باشد و معتقد
این هم بوده باشد که غسل در اینوقت برای او واجب است و باین قصد غسل را بعمل آورد
ظاهر آنست که غسل او باطل بوده باشد و آنچه مذکور شد در عبادات مستقل بود
و اما اجزای عبادت پس هرگاه کسی قرائت فاتحة الکتاب را در نماز بعمل آورد بقصد اینکه
این قرائت در نماز فریضه مستحب است مبدع است لیکن آثم و عمل محکوم بالبطلان

خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس آن نیز ظاهر آنست که باطل
بوده باشد باین معنی که جزء مستحب باطل بجا آورده خواهد بود لکن حکم به انقضای صلوة
مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر نیست که باطل بوده باشد ملخص مقام
آنست که اگر کسی در حین اتیان باجزای واجبه قصد وجوب نماید و در حین اتیان
اجزای مستحبه قصد استحباب نماید با آنکه مطلقا متعرض وجوب در اجزای واجبه
و متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقی در جمیع نماید با قصد وجوب
در اجزای واجب و قربت در مستحبه بمعنی تحصیل رضای خداوند عالم یا بعکس نماید اما آن
در جمیع این اقسام صحیح است و هر گاه کسی عادة او مستقر شده که فریضه را با آداب
سنن بجا آورد اگر چه بعض آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است
و منوی او در مقام نیت چنین نمازی بوده باشد و اشاره نماید بچنین نمازی
که این نماز را بعمل میآورم بجهت اینکه بر من واجب است پس حکم بصحت نماز در چنین
صورت خالی از اشکال نیست و ظاهر آنست که اگر مطلقا در مقام نیت

متعرض

متعرض وجوب نشود اگر چه جمع نماید ما بین اجزای واجبه و مستحبه بلکه
مقصود محض اطاعت بوده باشد همین قدر کفایت کند در صحت ٥
عمل اما اگر قصد وجوب و استحباب هر دو نماید و چون نسبت با اصل صلوة
و استحباب نسبت بفرد این نیز صحیح است و بدانکه ممکن است گفته شود که بجهه
احکام سهو و شک تمیز ما بین واجب و مستحب لازم بوده باشد تا باب الشغل
و اما هر گاه کسی اعتبار ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماز ننموده و نماز را بعمل آورد
و در نماز سهوی از او واقع شد ظاهر آنست که نماز او صحیح و اعاده آن واجب نیست
و اما معنی قربتی که متعارف شده آن اخذ در نیت ممکن است که اراده از قربت
این باشد که اتیان بنماز میکنم بجهت آنکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده میشود
بدرگاه احدیت یعنی مذکر عبد است بدرگاه الهی یا آنکه اتیان بنماز میکنم بجهه
قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلی از مثالب و مناقص و باعث
تحلی بصفات حسنه است باین جهت اتیان بآن مینمایم و اما معنی اصلی

صلوة الظهر اداءً لوجوبه قربةً الى الله نیست که بسا نیات بنمایم نماز ظهر
اداء بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت و امتثال امر الله جل شانه
و هر گاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیت انسب خواهد بود
باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداءً قربةً الى الله

در بیان افعال نماز قیام است

بدانکه قیام در اثنای نماز یا واجب رکنیست و آن قسمی است که در ضمن تکبیرة الاحرام
بوده باشد و همچنین قیام متصل برکوع و یا قیام واجب غیر رکنی است مثل
قیام در ضمن قرائت حمد و سوره و قیام بعد از رفع سر از رکوع و قیامیست
مستحب مثل قیام در ضمن ارکان مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه
افتتاحیه و در حال استعاذه و قنوت و نحو اینها و یا قیامیست مباح و آن قیامیست
بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت و مراد از قیام
متصل برکوع قیامیست که از آن مصلی منتقل میشود برکوع شرعی نه مطلق قیامی
که بعد از قرائت بوده باشد و نه قیام مطلقی که از آن منحنی میشود پس اگر کسی
منحنی شد

منحنی شد بقصد سجود و قبل از رسیدن جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را
بعمل نیاورده لازمست که راست بایستد و بعد از آن برکوع رود
و بعد از اتمام رکوع رفع رأس نموده اتمام نماز نماید پس هر گاه راست نشود اگر
چه خود را بهیئة راکع برساند و اگر کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع و متذکر شد
که اخلال بقرائت سوره مثلاً نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود
بجهة تدارک منسی جایز نیست و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائیست که متمکن
بوده باشد از رسانیدن دو دست بر دو زانو و هر گاه متذکر شود منسی
قبل از بلوغ باین حد لازمست که عود نماید بجهة تدارک منسی و هر گاه منحنی شد
بقصد رکوع و قبل از بلوغ برکوع بحد شرعی متذکر شد که اخلال
بقنوت نموده عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است و اگر
کسی منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را
بعمل آورده نشست بقصد سجود ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و اگر منحنی شد

بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحدّ رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد
که رکوع را بعمل آورده و نشست بقصد سجده و متذکر شد که رکوع را بعمل
نیاورده بوده است لازم است که راست بایستد و از وقت منحنی شود بقصد
رکوع و عدد بمحیت رکوع کفایت نمی کند و بدانکه اگر کسی متمکن باشد از قیام
استقلالی در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست و اگر متمکن نباشد
از قیام استقلالی در هیچ حالتی از حالات نماز بلکه اگر متمکن از قیام استنادی هست
در جمیع احوال نماز لازم است که اختیار نماید و اگر متمکن است از قیام استقلالی
در بعضی احوال نماز و از استنادی در بعضی دیگر لازم است که جمیع را بجا آورد و نماید
قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه بوده و اینها در رکعتی واحد باشد
یا هر یک در رکعتی پس هر گاه کسی معتقد این بوده باشد که هر گاه اختیار قیام استقلالی
کند در بعضی احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعضی احوال دیگر بخلاف
آنکه هر گاه اختیار نماید قیام استنادی را کل نماز با قیام استنادی خواهد بود یا

عدول

عدول از استقلال باستناد و در این صورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینست
که جایز خواهد بود و یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس لازمست با تمکن
از قیام استقلالی این را اختیار نماید اگرچه معتقد این بوده باشد که باختیار
آن محتاج خواهد شد بقعود در بعضی احوال نماز بلکه ظاهر اینست که لازمست
بر مصلّی در حال قیام که اعتماد بهر دو پا نماید بنحویکه ثقل بدن بهر دو پا بوده باشد
خواه بطریق مساوات باشد یا القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر
انداخته باشد یا عکس این خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت
واحده یا نمازهای متعدّده و بدانکه هر گاه کسی متمکن از قیام استقلالی نباشد
عدول نماید بقیام استنادی و اگر متمکن از آن نباشد بقعود استقلالی و الّا
بقعود استنادی و هر گاه مکلّف متمکن از قیام بوده باشد لکن بداند که هر گاه
اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایما بجهت رکوع و سجود بخلاف اینکه
هر گاه عدول از قیام بقعود نماید در این وقت اگرچه نماز را وفا عدا خواهد بود

لکن رکوع و سجود او بطریق معهود خواهد بود پس لازم است که اختیار قیام
نماید و عدول القعود جایز نیست هرگاه کسی اختیار جلوس نموده در نماز
و متمکن بوده باشد از قیام بجهة آنکه اراده داخل در رکوع شود این قیام
در حق او واجب است پس بر متحیر و بعد از آن برکوع میرود ولکن ظاهر آنست
که طمأنینه بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده باشد و اگر متمکن از قیام نبوده باشد
از همان جلوس برکوع میرود باین معنی که منحنی شود بحدی که محاذی شود روی او
با خیر که پیش زانوی او است و هست قسم کامل آنست که منحنی شود بحدی که محاذی شود
جبهه او بموضع سجود او و هرگاه متمکن نباشد از سجود معهود که وضع جبهه بر ما یصح السجود
علیه بوده باشد پس هرگاه متمکن از انحنای سجودی که قسم کامل رکوع متمکن متحقق شود
قصاعدا بوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نموده لازم است
در سجود که منحنی شود علاوه از آن مقدار که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحنای
رکوعی و سجودی حاصل شود و هرگاه در این صورت این فرد کامل رکوع را اختیار

نموده

نموده خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی پس ظاهر نیست که در انحنای
سجودی لازم است علاوه از آن مقدار که در رکوع بعمل آورده باشد بنحوی که
فرق ما بین دو انحنا حاصل شود و ظاهر این است که علاوه از این مقدار را
لازم نبوده باشد مجملا قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای سجود
بر اخفض بوده از انحنای رکوعی و هرگاه متمکن نیست علاوه از انحنای که فرد کامل
رکوع باشد متحقق نشود پس احتیاط مقتضی اینست که در انحنای رکوعی اقتصار کند
بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست
لکن رعایت احتیاط در امثال این مقام از مهمات اهل ایمان است جلد اول
هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت به پهلو بخوابد بجانب
یمین رو بقبله بهیئتی که موتی را در قبر میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب
یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس این حالت و هرگاه متمکن از هیچ یک نباشد
بر پشت بخوابد پاها را بجانب قبله دراز نموده شروع بنماز نماید و در جمیع

اینست حالت لازم است که رکوع و سجود با ایما بوده باشد و ایما بسر
نماید با امکان و ایما بجهت سجود زیادتر بوده باشد از ایما بجهت رکوع
و با عدم تمکن از ایما بسر ایما بچشم نماید و احتیاط مقتضی اینست
که غمض عین بجهت سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع و اتیان
بذکر رکوع و سجود در حال ایما نماید یعنی در صورتیکه ایما بعین بوده باشد
ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عینها در اینجا قائم مقام
رفع سر است باید چنانچه در صورتیکه ایما بسر بود اتیان بذکر نماید بعد از
حرکت دادن سر و آرام گرفتن و بالا نمودن سر قائم مقام رفع سر
در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند که ایما بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة
اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه ثابت است در هر موضعی که متمکن از رکوع
و سجود بطریق معهود نبوده باشد و ظاهر اینست که واجب است در حال
ایما بجهت سجود اگر امکانی بر کس ممکن بوده باشد بلند نمودن چیزیرا که سجده

بر آن

بر آن صحیح بوده باشد اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن آن چیز بانفسه
یا بمعونه غیر او وقت سجود ایما بسر جبهه را بآن چیز رساند و اما هرگاه
بر او ممکن نبوده باشد بلکه مکلف بنوعی ایما بچشم بوده باشد ظاهر اینست
که رسانیدن چیزیرا که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی واجب
نبوده باشد پس اکتفای همان ایما بعین بجهت سجده کفایت میکند لکن
در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اولی بوده باشد بدانکه
هرگاه مکلف مشغول نماز شد با قیام استقلالی و عاجز شد از اتمام نماز با آن حالت
منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی اتصالی در صورت عجز از این
منتقل میشود از قیام اتصالی یا انحنائی استقلالی با امکان و یا استنادی
با عدم امکان و در صورت عجز از همه منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و بعجز
از این منتقل میشود بقعود استنادی اتصالی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود
انحنائی و با عجز از همه منتقل میشود باضطجاع این در حالت عجز است مرض و تنزل مکلف است

وهم چنین است حال در نزع و خفته مرض یعنی هرگاه شروع نماز نمود مضطجعاً
ولعدم ترقی در حال او هم رسید منتقل میشود از اضطجاع بقعود
استنادی وهم چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی او از قعود
بقیام وهمچنین ظاهر اینست که تاملی نبوده باشد در لزوم ترک قرائت
در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع
بقعود و از قعود بقیام کلامی که هست در صورت عکس است و ظاهر اینست
که فرقی ما بین حالتین بوده باشد باین معنی که ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت
لازم است **سوم از افعال نماز تکبیرة الاحرام** بدانکه هرگاه کسی معتقد نیست که
بگفتن تکبیرة الاحرام بهمان تکبیر نسبت باو متعین است احتیاط بهمین نخواهد بود
و اگر تکبیرات سبع افتتاحیه را بعمل میآورد هر یک را که میخواهد تکبیرة الاحرام
قرار دهد و مخیر است در آن ما بین نیت وجوب و ما بین اینکه همان تکبیرة
الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در هم کاید همان تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است

ماهیت

۵۴

ماهیت اینکه این تکبیر تکبیریست که بآن دخول در نماز متحقق میشود کافی است
میکند در امتثال و اقتصار بر تکبیرة الاحرام رکن نماز است بلا خلال
بآن موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد و خواه سهوا و تفاوتی در این
باب نمیباشد ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر
در آن و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئی تکبیر بوده باشد یا بعضی
اجزای هر یک از جزئین خواه به تبدیل بوده باشد یا باسقاط و هم چنین است
حال ادای حروف از مخرج حرف دیگر نمودن در جمیع این صور نماز باطل خواهد
بود و همچنین است حال در صورت زیادتی کلمه و اما زیادتی حرف پس اگر بسبب
غیر اشباع است نماز باطل است و اگر بسبب اشباع حرکت است پس تحقیق مسئله
نحویکه شامل ما نحن فیه و غیره بشود اینست که هر حرفی که اشباع حرکت نمیشود یا ضمیر
غائب است یا غیر ضمیر غائب و اگر ضمیر غائب است پس یا اینست که ما قبل آن
ضمیر غائب ساکن است یا متحرک اگر ساکن است اشباع حرکت آن ضمیر نحویکه

مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و اگر ما قبل آن ضمیر غائب
متحرک است پس اگر مکسور است اشباع حرکت بنحو مذکور لازم است و اگر موقوف
نباید حاجت باشباع نیست و اگر مضموم یا مفتوح است مشخص است یعنی که در
حالت وقف اشباعی نمیباشد و اما در غیر حالت وقف پس ظاهر آنست
که منه و عنه و در امثال این مقام اشباع ضمه ضمیر است بنحویکه مولد واو شود
بنا بر این اکتفای نظر از این محل اشکال است و اگر حرف فیست الحرف غیر ضمیر
غائب است پس بر چند قسم (اول) آنست که بعد از آن ضرف حرف مد
میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت
اشباع حرکت آن حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظی است ای عیب است
اگرچه اشباع حرکت الحرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل
(ن) یا مولد الف بوده باشد مثل (ص ق ف) یا مولد یا بوده باشد مثل (حم الم)
و نحو هما مخفی نماند که کلام در اشباع تحدی که اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه

در علاوه

ص ق حم الم

در علاوه از آن مقدم است و (قسم دویم) آنست که بعد از آن
که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف مد است حرف مد مکتوب
میباشد و در این صورت بسبب مد یا موجود است یا نه و در صورتیکه سبب
مد موجود است یا همزه است یا سکون و در صورتیکه همزه بوده باشد
یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه و در صورتیکه سبب
مد سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند
قسم میشود (اول) آنست که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد
در یک کلمه جمع شده باشد و در این قسم ظاهر آنست که اشباع حرکات آن حرف
مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده باشد (دویم)
مثل آنست لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در این
صورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز
آن نیست بغیر از قسم اول که مد متصل مینمایند و از قسم ثانی که منفصل (سوم)

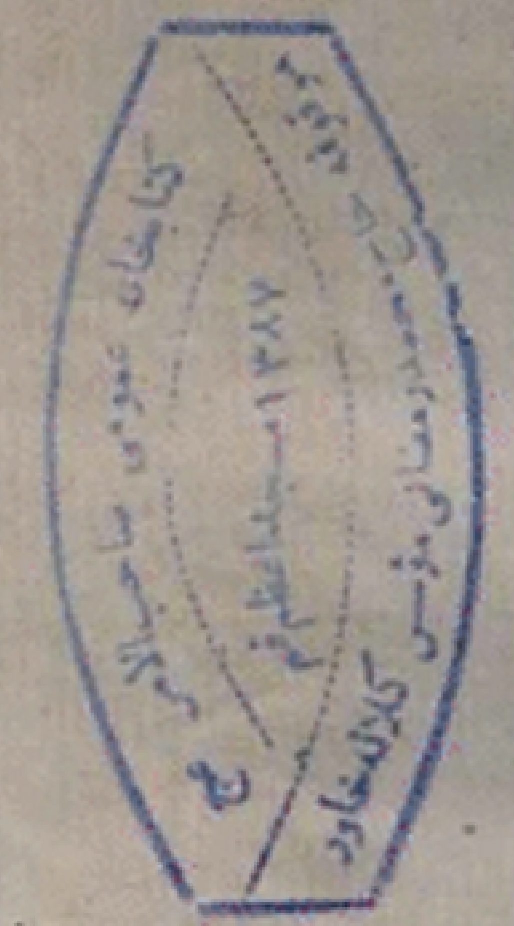
آنست که بسبب مد سکون لازم بوده باشد مثل دابّه و تحاجّونی و و الضالّین
در این صورت نیز ظاهر انیست که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد
لازم بوده باشد و تعبیر از این بمد سکون لازم و غیره مینماید چهارم آنست
که بسبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در اینصورت نیز اشباع حرکت
از حرف بنحویکه مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین و کلان آن
پنجم آنست که حرف مد منفک از سبب مد بوده باشد باین معنی که همزه
و سکون بعد از حروف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حروف مد بوده باشد
مثل آمن و اوتی و او تی و ایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور و شدید
در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگر چه در اخلال باشباع حرکت آن حرف
که قبل از حروف مد است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع
آن بنحویکه منشا امتداد معتبر حاصل نشود بلکه حکم بنفی عمل بسیار مشکل است
بلکه ممکن نیست بنا براین هرگاه کسی اشباع در ضمه فای غفور و رحیم نمود

بنحویکه

بنحویکه امتداد منجر شد بقدر دو واو حکم بجواز آن ممکن نیست و همچنین
در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف و هم چنین در سایر امثال آن مثل امتداد
الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف علی در سبحان الاعلی و کذا آن
اشباع حرکتست در غیر اقسام مذکوره و این بر سه قسم تقسیم
میشود اول آنست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد
و آن حرف در مثل انتقام موضوع باشد بجهة معنی و آن معنی مقصود قاری نیز
بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی
الذی خلق بجهة اینکه الف حاصل شود و معلوم است آن الف در مثل انتقام م
موضوعست از برای علامت تثنیه و این معنی را قصد نیز نماید تشکیکی در عدم
جواز و بطلان عمل در این صورت نیست دویم مثل آنست که مرد قصد
آنچه را که ربا و فی مقتضی این بود یعنی قرائت نمود با اشباع فتحه قاف
در آیه شریفه بنحو مذکور لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است نمود بالا نکه قصد عدم

نمود مختار در این قسم عدم جواز و بطلان عمل است سوم آنست
که آن حرفیکه از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل آن مقام موضوع
نیست بجهت معنی لکن موجب اندراج کلمهٔ مزید فیها میشود در تحت بعضی
الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحهٔ بای اکبر بنحویکه بگوید اکبار و حرف الف بسبب
اشباع فتحه در اینمقام اگرچه وضع بجهت معنی نشده است لکن باعث اینست که این
لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است
و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم است بجهت اینکه این معنی
یا منسوب باری هست یا نه در صورت اول اشکالی در فساد آن نیست و اما
در صورت ثانیه پس مختار در اینجا نیز فساد عمل است و فرقی در این باب ما بین اینکه
اکتفا بان نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که این
اشباع سهو شده باشد در اینصورت اگر عالم بحقیقت حال شد یا تلافی
محل تلافی لازم و یا تجاوز از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت عمل صحیح است

و از انچه



مسئله

و از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد و
از اقسام مسئله آنست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد لکن
از قبیل قسم اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمهٔ دال
الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسرهٔ جلاله بنحویکه یا حاصل شود و نحو
اینها ظاهر حکم ببطلان عمل است در این صورت از برای آنکه تلفظ وقفی نیست
در حکم افساد در اقسام مذکوره ما بین آنکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت
قرآن که بر او شخصی لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی فرقیکه هست
ما بین تلاوت قرآن مثلا و نماز آنست که اگر اتیان باینچنین عمل در تلاوت قرآن نماید
اجتزاء بان نمیتواند لکن با تدارک و تلافی بنحویکه اخلال بترتیب واقع نشود عمل
بی عیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از او صادر شده
باشد و از محل تجاوز نموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم
بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی ضرور نیست بلکه

جایز نیست و نماز صحیح است و اما عمداً نموده باشد پس ممکن است تفصیل
داده شود در اینمقام باینطور که این زیادتی یا موجب این میشود که مزید
فیها خارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است مثل اکبار که مقصد اق
هیچیک نیست در این صورت حکم نشود به بطلان نماز و اعاده هم ضرری
نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اختیار باین نماز فاسد
خواهد بود لکن هر گاه اعاده نماید بر وجه صحیح خواهد بود و از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باینطور که اگر این اشباع
موجب خروج آن از ذکر بودن بشود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود
در صورت عمداً و اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگرچه احتمال
بان ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود و مخفی نماند که آنچه مذکور شد در صورتی
بود که اشباع حرکت حرفی که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت
بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه و اما هر گاه غیر از اینها

بوده مثل

بوده باشد مثل آنکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکت
آن بنحویکه متولد حرف بوده باشد اشکالی در آن هست ظاهراً نیست که اگر
متعمداً باعث بطلان نماز نشود و اما اگر ساهیاً بوده باشد ضرری
نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود و اگرچه موجب سجدهٔ سهو شود
بعد از آنکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بحرفیکه کلام ما در آن بود پس میگوییم
در تکبیرة الاحرام هر گاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید آلله اکبر مثل اوّل
الکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و هر گاه این معنی منوی
نبوده باشد ظاهراً این نیست که موجب بطلان نماز شود و استیناف نماز لازم بوده باشد
مگر در صورتیکه سهواً بوده باشد و در اینصورت ظاهراً نیست که هر گاه اعاده
نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و اما هر گاه اشباع در الف جلاله یعنی الفی که متخلل
ما بین لام و های جلاله است زیاد نماید بضعف آنچه بآن الف حاصل میشود ظاهراً نیست
حکم بفساد و لزوم استیناف بعنوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد

و اما هرگاه ضمه های جلاله را اشباع نماید نحوی که واو حاصل شود پس قاعده
مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است و اما اشباع فتحه های اکبر نحوی
که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن اظهر است اگرچه ناوی نبوده آنچه را
مثل انتهاییت موضوع از برای او بوده باشد و هم چنین است حال در اشباع
فتحه همزه اکبر چنانکه مذکور شد **مبحث چهارم** در لزوم قیام است در جمیع اجزای
تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد اینکه اتیان
بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس در این صورت اتیان نماید آن را قاعدا یا حین
اراده قیام یا شروع قبل از انتصاب نماز باطل است و هم چنین هرگاه انحنا
نماید تکبیر در حال انحنای بجهت رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق بوده باشد
چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت
جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله
و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال بهر یک از اینها

نماید

نماید اگرچه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد
مبحث پنجم در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام
از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بآن باطل میشود
بسبب زیادتی آن خواه عمداً بوده باشد یا سهواً بنابراین هرگاه تکبیرة الاحرام را
بعمل آورد ثانیاً نماز باطل میشود و هرگاه ثالثاً بعمل آورد نماز صحیح خواهد بود و بهمین نسبت
حال در هر فرد از آن نماز صحیح میشود و در زوج باطل **مبحث ششم** اگر نیت
نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل ماموم
مسبوق برکوع منضما افساد از صحت آن نماز بر نمیدارد بخلاف اینکه قصد تشریک نماید

چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
بدانکه وجوب قرائت نماز بر دو قسم است تعیینی و تخییری اما وجوب تعیینی پس در دو رکعت
از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و نماز کسوف
و خسوف و زلزله و نحو اینها و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در هر رکعت

اما اولی نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین است قرائت حمد در اینها
بالاتفاق و اما وجوب تخییر پس در رکعت ثالث از نماز مغرب و در رکعتین آخرتین
از نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها مابین قرائت حمد و تسبیحات
اربعه و مختار اینست که امتثال در نماز مستحب ممکن نیست مگر بقرائت حمد و سوره
با اقتصار بحمد تنها دقیقه بدانکه هر گاه کسی خلل نماید بقرائت سوره و حمد عامداً
در نماز باطل است قطعا و هم چنین است هر گاه اخلال نماید بکلمه از آن
نماید عمداً یا جهلاً بلکه چنین است حال اگر چه اخلال بحرفی از حروف آن نماید
و اما این قبیل است هر گاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرفی دیگر و بدانکه حروف
منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حروف است همزه و ها و عین
و حای بی نقطه و غین و خای با نقطه مخرج همزه در اول حلق است نظر بانکه اعتبار
اولیت از جانب سینه شود و آخر حلق است نظر بانکه اعتبار اولیت
از جانب دهن شود و مخرج عین و حای بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین

و خای

و خای با نقطه آخر حلق است نظر باعتبار اولیت از سینه و اول
حلق است نظر باعتبار اولیت از جانب دهن اما فمی پس هجده حرف است
اول قاف است و مخرج آن آخر زبان است با آنچه محاذی آنست از کام بالا
دوم کاف است و مخرج آن بعد از تجاوز از مخرج قاف است قریب بآن
از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یای دو نقطه در تحت
و مخرج این سه حرف وسط زبان است ششم ضاد با نقطه و از است و مخرج
آن طرف زبان است که منضم شود بعضی از اضراس فوقانی یا بعضی از طواحن
در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن از جانب یسار
آسانتر است هفتم لام است و مخرج آن طرف زبانست نزدیک بسر زبان
بوده باشد با آنچه محاذی آنست با لثه ربا عیات و انیاب از جانب فوق
از جانب چپ هشتم نون است و مخرج آن سر زبانست با لثه ثنایات
در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش بالا نهم رای بی نقطه است و مخرج آن بعد از تجاوز

از مخرج نون است از جانب پایین زبان مجملاً مخرج او طرف زبان است
که گذارده شود به بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم و یازدهم
و دوازدهم طا و دال بی نقطه و تای دو نقطه در فوق آنچه جماعتی تصریح بآن
نموده اند آنست که مخرج این سه حرف سر زبانست با بیخ ثنایای فوقانی
لکن لسان باید میل نماید در وقت ادای طا بسوی حنک اعلی در وقت ادای
تا بسوی لب پایین در وقت ادای دال بجانب این دو تحدید لکن ظاهر اینست
که تفرقه شود ما بین تلفظ طا و تا و دال در مخرج خصوص صاد در وقتی که طا
جزء کلمه بوده مثل صراط الذین باین نحو که مخرج طا پایین تر از سر زبان بوده باشد
قریب بمخرج شین آنچه محاذی اوست از حنک بالا سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف
سر زبانست با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه
هیجدهم زای نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف

بعضی گفته اند مخرج این سه حرف میان زبان است با اطراف ثنایای فوقانی
و مذکور در جمله رسائل مؤلفه در علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبانست
با سر ثنایای تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبانست
با خود ثنایا یا ظاهر اینست که آنچه مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه میشود هیچیک
صحیح نبوده بلکه حق اینست که مخرج صاد پایین تر از سر زبانست ما شی الیه
لثه ثنایای بالا اگر اول کلام بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست
با وجود ثنایا دور نیست که اشتباه شده باشد بتلفظ بعضی این حروف
که صاد و سین نفسا بوده باشد و این توهم است بجهت اینکه صاد مرکب
از سه حرف است صاد و الف و دال و هر یک از اینها مخرجی دارد بلکه مراد در این مقام
تعیین مخرج آنچه بصدور ما بین سه حرف است و مخرج آن طرف زبان و نفس
ثنایا نیست بلکه مخرج آن نحویست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود
کلام ابن حاجب بنحوی که راجع شود بآنچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پایین

تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا نسبت آن بوده باشد که بیخ
ثنایا در حروف گوشت و پوست بوده باشد نه بر ثنایا مرود و قول
اول اسهل است پس هم راجع شود به آنچه گفته شد اما مخرج سین و زا
پس آن بالاتر از مخرج صاد است یعنی اقرب است به سر زبان با بیخ
دندانها ثنایا اما حروف شفوی پس عدد آن چهار است اول با مخرج
آن وسط لب با ثنایا است یا اطراف ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم
بای موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از خارج و با در
اول و واو در میان داخل و خارج و ظاهر اینست که رعایت این دقایق
که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است
که تلاوت شود به نحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق شود و علاوه بر آن از محسنات
قرائت است مجملا معتبر در تلفظ حروف آنست که در حین تلفظ هرگاه اهل
لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد

محکوم

محکوم به بطلان خواهد بود و بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم که مطلب
اینست که اخلال بحرفی از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین سورة کامله
از کار واجب در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم
اخلال بحرفی واحد از هر یک که بوده باشد مجملا موجب بطلان نماز است
خواه ترک آن حرف بوده باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر چنانچه نماز باطل
میشود بسبب اخلال بحرف چنانچه مذکور شد و همچنین باطل میشود بسبب اخلال
بتشدید و اما مد متصل پس رعایت آن لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم
مد مدغم پس رعایت آن نیز لازم است و اما مد فواتح سور ظاهر اینست
که رعایت آن لازم بوده باشد و همچنین مد ابدال و اما مد منفصل پس ظاهر اینست
که حکم بعدم لزوم رعایت آن در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد و اما مد
عارض پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که لازم نبوده باشد و اما
اخلال باعراب و حرکات پس اگر مخالف قواعد عربیه و متغیر معنی بوده باشد پس شکی

در بطلان نماز و در این صورت نیست و اگر مخالف قواعد عربیه بوده باشد
لکن مغیّر معنی نبوده باشد مثل الحمدُ لله بکسر دال و ضمّه های لله و در این صورت نیز
حکم ببطلان نماز بی اشکال است و اگر موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت
مشهور است مثل ربّ العالمین بنصب یا رفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از
اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجات است **مبحث سوم** بدانکه
مکلّف در رکعت ثالثه نماز مغرب و در رکعتین آخرتین نماز چهار رکعتی مخیّر است
مابین قرائت حمد و تسبیحات اربعه اگرچه با خلال سوره حمد نموده باشد در یک
از رکعتین اولیین پس امتثال حاصل میشود بقرائت حمد در یک از رکعتین
آخرتین یا تسبیحات در هر یک از آنها یا بقرائت حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات
در رابعه یا عکس آن اما تسبیحات افضلست در حق امام و ماموم و منفرد و اما
عدد تسبیحات پس آن چهار است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
همین قدر واجبست و علاوه بر آن واجب نیست بلی افضل و مستحب آنستکه

مرتبه

مرتبه اتیان آن باین نحو نماید دفعه اولی واجب است و دو مرتبه مستحب احوط بلکه
تعیین یا اخفات و عدم جواز جهر است در تسبیحات و هرگاه شروع نمود
بیکی از سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربعه ظاهر اینست که آنچه را شروع
نموده در حق او متعیّن است عدول از آن بدیگری جایز نیست بلی هرگاه مقصود
مکلّف قبل از شروع بنماز این بود که تسبیحات اربعه را خوانده باشد و بآن نیّت
قصد شروع در نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلت شروع نمود بحمد و در اثنای
حمد متذکر شد بحقیقت حال در این وقت ظاهر اینست که اختیار با اوست حمد بتواند
نمود لازم نیست عدول از آن نماید و از این قبیلست جریان عادت بعنوان استمرار
بقرائت تسبیحات بلکه چنین است حال اگرچه متذکر شود بحقیقت حال
بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد مادامیکه داخل در رکوع شرعی نشده باشد
و همچنین است حال هرگاه مقصود او این بوده که سوره مبارکه حمد را تلاوت
نموده باشد و غفلت شروع نمود بتسبیحات اربعه بعد از آن متذکر شد بحقیقت

در وقت معینی چنانچه متمکن است از تعلم در این حالت ممکن است که بگوییم که تعلم
فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص فوراً مطلوب نبوده باشد اگر نص صریحی
قاطع بوده باشد به تمکن از اتیان آن فیما بعد اشکالی که در این مقام میتوان نمود این است
که علم به تمکن از اتمام نماز به جماعت بسیار مشکل است نظر به قیام احتمالات متکثره
از جمله احتمال وارد آمدن امری که مفسد نماز بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث
شود مثل تفرق حدث در اثنای نماز با آنکه امام شروع به نماز نماید با اعتقاد طهارت
و در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا سوانح دیگر از جماد و
اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از سایر امور
که مبطل نماز است در حق خود و ماموم طاری شود در اثنای نماز و بالجمله چون که
تکلیف نماز در حق او ثابت است علم به تمکن از درک نماز در جماعت با قیام
احتمالات متکثره مشکل است بنابراین مفری از مطلوبیت تعلم فوراً نخواهد بود
ممکن است که گفته شود که گاه است در صورت اختیار بسیار از حال امام علم

حال در این صورت نیز ظاهر این است که اکتفا به آنچه شروع در آن نموده شوانند
نمود بلکه لازم است عدول از آن نموده و ظاهر این است که جایز است بعد
از عدول از آنچه شروع نموده همان سانیست نماید و آن را بعمل آورد **مبحث چهارم**
شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره
فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سوره قرآنیه می‌باشد مگر سوره براءت و چون که
والضحی و الم نشرح یک سوره است و همچنین فیل و لایلاف پس هر گاه کسی در نماز
فریضه قرائت این دو سوره نماید اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکل است
مبحث پنجم در وجوب تعلم فاتحة الکتاب است بدانکه هر گاه کسی هیچ نداند
فاتحة الکتاب را یا خوب نداند بلا شک تعلم آن واجب است برای تعلم آن یا تمام آن
و اینما تعلم گاه است واجب عینی فوری است بحسب آن آنکه خاطر بود و آن در صورتی است
که در آن وقت متمکن از تعلم هست و بعد عالم است به عدم تمکن از آن بلکه عالم به تمکن
از آن نیست و گاه است که واجب تخییری است مثل کسی که متمکن است از نماز جماعت

و نوبت

عادی حاصل شود با انتفای امور مذکوره بنا بر این مخیّر خواهد بود در آن حین
ما بین تعلم فاتحة الکتاب و اتیان نماز جماعت و اگر متمکن است از قرائت از حفظ
مختار نیست که جایز است قرائت از مکتوب اگرچه احتیاط اجتناب است و هرگاه
وقت مضیّق بوده باشد به نحوی که هرگاه مشغول به تعلم شود متمکن نیست از درک
نماز در وقت نخواهد شد ظاهر اینست که اشتغال به تعلم در اینوقت در حق او
جایز نبوده باشد بلکه لازمست که نماز را به عمل آورد به هر نحو که مقدور او بوده باشد
لکن در اینمقام تفصیلیست بیان اینست که این شخص یا جامع شرایط تکلیف
در سعه وقت اگر متمکن از تعلم بوده و مع ذلک اخلال به آن نموده تا ضیق وقت
ممکن نیست که گفته شود نماز مطلوب در اینوقت در حق چنین شخص نماز با فا
تحة الکتاب است و با اخلال به آن آثم است و با تیان نماز با عدم فاتحه امتثال
در حق او نیست اگر متمکن نبوده پس اگر بعضی از فاتحه معلوم او هست و همچنین
بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا کی

بهمان

بهمان مقدار معلوم از فاتحه میتوان نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحه
بمقدار معلوم از فاتحه نمیکند بلکه معادل سایر فاتحه نمود ظاهر اینست که لازم بوده باشد
و همچنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه آن نیز لازم نیست
و اگر هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قرآن غیر فاتحه معلوم
او هست خواه مقدار معلوم معادل فاتحه باشد یا نه در اینصورت ظاهر اینست
که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه لازمست تلاوت قدری از قرآن کند و احتیاط
مقتضی آنست که با امکان اقتصار به اقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید
و اولی آنست که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگرچه آیات
مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف چه تحصیل نمودن شش آیه در قرآن
که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است و تعلم
فاتحه چندین مقابل اسهل از آنست و اما هرگاه عالم به قرآن مطلقا نبوده باشد
لکن عالم به ذکر بوده باشد در این صورت اگرچه اجزاء مطلق ذکر جایز است

و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در اتیان به تکبیره
و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه **مبحث ششم** در بیان کیفیت قرائت
اخرس یعنی گنگ است بدانکه واجب در حق اخرس در جمیع اجزای قولیه
اینست که زبان را حرکت داده باشد و در حین حرکت لسان اعتقاد
نماید بقلب خود که این حرکت بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهت قرائت یا بجهت
غیر اینهاست و ظاهر اینست که همان عقد قلب کفایت میکند حاجت
باشاره با انگشت نبوده باشد **مبحث هفتم** بدانکه در صلوة منذوره بنابر تعیین
جنسیت که صلوة منذوره است قرائت بسوره در آنها معتبر نیست بخلاف
صلوة مفروضه که بنابر مختار و مشهور در حال اختیار و سعه چنانچه لازم است
قرائت فاتحة الکتاب در آن واجب است قرائت سوره بتمامها لازم است
در هر رکعتی از نماز دو رکعتی و در هر رکعتی از رکعتین اولتین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یک سوره از سوره قرآنیه

از قراریکه

از قراریکه مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بآن جایز نیست
مگر در چند صورت **اول** مرض یا اگرچه شدتی که مناط سقوط
تکلیف است در قرائت سوره در حق متحقق نبوده باشد
مستعجل بنا بر وجود دست در حق کسیکه بعد از دخول در نماز وصف استعجال
عارض او شود و اقتصار بحمد تنها مثل اینکه ایستاده نماز و بعد از دخول
در نماز متذکر شد که با مؤمنی وعده کرده بوده است که بجهت انجام مهمی
نزد او رفته باشد و غفلة در همان وقت شروع در نماز نموده میبیند که شخص
موعود که منتظر است با آنکه شروع در نماز نموده شخص عزیزی حاضر شد طلب
مهمی با او دارد و در کمال استعجال و نحو اینها و هرگاه وصف استعجال قبل از شروع
در نماز حاصل بوده باشد پس آن دو قسم است **دویم** اول آنست
که هرگاه ترک نماز و یا توقف نماید بجهت اشتغال بانجاح آن حاجت ترس فوت
فوات صلوة در وقت دارد آنست که چنین نبوده باشد ظاهر اینست

که اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو صورت ثابت بوده باشد خصوصاً
در صورت اولی ظاهر آنست که این حکم من باب الرخصة نیست تا آنکه معنی ترک
قرائت سوره در حق مریض و در صورت استعجال بنحوی که مذکور شد جایز بوده
باشد بنا بر آنکه ترک در حق او متعین بوده باشد که قرائت سوره نسبت باو
جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز بوده بلکه دور نیست نسبت
ببعض عبارات اصحاب کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط
بوده باشد مگر در صورت تعسری که مناط سقوط تکلیف است سوم
در ضیق وقت است باین معنی که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را
ندارد و در این مقام چند احتمال است اول آنست که اگر مستجمع
شرایط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت ولعذر یا استعجال در ترک
وقت ننموده مگر بمقداری که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره نماید
پس لازم است اتمام یک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره

جایز

جایز بلکه متعین است دویم مثل اول است مگر اینکه وقت باقی وسعت
چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد و ممکن است که گفته
شود اقتصار بحمد مجوز بوده باشد سوم آنست که در اول وقت مستجمع
شرایط تکلیف بود و لکن باشتغال بسعه وقت تاخیر نمود یا غفلة تاخیر
اتفاق افتاد و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت حمد
و سوره هر دو را ندارد و دور نیست حکم این قسم مثل دو قسم مذکور
بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتمام آن
نماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین لکن در رکعت اولی ولا اما در رکعت
ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحة الکتاب
لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینصورت
ظاهر اینست که اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد
چهارم آنست که متعمداً تاخیر در نماز نمود تا بحد مذکور در اینصورت ظاهر اینست

که در این تأخیر آثم و اقتصار مجملاً و ترک سوره در جائز نبوده خواهد باشد
در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا است و تدارک
آن با حمد و سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازم است ٥ پنجم خالف است
و اندراج این بحث مستعجل ظاهر است و حکم آن مفصلاً بیان شد مبحث هشتم
در بیان عدم جواز از قرائت بعض سوره قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست
قرائت نمودن سوره که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و همچنین جایز نیست
قرائت سوره عزایم یعنی الم تنزیل و سوره فصلت و سوره والنجم و سوره
علق و منع از قرائت سور مذکور مختص بفرائض است خواه فرائض یومیه بوده باشد
یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها لیکن منع در صلوة مندوبه
ثابت نیست و چنانچه حرام است قرائت این سور در صلوة مفروضه
موجب بطلان نماز نیز میشود فرقی در این باب مابین جاهل و عالم نباشد
در هر دو صورت قاری آثم و نمازش باطل است مگر در مقام تقیه که از خوف

قرائت

قرائت این سور جایز و نماز صحیح است و همچنین جایز نیست خواندن
آیه سجده که قرائت آنهم موجب بطلان نماز است و اما قرائت بعض آیات سور
که غیر آیه سجده بوده باشد پس اگر مکلف ناوی قرائت کل سوره سجده بوده باشد
بقصد سوره واجبه در نماز و بعد از قرائت بعض آیات که غیر آیه سجده باشد
نادم شد عدول بسوره دیگر نمود یا به نیت قرائت کل سوره
شروع در قرائت سوره نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه
در نماز ظاهر آنست که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن
صورت اولی بعلاوه حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم به بطلان
مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و هرگاه ناوی
بعض سوره غیر آیه سجده بوده باشد و قرائت همان بعض را نماید نه بقصد
قرائت ثانیه در نماز ظاهر اینست که حرجی در این قسم نبوده باشد در
هر موضع از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه در محل قرائت سوره بوده باشد

ما کران بعض سابق قصد قرائت در نماز قرائت نماید جایز نیست بلکه موجب
بطلانست و آنچه مذکور شد در صورت عمد ایا محل بود و اما هرگاه سهواً
بوده باشد پس اگر متذکر شد بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول
در رکوع تشکیکی در صحت نماز نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ
از سوره و قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که اکتفا بسوره عزیمه
که خوانده شد نتواند بلکه لازمست عود نموده قرائت سوره دیگر نماید
نماز او درین صورت صحیح خواهد بود و اگر متذکر شد بعد از فراغ
از آیه سجده و قبل از اتمام سوره لازمست عدول از این سوره نموده قرائت
سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید و اما حکم سجده در اقسام ثلثه مذکوره
پس میگوییم ناسی درین مقام یا ناسی حکمست یا بمعنی که مبتدا آنست
که چهار سوره مشتمل بر آیه ایست که قرائت آن موجب سجده است لکن فراموش نمود
فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد نظر باینکه ناسی معتقد حکم
حامیت

حا ملتفت و نماز او باطل خواهد بود یا آنکه مراد از ناسی آنست که غفلتا در حال
شروع نمود بقرائت این سوره خواه ناسی حکم بمعنی که مذکور شد بوده باشد
یا نه ظاهر اینست که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب
بوده باشد لکن بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی حکم باین معنی بوده باشد
یعنی مبتدا آنست که قرائت سور عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را
فراموش نموده قرائت نمود بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد
بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل
از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد استیناف کار لازم
بوده باشد اگرچه آثم در حق او نبوده باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شد
ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز
نماید و لازمست عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید
و در جمیع این صور احتیاطا اعاده نماز بعد از اتمام و اما هرگاه

متذکر شد بتحقیق حال در اثنای قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره
بلکه قبل از تجاوز از نصف در اینصورت بی اشکال عدول از آن سوره بسوره
دیگر لازم است تا شکی در صحت نماز نیست و اگر متذکر بتحقیق حال شد
بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده یا متذکر در اثنای
قرائت آیه سجده لکن قبل از فراغ از آیه در اینصورت نیز ظاهر اینست
که عدول از آن بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده در صورت
اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد و مخفی نماند
که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجبی جایز نیست و همچنین استماع آیه
سجده در نماز واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن بصریح
به در کلمات جماعتی از فقها لزوم ایما است بجهت سجود در اثنای نماز و لزوم
سجود است بعد از فراغ از نماز بنا بر این احتیاط مقتضی اینست
که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان سجود نماز را اعاده نماید مبحث نهم

بدانکه

بدانکه حرام است تلفظ بلفظ آمین بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد
و موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که حرمت اختصاص ندارد
به بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال
نماز مگر در حال قنوت و ظاهر اینست که این حکم در صلوة میت و نیز محقق است
و ظاهر اینست که در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد و احتیاط اجتناب است

مبحث دهم در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجبی بدانکه
قران در این مقام عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره
و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد یکی از قرائت
مطلوبه در نماز است و ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز
میشود پس هرگاه کسی شروع بسوره نموده بعد از حمد و در اثنای قرائت
متذکر شد که یک کلمه از آن سوره فراموش شده در اینصورت هرگاه
در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت کند لازمست عدول بسوره

دیگر نماید این قران منهی عنه نخواهد بود و همچنین شروع بسوره دیگر
نمود غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از قرائت
کل سوره متذکر شد بحقیقت حال درین صورت ظاهر آنست که اکتفای
باین سوره نمیتواند نمود بلکه لازمست عود نموده قرائت سوره دیگر نماید
بعد از تعیین یا همان سوره را تعیین نموده قرائت نماید و قرانی درین مقام
نخواهد بود اگرچه بعد از نیت قرائت سوره دیگر نماید و همچنین است
حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره
دیگر در صورتیکه عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله
قران منهی عنه نیست و اوضح از اینها در عدم صدق قران قرائت آیات
قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست و اما صلوة مندوبه
پس جواز قران در آن محل تامل نیست **مبحث یازدهم** در بیان رعایت جهر
و اخفات است بدانکه اقوال ثابته در صلوة یومیه از حیثیت جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود
لازم الجهر

لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لازم الجهر پس آن قرائت
حمد و سوره است در رکعتین از فریضه فجر و رکعتین اولیین از مغرب و عشا
و اما لازم الاخفات پس آن قرائت حمد و سوره است از ظهر و عصر سفری
و رکعتین اولیین از ظهر و عصر حضری و همچنین قرائت حمد یا بدل او
از تسبیحات در رکعتین آخرتین از ظهر و عصر و عشا و رکعت ثالثه مغرب و اما
جایز الامرین پس آن ما عدای اینهاست بدانکه مهم درین مقام بیان نسبت تمییز
هر یک از مراتب میشود **اول آنست** که اقل مرتبه جهر آنست که فرض شود قرائت
بنحوی بوده باشد که اگر شخص با اعتدال قوه سامعه در جنب او بوده باشد
جوهر صوت او را و هم حروف را بشنود و اعلی مرتبه اخفات آنست که قرائت
بنحوی بوده باشد که سماع نسبت بخود قاری در صورت اعتدال قوه سامعه
متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق آن اینست که سماع چنانچه نسبت بخود متحقق میشود
نسبت بغیر نیز متحقق شود لکن نه جوهر صوت **دوم** آنست که حکم

جهر در قرائت در صلوة مذکوره مختص است بر حال و در حق نساء ثابت نیست
پس زن مخیر است ما بین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد
یا که حینی صوت او را میشنود در اینصورت در حق او اخفات متعین است
و هرگاه زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت بلکه اسماع
در حق ماموم متحقق باشد و در لزوم رعایت اخفات در قرائت و بدل در
مواضعی که مذکور شد فرقی ما بین حالات ایشان نمیباشد و آنچه مذکور شد در جهر لازم بود
و اما جهر مستحب مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر آنست
که در حق نساء استحباب ثابت نیست بلکه انتفای جهر در اینجا بطریق اولی خواهد

سوم بدانکه مختار استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم
در صلوة اخفاتیه مستحب است جهر به بسمله در غیر نماز صبح و رکعتین اولیین عشائین
مطلقا خواه در رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین آخرتین آن و مثل رکعتین
آخرتین عشا و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام

بوده باشد

بوده باشد یا در حق منفرد و اما در حق منفرد و اما در حق ماموم ظاهر آنست
که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفات است تا در صورتیکه امام
نشنود و هرگاه جهر نماید **چهارم بدانکه** هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید
اگر عامدا باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا اگر اخلال بآن در کلمه بوده باشد
و اگر اخلال جاهلا بوده باشد باین معنی که نمیدانسته که رعایت جهر در قرائت
در نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده اخفات
در آن و اول جهر در آن نمود یا آنکه عالم بود ولکن سهوا و غفلة چنین نمود نماز صحیح است
خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن
بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت و همچنین است ساهی
خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن
بعد از فراغ از قرائت یا قبل از آن مجملا جمیع احوال نماز صحیح و بی عیب است
و ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود و متذکر شود در اثنای

اگر آنچه را قرائت نموده محکوم بصحت است اکتفا بهمان بنماید اعادهٔ آن
ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد
و در ما بقی بعد از علم باید که بتحقیق حال لازمست که رعایت کیفیت معتبره
در آن نماید و اما هرگاه علم بتحقیق حال باید که در اثنای کلمهٔ واحده بوده باشد
ظاهر اینست که در اینصورت اعادهٔ آن بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت
معتبره در آن لازم بوده باشد و همچنین است حال هرگاه عالم
باید که در اثنای مثل کلمهٔ واحده بوده باشد مثل اینکه ما بین جار و مجرور
یا ما بین مضاف و مضاف الیه در اینصورت اعادهٔ جار یا مضاف
با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید و اخلال بجهر یا اخفات سهوا
ظاهر اینست که بجهت او سجدهٔ سهو واجب نبوده باشد و هرگاه کسی
عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباها در محل آن نموده مثل
اینکه جهر نموده در نماز اخفاتی و اخفات نموده در جهری ظاهر اینست که حکم این شخص

حکم

حکم جاهل نبوده باشد پس هرگاه عالم شد بحقیقت حال اگرچه بعد فراغ
از نماز بوده باشد اعادهٔ نماز لازم نیست بلکه دور نیست که چنین بوده باشد
اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد و باید دانست
که آنچه مذکور شد که لازمست رعایت جهر در قرائت در ما ذکر ظاهر اینست
که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم مسبوق ظاهر اینست
که جهر در قرائت در اینصورت برا او واجب نبوده باشد بلکه دور نیست
که جهر جایز نبوده باشد لکن در اینصورت که باقی بر وصف امام بوده باشد
والا رعایت جهر لازمست **مبحث دوازدهم** در بیان موالات است
بدانکه واجب است رعایت موالات در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره
و همچنین ما بین این دو سوره یعنی آیات را متوالی یکدیگر تلاوت کند یعنی
در اثنای قرائت آیات هر یک از فاتحه و سوره احداث چیزی ننماید که ماحی قرائت
حمد یا قرائت سوره بوده باشد و همچنین ما بین حمد و سوره خواه سکتی متخلل

از قرآن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین چیزی
نماید اگر عمداً بوده باشد آثم و موجب بطلان قرائت است مگر سکوتی که بجهت
عذری بوده باشد طول الکلام ماحی صدق قرائت باشد بطلان نماز است
اگرچه آثم منتفی است و اگر آن فعل خارجی که متخلل شده ماحی صورت صلوة
هم هست موجب بطلان نماز است مطلقاً خواه عمداً بوده باشد یا سهواً
قول بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو و اگر ماحی صورت صلوة نیست
لکن ماحی صورت قرائت است اگر عمداً بوده باشد ظاهر نیست که استیناف
نماز لازم بوده باشد و اگر سهواً بوده باشد دور نیست که نماز صحیح بوده باشد
اکتفا بهمان استیناف نماید **مبحث سیزدهم** در بیان قرائت عدول
از سوره بسوره دیگر است و پیشگوییم مسئله متصور بچند صورت است
اول اول آنست که از سوره منویه بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف
در غیر روز جمعه عدول نماید بی اشکال چنین عدولی جایز نیست اگرچه سوره

غیر

غیر جحد و توحید باشد و سوره که خواهد عدول نماید سوره منویه
در آن نماز بوده باشد پس لازم است که نماز را بهمان سوره که شروع نموده
با تمام برساند چنانچه عدول از سوره بسوره دیگر جایز نیست همچنین
عدول از فرض بنفل جایز نیست **دویم** مثل اینست لکن در روز جمعه
و عدم جواز عدول در این صورت نیز محل تأمل نیست اگر عدول نماید از نماز
فریضه بنماز نافله و اتمام نماز نماید بنیت نماز نافله بعد از آن اتیان بنماز
فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین ظاهر اینست که این عدول جایز بلکه مستحب
بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین لکن در صورت
نسیان باین معنی که شروع نمودن در آن نماز بسوره قل هو الله احد با غفلت
و ذهول از اینکه روز روز جمعه است یا از استحباب دو سوره در ظهر روز
جمعه مثلاً بنا بر این هرگاه یاد کرد اینکه روز جمعه است و سوره جمعه
و منافقین در آن مستحب است شروع نموده بسوره قل هو الله احد در چنین صورت

بعد از تجاوز از نصف نه عدول از سوره بسوره دیگر و نه عدول از فرض
بنفل و هیچیک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور که عبارتست از جواز عدول
از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است و در نماز شب جمعه
ثابت نیست و همچنین در نماز صبح نیز ثابت و ظاهر اینست که در نماز
عصر روز جمعه ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز
محل اشکال است پس بنا حکم مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود یا حکم مذکور
مختص است برکعت اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است
خالی از اشکال نیست اگرچه ثبوت در رکعتین اقرب بصواب است سوم
عدول است از سوره حمد و توحید قبل از تجاوز از نصف پس اگر در غیر
روز جمعه است فی اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جمعه و منافقین نما
بوده باشد و اگر در روز جمعه است پس اگر سوره معدول الیها غیر سوره جمعه
و منافقین است پس شکی در عدم جواز عدول نیست و اگر سوره جمعه و منافقین است

پس عدول

پس عدول جایز است اگرچه در غیر صورت نسیان بوده باشد و این حکم
ثابت است بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر یا عصر آن
بلکه حتی ثبوت آنست در نماز صبح روز جمعه هم چنین جایز است در صلوة
مذکوره عدول از غیر سوره حمد و توحید یا غیر این دو سوره پس آن ثابت
بلکه قطعی الانتفاست و باید دانست در صورت عدم تجاوز از نصف بسوره
جمعه یا منافقین و اما عدول از سوره جمعه و منافقین و سوره حمد و توحید
که عدول لیکه از توحید و حمد ثابت است بسوره جمعه و منافقین در صلوة
مذکوره بر وجه اطلاق نیست بلکه باید که عدول نماید در رکعت اولی از توحید
یا حمد بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از سورتین بسوره منافقین پس عدول
از هر یک بسوره منافقین در رکعت اولی جایز نیست و اما حکم عدول از غیر سوره حمد
و توحید از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف اینها نیز یا در روز جمعه است
یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر دو حال نیست خصوصا در روز جمعه

بسورهٔ جمعه و منافقین و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از اوّل تا در اینمقام
در صورتی بود که سورهٔ معدول عنها منوی مکلّف بوده در وقت شروع در قرائت
آن واما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلّف نبوده بلکه
غفلةً و ذهولاً شروع نمود ظاهر اینست که در اینوقت این سوره از محلّ
کلام بلکه عدول از آن سوره لازمست باین معنی که اکتفای بقرائت چنین سوره
نمیتواند نمود اگرچه متذکر شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول
در رکوع و اگر بعد از دخول در رکوع متذکر شد بتحقیق حال نماز صحیح است
واما قبل از دخول در آن خواه بعد از فراغ از قرائت سوره باشد یا در اثنای
آن ظاهر اینست که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس لازمست که عود
نموده قرائت همان سورهٔ مقرره نماید بعد از قصد آن یا قرائت همان سورهٔ
منویهٔ سابقه نماید یا سورهٔ مغایره با هر دو و سوره اعاده بسم الله از اوّل
و بسم لازمست واما دوم که قرائت سوره غیر منویه را خواسته باشد بعمل

آورده

آورد پس ممکن نیست تفصیل داده شود و ما بین اینکه مشخّص نیست که تخلّل سورهٔ
مفرده موجب اختلال بموالات نیست و ما بین اینکه مشخّص نیست عدم آن
یا مشتبه الحال است در صورت اولی اعادهٔ بسمله لازم و در صورت ثانیه آخر نیز
لازم نیست واما هرگاه سورهٔ معیّنه منوی مکلّف نبوده پس مختار نزد حقیر
که تعیین سوره قبل از بسمله لازم نیست اگرچه اشکال در آن نمیتوان نمود لکن
در اینکه تعیین سوره قبل از بسمله اوفق باحتیاط و اقرب بسبیل نجات است
محلّ شکی نیست بلی گاهست که عادت مکلّف جاری شده است بقرائت سورهٔ معیّنه
در نماز در چنین صورت همان عادت معیّن همان سوره است دیگر محتاج بتعیین
دیگر نیست مگر در صورتیکه خواسته باشد بخلاف معتاد معمول داشته باشد
در این صورت البته محتاج بتعیین است **پنجم** از افعال نماز رکوع است و در آن
چند مبحث است **مبحث اوّل** در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت
در حق مختار عبارت از انحنا است بعد از قرائت یا بدل او حقیقةً او اعتقاداً

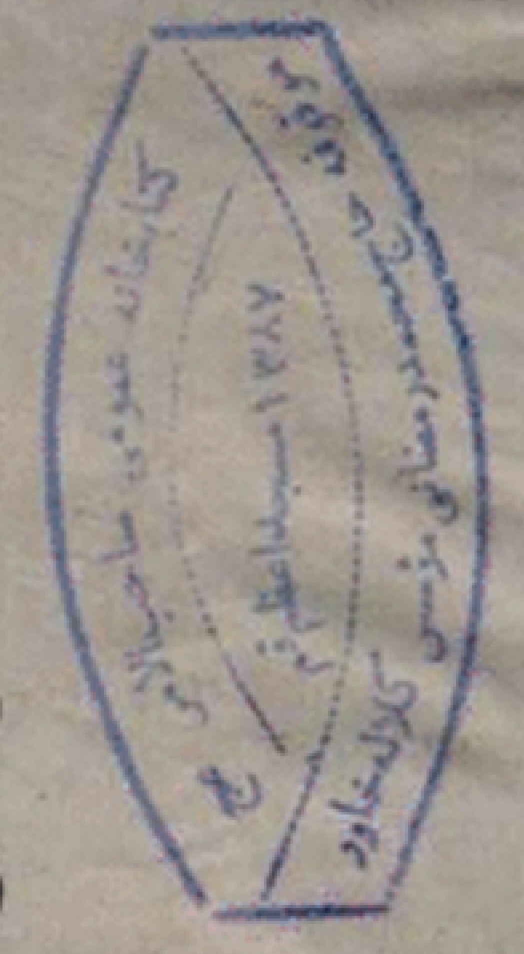
و حکما که منتهی شود بسبب آن از رسانیدن دست بدو زانو فاقد الیدین
یا قاصر الیدین یا طویل الیدین منتهی میشود و بتقدیر مستوی الخلقه بدانکه
رکوع واجب است در هر رکعت یک مرتبه مگر نماز آیات که هر رکعت از آن
مشتمل است بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوة مفروضه
رکن نیز هست پس اخلال و زیادتی آن نماز باطل میشود خواه عمداً بوده باشد
یا سهواً در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعتین آخرتین بوده باشد
یا غیر آن متذکر شود بآن در حال سجود یا بعد از آن و ظاهر اینست
که تذکر بآن بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم ببطلان نماز
اگرچه قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه متذکر شد بآن
قبل از دخول در سجود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد مادامیکه جبهه
بمحل سجود نرسیده باشد و واجبست که بعد از تذکر بتحقیق حال باز ایستد
اولاً بعد از آن منتهی شود بجهت رکوع **مبحث دویم** در تحقیق انحنائی است

که آن

که با آن رکوع شرعی متحقق میشود لابد است در تحقق رکوع شرعی در حق قائم
مقدار انحنائیکه متمکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن کفین بر رکبتین لیکن
بدو نحو متحقق میشود یکی انحنائی است که بسبب آن دست بزانو برسد و یکی حدی
که باطراف انگشتان بزانو برسد ظاهر اینست که هر دو کفایت میکند و این
در حق رجالست و اما نسا پس کافیست منحنی شود بحدیکه رؤس اصابع تا بزانو برسد
اینقدر کفایت نمینماید در تحقق رکوع واجب بلکه دور نیست که گفته شود بلکه کفایت
اقل از این تقلیلی بلکه راجح در حق زن آنست که انحنای او در رکوع اقل از انحنای مرد
بوده باشد اگرچه مثل انحنای مرد نیز کفایت مینماید در حصول امتثال و اما رکوع
قاعد و غیر مختار پس کیفیت آن بحث نیست چنانچه سابقاً مذکور شد و ممکن است
کسی بگوید رکوع در شریعت عبارت است از انحنای بحد مذکور و آنچه در حق مختار
مذکور شد مثل ایمای بعضی مثلا این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است و آیا
ایمای بعضی با ایماء بسر مثلا مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی تکلیف او ایما باشد برا

بوده مثلاً در مقام رکوع اخلال نماید اگر ناسیاً بعد از دخول در سجود
یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود اختیاری بوده باشد یا قائم
مقام آن مثل ایماء پس اساس در صورت عدم تمکن از سجود نماز فاسد است
یا جزء مسئله محل اشکال است ظاهر اینست که حکم ببطلان نماز نتوان نمود
پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم نخواهد بود ولکن احتیاط اعاده است
بعد از اتمام و فیما که در اینمقام هست اینست که عود بجهت تدارک
منسی لازمست یا نه ظاهر تفصیل است ما بین آنکه سجود این شخص بطریق معهود کیست
بوده یا بطریق ایما در اول حکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز آن یا اشکال
نظر با دله بعدم لزوم عود بمنسی در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول
در سجود و بخلاف در ثانی پس در حکم بعدم جواز عود بمنسی در اینصورت اشکال
میتوان نمود مگر آنکه بگوییم عود بجهت تدارک منسی مستلزم زیادتی در نماز میشود
بعد دخول او با سجود ایمائی یا ملاهر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه

عود



عود نمود بجهت تدارک منسی یعنی یا بجهت رکوع یا اعاده فیما بیمایما
بجهت سجود سابقاً اگر اعاده نمود لازم میآید زیادتی در اجزای نماز والا لازم
میآید اخلال سجود یا اخلال بنا سبب مترتبا و بعد از رکوع یا قائم مقام
آن و علی التقدیرین نماز باطل میشود و اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم
تقدم رکوع و سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی از جناب
فخر الدلایل واللا و انحر امام محمد باقر که فرموده اذا استیقن انه فی صلوته المکتوبة
لم یعتد بها و استقبل صلوته استقبالا اذا کان قد استیقن یقیناً

مبحث سوم

در بیان رکوع منحنی است بدانکه هرگاه کسی منحنی بوده باشد خواه در اصل
خلقت چنین بوده یا باعتبار عارض مثل مرض یا بجهت پیری پس اگر انحنای
او کم از حد رکوع شرعی بوده باشد لازمست در حال رکوع منحنی شود تا بحد
رکوع برسد و اما هرگاه انحنا بحد رکوع شرعی بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از اقل
لازم انحنا باین معنی که متمکن است از کم کردن انحنا بحد یکه از حد رکوع شرعی بسبیل انفعام

ظاهر نیست این تقلیل لازم بوده باشد بعد از سال آنکه منحنی میشود بقصد رکوع اگر
ممکن نبوده باشد از این لکن ممکن باز انحنا زیاده تر بوده باشد لازم است
آن انحنای زیاده فی الجمله آورد بقصد رکوع تحصیلا و امتثالا ما امر کاه منحنی
نبوی بوده باشد که تقلیل انحنا در حق او ممکن نبوده باشد و همچنین زیادتی
در اینصورت ظاهر اینست که ایماء بجهت رکوع در حق او متعین بوده باشد
پس اکتفا بهمان انحنا بجهت رکوع نمیتواند نمود **مبحث پنجم** در واجبات رکوع است
بدانکه واجب متعلق برکوع چند چیز است **اول** باقی بودن است
در حال رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازمست شروع بذکر واجب
ننماید بعد از بلوغ بحد رکوع شروع و رفع راس ننماید قبل از فراغ از آن
پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود
قبل از فراغ از آن عامدا نماز باطل خواهد بود **دویم** طمانینه است بقدر
ذکر واجب در حال اتیان بآن و مراد بطمانینه در اینمقام سکون بدن مصلی
وارام

و استقرار آنست پس حرکت بعضی اعضا مانع بلکه حرکت دست یا غیر آن منافی
با طمانینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلا یا بعضا در حالت
عدم استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد بود مخفی نماند که طمانینه بقدر ذکر واجب
واجب است اگرچه فرض شود عالم بذکر نبوده باشد سیم ذکر است بدانکه واجب
در رکوع در حالت اختیار تسبیحه واحده کبری است یا سه صغری و مراد به تسبیحه
کبری در اینمقام سبحان ربی العظیم و بحمده است و مراد به تسبیحه صغری سبحان الله است
لکن تسبیحه کبری افضل از سه صغری است **چهارم** بلکه احوط نیز همین است و در حال
ضرورت اکتفا بیک سبحان الله میتوان کرد و رفع راس از رکوع هرچند که راست
بایستد لکن لازمست که رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه
لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار بوده باشد
پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور و استقرار یا شروع نمود در رفع راس
از رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمدا بوده باشد پنجم

مقام مقتضی اینست که گفته شود ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع در آن شروع
نموده یا بقصد استحباب در آن نموده و نه بقصد واجب یا نه بقصد استحباب در آن
نموده و نه بقصد واجب در جمیع تقادیر یا اکتفا بهمین ذکر نموده و دیگر ذکر رکوع
بانه بلکه اتیان ملکث کرد تمام در رکوع نموده و در همه تقادیر یا سهواً چنین نموده
یا عمداً پس مسئله متصور به دوازده صورت میشود و در شش صورت سهواً تأملی
در صحت نماز نیست لکن مشروط باینکه در صورت اکتفا بهمان ذکر متذکر شد
بحقیقت حال در رکوع و اکتفا بهمان ذکر نمود شبهه در بطلان نماز نیست و اما
شش صورت تعمد پس تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت آن نیست و آن
در صورتیست که اکتفا بهمان ذکر نموده باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی در آن نموده عالماً خواه عالم بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق
بسیاری از عوام که اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر میباید بعد از منحنی شدن
نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد وجوب در آن ذکر نموده باشد

یا قصد

یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب نموده باشد و نه قصد استحباب و اشکالی که هست
در سه صورت باقیست یعنی در صورت عدم اکتفای بان ذکر است بل اتیان
ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل لکن ممکن است
که گفته شود این موجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض اینست
که اتیان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه مقصود این شخص
در حین اخذ بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد و در این وقت
ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه
مفروض اینست که اتیان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه
مقصود این شخص در حین اخذ بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو
اتیان نموده باشد و در این وقت ممکن است که گفته شود که منوی حاصل نماز
شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این
مفروض در بعض صور مسئله از راه دیگر بوضعی بیانیست که هر یک از سه صورت مفروضه

متصور میشود که صورت پس اقسام در این سه صورت نه قسم می شود
اول آنست که قصد وجوب نموده در آن ذکری که شروع در آن نموده ۲
قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکری که نسیان مینماید باید آن را در حد رکوع با قصد وجوب
میباید با قصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب در صورت اول
لازم میباید قصد وجوب دو چیز کرده باشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است
و در ثانی لازم میباید قصد استحباب در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی شروع نموده بنیت وجوب مطلوب در نماز نبوده باشد
پس وجوب آن ذکری است که اتیان بآن مینماید در حد رکوع شرعی منفرداً و نسبت
که قصد استحباب در آن نموده است و قسم ثالث اگرچه سالم از این محذور است
لکن با نسیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه در آن
حالت مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد تصور شش قسم باقی و حال
آن مشخص میشود و ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم حصول امتثال

نظر

نظر باینکه داخل کرده است در عبادت مطلوبه غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت
بنابراین ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت
در آن حالت و ما بعد آن بقصد مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب است
لکن نمیداند در چه حالت مطلوب است پس اتیان بذکر مینماید بقصد اتیان
بمطلوب در اول حکم شود بنقض نماز بخلاف ثانی مجملاً ظاهر آنست در جمیع صور
مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام نماز است و بعد از فراغ
اعاده نماید مخفی نماند که آنچه مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع
واما در حالت رفع سر از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این چنین اشکالی
ندارد نظر باینکه آن ذکر یا ذکر واجب یا مستحب و علی التقدیرین یا سهواً این
عمل واقع شده یا عمداً در صورت سهو نماز صحیح است و در صورت عمد اگر ذکر واجب
بوده است نماز باطل واگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه تجویز کنیم تقدیم
مستحب را بر واجب در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود **پنجم**

اما امور واجبه متعلقه برکوع طمأنینه بعد از رفع راس است مراد از طمأنینه
در این مقام آنست بعد از آنکه رفع راس نماز از رکوع نمود نحوی بایستد که صادق باشد
بر آن که بدن آن شخص ساکن و مستقر است همین قدر کفایت میکند چنانچه
سابق بیان شد حرکت بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست و بدانکه امور
مذکوره که عبارت از انحنا بمقدار مذکور و ذکر و بقای در حد رکوع بمقدار ذکر واجب
و طمأنینه بمقدار آن و رفع راس از رکوع و طمأنینه بعد از آن مختص نیست
بفرایض بلکه نوافل هم اگر ایستاده بعمل آورد ظاهر اینست که لازم باشد رعایت
کل امور مذکوره یعنی اخلال به هیچیک جایز نبوده باشد و اگر راکبا و یا ماشیا بعمل آورد
هیچ یک از امور مذکوره لازم نیست مگر ذکر بلکه در رکوع و سجود اقتصار نماید
بایما و بدانکه واجب در رکوع و سجود همان ذکر اولست خواه قصد وجوب در آن
بکند یا نه

ششم

بدانکه سجود در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالت اختیار با وضع

چیزی

چیزی است که قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتیکه متمکن از وضع جبهه
نبوده باشد بر زمین یا بر چیزیکه قائم مقام زمین بوده باشد و کلام در چند
مبحث است **اول** در وجوب سجده است در نماز بدانکه واجب است
در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب شرعی اگرچه شهر طلبه این ثابت است
در جمیع صلوة مندوبه بوده باشد یا مفروضه چنانچه واجب است دو سجده
در هر رکعت از رکعات صلوة مفروضه سجده از اجزای رکنیه نیز هست که اخلال
بهر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و هم چنین
زیادتی بهر دو و فرقی در این باب نیست ما بین آنکه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی
یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی ما بین آنکه در رکعتهای اولیین بوده باشد یا آخرتین
پس نسیان سجدتین در رکعت واحده و در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است
در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و اما نسیان سجده
واحده که متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر مختار اینست که اتمام

موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیر هما
لکن قضای سجده منسیه بعد از نماز تسلیم لازم است **دویم در بیان** امور واجبه
در حال سجود است و آن شش چیز است **اول** گذاردن هفت عضو است
بر زمین و این هفت عضو عبارتست از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین
یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا اما جبهه پس عبارت
از مقداری است که احاطه کرده است بر آن از فوق رستنگاه موی سر و از دو طرف
یمین و یسار دو جبین و از تحت امتدادی از حاجبین و موضع خالی
از مو ما بین جبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت از این مقدار است که محدود است
بحدود اربعه مذکوره و اما کف دست پس بنا بر عرف دست کف عبارتست
از منتهی الیه انگشتان تا قریب بزند و اما رکبه پس عبارتست از محل اجتماع دو
آخر استخوان ران و استخوان ساق پا و اما ابهامان پس مراد از آن دو انگشت
بزرگ پا است و ظاهر اینست که بگذاردن سر دو انگشت امتثال حاصل شود
خواه

خواه شهادتین دو انگشت بوده باشد یا ظاهر آن یا باطن آن هر یک از سه نموده
که بوده باشد اکتفا می‌توان نمود و در اکتفا نمودن بمسمای ابهامین تامل است
و رکبتین محل تامل نیست و اما جبهه پس مختار اینست که اظهر شمول اعضای
مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز بمسما و واجب است وضع اعضای
سبعه مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف بهم اینها بوده باشد پس کاه
بسبب معاونه نفس ثقل بیک طرف به جست از دو مجری که اینها بود و لکن تسویه
ما بین مساجد لازم نیست پس هر گاه اعتماد نسبه ببعض اعضا زیادتر بسبب نسبه
بدیگری باکی نیست بلکه نسبه بمحل جبهه ساقط نیست **دویم** گذاردن جبهه بر چیزیکه
سجده بر آن صحیح بوده باشد و رعایت این مصلح سجود علیه در محل کفین و رکبتین و
و ابهامی الرجلین لازم نیست و اما مسجود بر محمول منفصل و جدا هست از جبهه
بنحویکه در حال سجود جبهه را بر آن میگذارد و این قسم صحیح و بی عیب است و اگر
آن محمول بنحوی است که ملاصق بجبهه بوده یعنی محمول نیست که بجبهه چسبیده است مثل

اینکه معتبر را داخل مینماید ما بین جبهه و کلاه و نحو آنکه در حال قیام و غیره ملاصق
بوده باشد به پیشانی بنحوی که حالت سجود از جهت موضوع بودن بر جبهه مثل حالت
قیام بوده این قسم ظاهر اینست که در حال اختیار جایز نبوده باشد سوم
آنست که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلندتر بوده باشد
بقدر بلندی و پستی و با اینها متحقق نمیشود منحنی شدن مصلی با این قدر پس انحنا
واجب است من باب المقدمه و اگر کسی منحنی نشود بعد از رکوع بقصد سجود
شکی در صحت آن نیست و اگر منحنی شود از برای غیر سجود مختار در نزد حقیر نسبت
که لازم نیست برخیزد و ثانیا منحنی شود بقصد سجود و فرقی نیست در این باب
ما بین اینکه منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه افتاد در این وقت نیز میگوییم
که لازم نیست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد سجود بلی هرگاه فرض کنیم افتاد
بنحوی که جبهه او بمحل سجود واقع شد مطلقا قصد سجود نداشت در این صورت
باید وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازمست رفع راس

نموده

نموده بنحوی که بعد از آن مصادف باشد که وضع جبهه بجهت سجود نموده
و ظاهر اینست که جایز نیست بایستد بعد از آن بقصد سجود منحنی شود
و قول بعدم جواز اکتفا هرگاه منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا نه بقصد سجود
و نه غیر سجود قوی است لکن در صورت اختیار آن و عدم بقیام بجهت سجود نیست
و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن منحنی شود بجبهه سجود نماز صحیح
و بی عیب خواهد بود لکن این در صورتی نیست که منحنی شده باشد بقصد
غیر سجود یا قصدی در انحنا نداشته باشد و اما هرگاه منحنی شده باشد بقصد سجود
و غیر سجود و در نیست اکتفا بآن نتواند نمود بلکه عود بقیام در این صورت
مشکل است احتیاط در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است مجملا معتبر در صحت
نماز در حال اختیار اینست که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد یا اگر
از مقدار لبنه و اما امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است و آنچه مذکور شد ظاهر آن نیست
که تحدیدی در انخفاض نیست اگرچه احتیاط اینست که زیادتر از لبنه نباشد

وتحدید آنچه در کلام جماعتی از اعاظم شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت
مضمومه و مختار در اینجا آنکه عبارت از عدم جواز ارتفاع مسجد از موقف با کثر
از مقدار لبنه بوده باشد اعتبار آنست که در محل جبهه نسبت بموقف و عدم
اعتبار اینست در محال اعضای دیگر و احتیاط در رعایت نسبت و مختار ما
کما اگر موضع قدم منخفض بوده باشد و مسجد مرتفع از رفعت محل سجود با کثر
از مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو قائم و اما
عکس این یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف ظاهر اینست خفضیت
مسجد از موقف در ارض منحدره منحصر نبوده اگرچه علاوه از قدر لبنه بوده باشد
پس اگر متمکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات یا مرتفعی که بقدر لبنه فنازلاً
بوده باشد رفع جبهه متعین است و اگر متمکن از کشیدن جبهه بوده باشد محل
جواز مختار اینست که مخیر است ما بین آنکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بمحل معتدل
یا بکشد جبهه را بمحل معتدل یا او تویه جواز رفع و ظاهر اینست که بوضع جبهه

اگرچه

اگرچه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق نیست
و مساوات محل جبهه با موقف مثلاً این از واجبات سجود صلوة است
و لهذا ظاهر اینست در سجود شکر و سجده تلاوت اکتفا بان سجده و تسمیه آن نمود
هر گاه جبهه واقع شود بر مکانی که مساوی با موقف بوده باشد یا ارتفاع آن
بوده باشد بمقدار لبنه نماید ولکن در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد
بر چیزی که سجده بر آن جایز نبوده باشد و عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از رفع
از ذکر واجب مختار اینست که مخیر است ما بین جر جبهه تا رسانند بما یصح السجود علیه
یا رسانیدن ما یصح السجود علیه با جبهه بلکه دور نیست که رسانیدن ما یصح السجود
علیه با جبهه ببعضی جهات اعتبار اولی و اعمد بوده باشد از بعض مهیات و اما
و هر گاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب جر او بعد از رفع راس
از سجود بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح و چیزی بر
او نیست خصوصاً هر گاه علم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی

هرگاه عالم شود بان در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان
بذکر مستحب در حق او بهتر است که جبهه را برداشته باز برساند بما یصح السجود علیه
یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه و از آنچه مذکور شد ظاهر می شود حکم اینکه
هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت
ظاهر اینست که آنچه را بعمل آورده صحیح است لازم است اتمام آن نماید بعد
از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بالعکس لکن این در صورتیست که طول
نداشته باشد که موجب اختلال نظم ذکر شود و استیناف آن بعد از ایصال
ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه را بآن لازم است و این در صورتیست که متمکن
از احد امرین مذکورین بوده باشد و اما هرگاه متمکن از هیچیک نبوده باشد
مگر بارتکاب فعل منافی در این صورت اگر این در سعه وقت بوده باشد قطع نماز
لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت
بوده باشد باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضای وقت

نماز

نماز شود در این صورت ظاهر اینست که اعتبار ما یصح السجود علیه
ساقط است لکن تفصیلیکه در مباحث ما یصح السجود علیه بیان شد مخفی نماند
که آنچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن با اعتقاد اینکه محل
ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن نموده بعبارت اخری عالم بالحکم بود لکن جاهل
بموضوع در اینحال فساد اعتقاد او منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل
بحکم چنین میدانست اینجا فرش است مثلا لکن نمیدانست که سجده بر فرش
جایز نیست و در اثنای سجده عالم بالحکم شد پس اگر این در غیر سجده اولی بوده باشد
نماز باطل و استیناف آن لازم است و هرگاه در سجده اولی بوده باشد پس اگر
بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که باز نماز باطل بوده باشد
دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد
و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب در آن وقت
عالم شد حکم در این صورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال

جبهه نمود همان آنچه را آن آستان بدکر نموده دور نیست که حکم شود بصحت نماز
خصوصا در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد و این شخص تقصیر در تعلم
نکرده باشد و بدانکه هرگاه کسی عاجز از انحنا بوده باشد بحدیکه مذکور شد
پس آن چند قسم است قسم اول آنکه مکلف متمکن از انحناء بقدر
معهود نیست لکن متمکن از انحناء فی الجمله هست و همچنین متمکن از وضع جبهه است
بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است بعد از انحنای مقدور یا بگذارد جبهه را
بر موضع المنهی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بمعونت بلند کردن
ما یصح السجود علیه را تا بانحدیکه بعد از انحنای مقدور در اینصورت عدول
از انحنای مقدور بایماء بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی مثل اول است مگر
آنکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نیست نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع
و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر اینست که در این صورت سجده شدن بقدر
مقدور لازم نباشد بلکه جایز است که اکتفا نماید بایماء بسر اگر ممکن نباشد که در قسم

اول

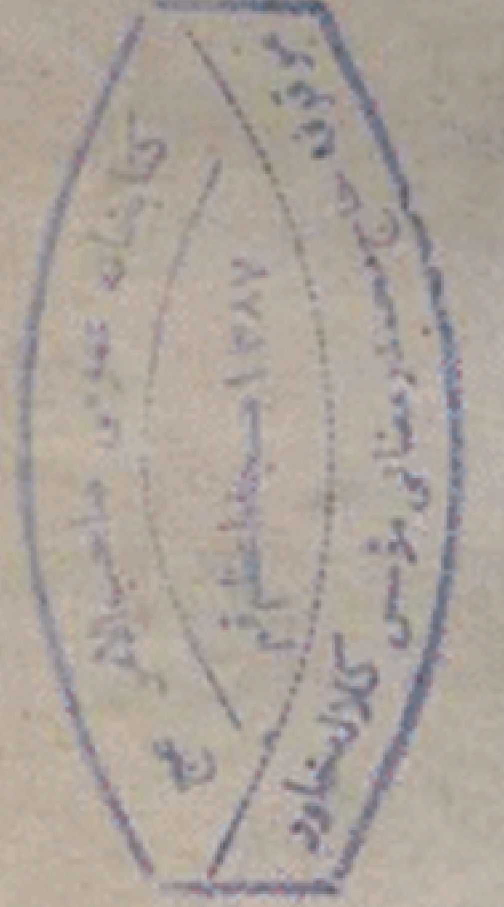
اول که متمکن از وضع جبهه است بر ما یصح السجود علیه بنحویکه مذکور شد
ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای سابقه ما فیه مثل یدین و رکبتین و ابهامین
مثلا بر ارض و اشکالیکه هست در این مقام اینست که هرگاه وضع جبهه
نماید موقوف بما یصح السجود علیه بوده باشد بر اینکه خود این شخص بیاید این را
بلند نماید تا جبهه بر آن بگذارد و این مستلزم اینست که وضع ید بر ارض
نتواند نمود ظاهر اینست که رفع ید از وضع ید نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود
علیه میسر شود اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بر چیزی که سجده بر آن
صحیح بوده باشد دور نیست که از واجب باشد وضع اعضای باقیه بر ارض
پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع یدین و رکبتین بر ارض
و بعد از جلوس ایماء بسر نماید بجای سجود و در حال ایماء وضع یدین
و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم ثالث آنست که متمکن از انحناء مطلقا نیست
لکن متمکن از ایماء بسر است قسم چهارم مثل قسم ثالث است مگر آنکه متمکن

اشاره با سر نیست بلکه مشتمل اشارهٔ با بعض اعضا هست حکم در این دو قسم آن است
که در اول ایما با سر که بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی ایما بعین لازم است
و حکایت وضع اعضای باقیه بنحویست که مذکور شد لکن ممکن است اشکالی
در حکم بوجوب آن شود **چهارم** از امور ستهٔ مذکوره طمأنینه است در سجود
بمقدار ذکر واجب و در آن دو مبحث است مبحث اول در تفسیر طمأنینه است
بدانکه ظاهر اینست که مراد از طمأنینهٔ واجبه در احوال صلوة خواه در حالت
تکبیرة الاحرام یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع
و حال سجود و بعد از رفع راس از سجود اینست که مکلف مستقر و ساکن باشد
یعنی در عرف بگویند که این شخص در این مدت ساکن و مستقر است و مشخص است
صدق این معنی موقوف بسکون کل اعضا مثل اصابع بدن نیست بلکه کل بدن مثلا نیست
با حرکت اصابع و بدن منافی با تحقق طمأنینه باین معنی نیست و استقرار سکون
جمیع اعضا و جوارح معتبر و در تحقق طمأنینه نیست و واجب نخواهد بود و همین قدر
که صادق

که صادق است مکلف ساکن است عرفا و در این حالت کفایت میکند مبحث
ثانی اینست که طمأنینه بمعنی که مذکور شد از واجبات غیر رکنیه است و در
این مقام و همچنین در مباحث رکوع و اخلال با و سهوا موجب بطلان
نماز نیست از امور واجبه در سجود ذکر است مختار در نزد این حقیر تمام
تعین تسبیح است و مکلف مخیر است ما بین تسبیحهٔ کبری یعنی سبحان ربی الاعلی
وبحمده و سه تسبیحهٔ صغری یعنی سبحان الله با فضیلت واحده کبری از سه صغری
رفع راس است از سجود یعنی سر برداشتن از سجده خواه سجود اولی بوده باشد
یا ثانیه فرقی که هست بعد از رفع راس از آن جلوس لازم نیست چونکه
ظاهر اینست که تمام نیست سجده برفع راس از آن نشست خواه سجده اولی بوده باشد
یا سجدهٔ ثانیه لهذا رفع راس را از جملهٔ امور واجبه در سجود گفتن عیب نیست
بدانکه هرگاه در بعض اعضا جبهه مانعی شده وضع حجر دیگر متعین نیست بلکه نحو
که دیده باشد و اگر عذر مستوعب باشد با تمکن از وضع مسطور مشتمل

گودال و غیر آن نباشد لازم نیست که سجود بر جمیع و با عدم امکان این
سجده بر زمین باید و لازم نیست در صورت سجود بر جمیع تقدیم جانب
ایمن بر ایسر با امکان و در صورت سجود بر زمین اگر زمین مستور
بوده باشد بغیر شعر بحسب ظاهر آنست که کشف آن لازم بوده باشد
و کشف از شعر بحسب ظاهر آنست که لازم نبوده باشد مقام ثانی
در سجده تلاوت است بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه
سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول در سوره
اقرا باسم دویم در سوره والنجم سیم در سوره حم فصلت چهارم در سوره
الم تنزیل و موجب سجده در سوره اقرا باسم ربک و سوره والنجم قرائة
این آیه آخر است در سوره الم تنزیل قرائت این آیه است انما یومن بایاتنا الذین
اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون و محل سجده بعد
از فراغ از قرائت آیه است در هر یک از این سوره مذکوره و اما موجب سجده

درحم



در حم تنزیل این آیه و من آیاته اللیل و النهار و الشمس و القمر لا تسجدوا
للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون است و محتمل است
که محل سجده بعد از فراغ از ایاه تعبدون است چنانچه سجده تلاوت واجب است
در حق قاری واجب است در حق مستمع یعنی کسی که باختیار خود گوش داده و شنیده
چنانچه موجب سجده در حق قاری قرائة کل آیه است بنابر این تلاوت
بعض آیه اگرچه لفظ سجده یا امر سجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهرا و نیست
که در حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض آیه موجب سجده نمیشود
اگرچه مشتمل بامر سجود بوده باشد و ظاهر آنست که لازم نیست در سجده تلاوت
وضع نمودن جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و فرق از این جهت
ما بین در نماز و این سجود نیست و اما وضع اعضای ستة باقیه پس مصرح
به در تحریر و بیان و کنز العرفان وجوب آنست که شرط نیست طهارت
از خبث و حدث پس جایز است با نجاست ثوب و بدن در حق محدث

اصغر و اکبر بلکه واجب است یعنی خلال ما بان آن در غیر جنب و غیر ملبس بنجاست
ثوب و بدن جایز نیست و در عدم وجوب استقبال هم اشکالی نیست و ستر
عورت لازم نیست و اما ذکر این سجود مظنون نیست که قایل بوجوب ذکر
در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد و اما تکبیر پس از دخول
در سجده یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و خبر
معتبر و بر مهمی از آن مستفیض است اما بعد از رفع راس از آن
لیکن شبهه در رجحان آن نیست و ظاهر استحباب است و رعایت
احوط است و اما تشهد و تسلیم پس احدی از علمای شیعه قایل بثبوت
آن نشده. **پنجم** معتبر در سبب استماع تحقق آنست هرگاه قاری
مستجمع شرایط تکلیف باشد یا نباشد قدری معروف از نائم یا از بعض
طیور نمود مثل طوطی احتیاط مقتضی عدم اخلال است و ظاهر اینست
که هرگاه استماع از زن غیر محارم خود سجده واجب بوده باشد هرچند

صوت

صوت زن را عورت دانیم یا اینکه در حالت رقت بالسر از بالبلاد و
بوده باشد الا هرگاه سبب وجوب سجده مکرر شده پس آن چند صورت
دارد اول آنست که سجده متخلل شده باشد ما بین دو سبب درین صورت
من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازمست خواه سبب ثانی مماثل با اول
بوده باشد یا مغایر دوم آنست که سجده متخلل نشده باشد و متعلق قرائت
در ثانی عین متعلق در اول بوده باشد یا متعلق استماع در ثانی عین متعلق استماع
در اول بوده باشد درین صورت ضرر نیست که اجتزا بیک سجده توان نمود خصوصا
در صورتیکه در بدو امر منظور او تمام بوده و دفعه متصل بهم قرائت نموده یا استماع
نموده باشد بعد از آن سجده نماید پس مشکل نیست لکن با تخلل فصل کمی منافی
با فوریت بوده باشد حکم بتحقق تعدد سبب درین مقام بی اشکال است و تعدد
سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن احتمالات در مقام اراده امتثال متعدد
اول آنست که اتیان بسجده بجهت سبب ثانی نماید یعنی حین شروع بدخول در سجده

نماید که این سجده بجهت قرائت ثانیه است یا استماع ثانیه است و سجده
بجهت قرائت یا استماع اول بعد از آن بعمل آورد دوم عکس اینست
یعنی سجده اول را منسوب نماید بجهت قرائت اولی یا استماع اول و سجده ثانیه بجهت
قرائت ثانیه یا استماع ثانی سیم آنست که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده
بعمل آورده قصد نماید که بجهت هر دو بوده باشد و این مختار است چهارم
آنست که متعلق قرائت در ثانی مغایر بوده باشد یا متعلق قرائت در اول
همچنین متعلق استماع خواه فصل متخلل شده باشد ما بین اینها و در هر
مقام شده باشد اول در نوم مثل اینکه اول استماع آیه سجده نموده و بعد
از آن تلاوت آیه سجده نموده یا عکس آن خواه منفرد و بجماعت مستمع بجماعه
بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز با تخلل فصل ما بین اینها متغایر است یا با عدم
تخلل فصل است حکم این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر می‌شود که تداخل
در همه این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی از صور منفرد و تصانی از انفراد

بوده باشد

بوده باشد و بدانکه کفایت نمیکند در ثانیهای سجده و ابقاء جبهه بر حالت
سجود پس هرگاه کسی در سجود بوده باشد و در بین سجده موجب سجده
بجهت او متحقق شد ظاهر بلکه مقطوع به عنیت در رفع جبهه از ارض متعین است
و اکتفا بابقای جبهه بلکه بجر آن اگرچه بموضع اخفض بوده باشد نمیتوان
نمود و نیز رفع راس است بقدر معتدبها اگرچه بحد انتصاب نرسد
پس هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی باشد و در آنحال قرائت آیه
سجده نمود لازم نیست در منتصب بشود بعد از آن بسجود رود بهمان
حالت که هست میتواند بسجود رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت
در حالت سجود اتفاق افتد اکتفا بر رفع سر بر اساس فی الجمله میتواند نمود اگرچه جزم
در وجوب رعایت انتصاب است در جمیع احوال و بدانکه این سجده مطلوب است
فوراً یعنی لازمست بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در بیان سجده
نماید و تاخیر در حق او در سجودات لا جهه پس در صورت تحقق سببیه هرگاه کسی

با عدم عذر ترک سهوا در تشهد و تا نسیان السجده نماید آثم خواهد بود و هرگاه
کمالی جلال المسجد واجب یا مستحب نمود فوراً تدارک ثابت است بعنوان
وجوب در واجب و بطریق ندب در مستحب و مختار اینست که این
تدارک نه ادا است و نه قضا **هفتم** از افعال نماز تشهد است و در آن
چند مبحث است اول در عدد تشهد است بدانکه تشهد واجب است
در هر نماز دو رکعتی یکمرتبه خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز سفری یا نماز آیات
و عیدین و واجب است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس
از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا و دوم بعد از رفع
راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی بعد از آنکه مطمئن شد در
جلوس مخفی نماند که آنچه مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت
اضطرار اگرچه رفع راس از سجود ممکن نیست لکن قائم مقام آنست **مبحث**
دوم در بیان کیفیت قدر واجب آنست و در این چند مقام است اول بیان تشهد است

بدانکه

بدانکه تشهد عبارت از شهادتین در صلوة است و اعتبار شهادتین
یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت بر رسالت در تشهد محل
تشکیک نیست مقام ثانی در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین است
مختار اینست که قدر واجب عبارت است از اشهد ان لا اله الا الله و
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و او فی چیزیکه
معتبر در تشهد نماز است همین است مقام ثالث معتبر است صلوة بر سرور
انبیا و سید رسل و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و در تشهد ثانی و معنیش آنست
اللهم صل علی محمد و آل محمد **سیم از افعال** نماز تسلیم است بدانکه صیغه سلام
دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگری السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته پس مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه که مذکور شد
پس هرگاه اختیار نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین عمل
آورده است تسلیمی را که معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید

صیغهٔ السلام علیکم را چنین خواهد بود ولکن در صورت اختیار السلام
علینا خروج از نماز متحقق میشود و فی اشکال از اتیان بصیغهٔ سلام علیکم
بعد از آن تمین مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید سلام و علیکم را
در حکم باستحباب اتیان بصیغهٔ السلام و علینا بعد از آن اشکال است
نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بقصد و رقوی بان آرجحا عمل از عیان
اصحاب حکم باستحباب و رمنیست و اما کیفیت هر یک از دو صیغه اما اولی
ظاهر اینست که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام و علینا و علی
عباد الله الصالحین و معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره
میباشد و اما صیغهٔ السلام علیکم ظاهر اینست که اکتفا بصیغهٔ سلام علیکم
توان نمود در انضمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن
لازم نیست اما رعایت هیئت مذکوره ظاهر اینست که لازم بوده باشد
پس هرگاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح
نخواهد

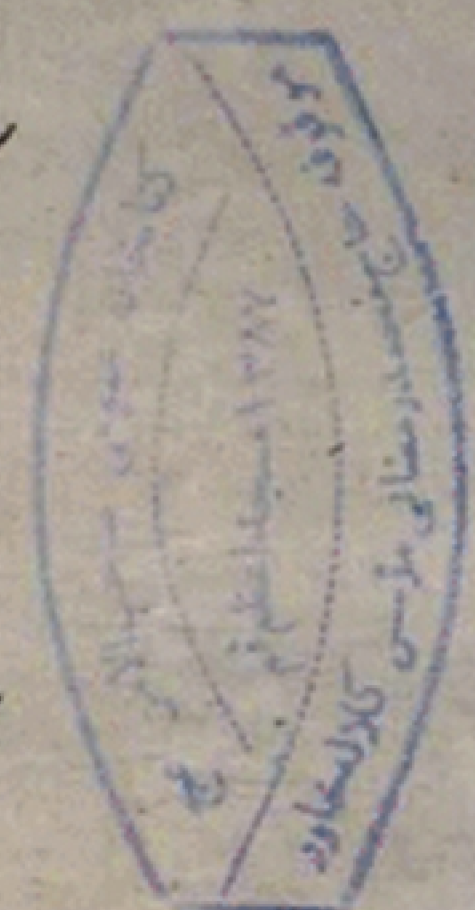
نخواهد بود و مخفی نماند نیست که تسلیم جزء اخیر نماز نیست پس حاجت بنیت
مجددی نخواهد بود و مختار در نظر قاصر اینست که تعیین مخرج احتیاط این بنا
در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است
خواه تعیین نماید و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه تقدیم السلام علینا
و تأخیر السلام علیکم همان صیغهٔ اولی مخرج است اگرچه تعیین نماید که ان مخرج ثانیه است
و هم چنین صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره
که اول اتیان بان نموده اگرچه قصد ننماید که آن مخرج باشد و مجملا تعیین نمودن
اینکه این صیغه مخرج است لازم نیست و هم چنین ظاهر اینست که لازم نیست
که در حال تسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم بدانکه امور مستحبه
در نماز بسیار است و از جملهٔ آنها قنوت است پس میگوئیم مختار استحباب
قنوت است در جمیع صلوة مفروضه بوده باشد یا مندوبه و فرائض یومیه باشد
یا غیر یومیه پس قنوت در هم نماز مستحب نخواهد بود مگر در صلوة عیدین

که ظاهر اینست که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد
در صورت وجوب صلوة عیدین لکن در فرد افضل اهتمام در آن بیشتر است
و در جهریه سیما در صلوة غداة و مغرب مبالغه و اهتمام و در نوافل فضیلت
آن بیشتر است و محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ
از قرائت حمد و سوره و قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد
مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه بوده باشد مثل قاطبه صلوة و بدانکه مستفاد
میشود از اخبار که هر دعائیکه خواهد میتواند اکتفا نمود در قنوت و هرچه
مصداق دعا باین معنی بوده باشد اکتفا بآن میتوان نمود و تحدیدی در آن علاوه
بر آنچه مذکور شد نیست و هم چنین تحدیدی در آن جانب کثرت نیست
واما در جانب قلت پس مستفاد از اخبار چند نوع است **اول**
اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء
قدیر **دویم** رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم

سوم پنج مرتبه سبحان الله **چهارم** سه مرتبه سبحان الله **پنجم**
سه مرتبه .. بسم الله الرحمن الرحیم ومصرح به در کلام
شیخ طایفه در مبسوط و مصباح و جمعی از اعاظم فقها آنست که افضل
ادعیه آنست در مقام قنوت کلمات فرج است و مختار آنست که کلمات
فرج است همین قدر است لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله
الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین **مقام** دوم قنوت
بغیر از لغت عرب بسایر زبانها و مقام اول آنست که مناجات و تکلم
یا قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعای مطلب بهر لسانی
که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است اگرچه غیر حالت قنوت باشد و اگر
چه قدرت بر عربی داشته باشد و عدم اقتصار بر آن قدر و اجزای آن از قنوت
موظف در صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که مراعات عربیه

در آن متعین بوده باشد و بدانکه هر نمازی قنوت در آن در رکعت واحده است
مگر صلوة عیدین که قنوت در آن در هر رکعت است بلکه در هر یک از دو رکعت
متعدد است و همچنین صلوة جمعه که مختار آنست که قنوت در آن متعدد است
در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است و بدانکه
اگر اخلال بقرائت نماید عمداً تدارک بجهت آن ثابت نیست هرگاه
اخلال بآن نماید سهواً پس اگر متذکر شد بآن بعد از میل بجهت رکوع
و قبل از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا در اثنای
ذکر یا بعد از فراغ از ذکر مستحب اینست که بعد از رفع راس از رکوع
و قبل از انحنای بجهت سجود ظاهر اینست که در همان حالت استحباب
تدارک ثابت باشد و اگر متذکر شد بعد از انحنای بجهت سجده و قبل
از بلوغ بحد سجده یا بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین السجدتین
یا بعد از رفع راس در سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه مختار

عدم



عدم ثبوت تدارک است و هم چنین هرگاه متذکر شد بعد از دخول
در قیام ثالثه الی آخر الصلوة و اما رجحان تدارک بعد از فراغ از نماز پس محتمل
ثبوت رجحان است پس راجح اینست که بعد از فراغ تدارک نماید بهمان حالت
جلوس در رجحان عود یقیناً ثابت نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ حال
قبل از انتقال از مکان یا بعد از انتقال و وقت باقی باشد یا نه ظاهر اینست رجحان
تدارک ثابت باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل قبله است بهمان حالت
قنوت را بعمل آورد و الا مستحب اینست که رو بقبله نموده قنوت منسی را بعمل آورد

در احکام شک بدانکه شک عبارت است از تردد ذهن میان دو احتمال متقابل
بنحویکه رجحانی که برای احد طرفین بر دیگری بوده باشد پس اگر رجحان در یکطرف باشد
طرف راجح ظن است و طرف مرجوح وهم و شک یا در شرط نماز است
یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع است لازمست که بعمل آورد
نماز را جایز نیست و اگر بعد از فراغ از نماز است اعتنائی بآن شک نیست مانند

اما اینکه شک در اصل شرط باشد یا جزء آن بلکه این مطرد است در جمیع عبادات
و اگر در اثنای نماز است نماز را تمام نمی‌نماید و احتیاط مقتضی آنست که بعد از طهارت
اعاده آن نماز را نماید و اما شک در نفس نماز به این معنی که شک دارد که نماز را
بعمل آورده است یا نه اگر این در وقت نماز بوده باشد لازم است که آن نماز را
بعمل آورد و اگر بعد از خروج وقت است قضا لازم نیست اگرچه عیب هم
ندارد و اما شک در اثنا پس آن یا شک در عدد رکعات است یا غیر عدد
رکعات است پس اگر قبل دخول در فعل دیگر است اعتباری با آن شک نیست
یعنی بنا بر عدم شکوک فیه میگذارد و حکم در اجزای مستحبه مثل اجزای
واجبه است اتم اما اینکه شک در جزء مستحب باید بعد از دخول در جزء
دیگر از آن مستحب یا شک در واجبی از واجبات باید بعد دخول در مستحبی
از مستحبات یا عکس این در جمیع این اقسام بنا بر عدم شکوک فیه میگذارد
و ظاهر آنست که دخول در این مقدمات مانع از عود نباشد مثل میل

نمودن

٩٦

نمودن بجهت ایستادن یا شک در سجده یا تشهد و اما هرگاه شک در رکوع
نماید بعد از میل بسجود و قبل از وصول بسجود پس احتیاط مقتضی آنست
که عود ننماید و نماز را تمام نماید و بعد از فراغ اعاده نماید و فرقی در این مقام
ما بین شک در رکن یا غیر رکن الا تفاوتی که هست نیست که اگر قبل از دخول
در جزء دیگر شکوک فیه را بعمل آورد و بعد مشخص شود که بعمل آورده بوده است
اگر شکوک فیه رکن است نماز باطل است و استیناف آن لازم است و اما اگر
غیر رکن است نماز صحیح است و بدانکه فرقی که هست در آنچه مذکور شد ما بین نماز واجبی
و سنتی و اما شک در عدد رکعات بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی یا سه
رکعتی است نماز باطل است و استیناف لازم است اگرچه تحصیل شک بعد از
تردد و مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شده خواه بعد از آن مظنه باحد
طرفین بهم رسد یا نه بلکه هرچند قاطع شود بحقیقت حال هم چنین است
هرگاه تامل نمود ظن او متعلق باحد طرفین شد اگر مباشر نشد و تامل نمود بعد

از آنها ظن یا قطع باحد طرفین بهم رساند ظاهر اینست که نماز صحیح است و اگر
در چهار رکعتی باشد پس اگر ما بین یک و دو شک است یا ما بین یک و سه
یا ما بین یک و چهار نماز در جمیع اینها باطل است و استیناف لازم است
در صورتیکه بعد از تروی احد احتمالین مظنون نشود با حصول ظن
عمل بمقتضای آن لازم است و اگر شک میان دو و سه باشد یا میان
دو و چهار یا دو و سه و چهار پس اگر قبل از رفع سر از سجده ثانیه نیست
نماز صحیح است و در اول بنا بر سه میگذارد و بعد از اتمام نماز یکرکعت ایستاده
بجا می آورد یا دو رکعت نشسته و یکرکعت ایستاده افضل بلکه احوط و در ثانی
بنا را بر چهار میگذارد و بعد از سلام دو رکعت ایستاده و دو رکعت
نشسته بجا می آورد و دو رکعت ایستاده را مقدم میدارد به دو رکعت نشسته
و اگر شک ما بین سه و چهار است بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام
یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می آورد و دو رکعت نشسته افضل است

و اگر

و اگر شک میان دو و پنج است نماز باطل است و اگر میان سه و پنج است در
حال رکوع یا بعد از رفع سر از آن نماز باطل است و اگر قبل از اتمام سجده رکوع است
ممکن است که تکمیل قیام را منهدم ساخته می نشیند و شک او راجع میشود
بدو و چهار بعد از اکمال سجدتین و حکم آن گذشت و اگر شک میان
چهار و پنج است پس اگر در حال رکوع یا بعد از رفع سر از سجده اخیره است
بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از آن دو سجده سهو بعمل آورد
و اگر در حال قیام است قبل از شروع در قرائت یا در اثنای قرائت یا بعد از
فراغ قبل از بلوغ بحد رکوع ظاهر اینست که در اینصورت نماز صحیح باشد
پس آن رکعت را منهدم ساخته بنشیند و شک او راجع میشود بسه و چهار
و حکم آن گذشت و احتیاطا دو سجده سهو بجا می آورد و احتیاط مقتضی این است
که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط و سجده سهو اعاده اصل نماز را نماید و مخفی
نماند در جمیع اقسام شک که مذکور شد خواه شک مبطل بوده باشد

بآنکه اول میباید مکلف تأمل و تفکر نماید شاید متذکر امری شود که مفید قطع
یا مظنه باحد طرفین شود و بعد از تأمل هر گاه ظن متعلق باحد طرفین شد
لازمست عمل بمقتضای مظنه بدانکه لازمست که در اقسام شکوک مذکوره
عمل شود بآنچه مذکور شد پس اگر غیر از آن نماید و استیناف نماز نماید ظاهر اینست
که نماز او باطل است و اگر بعد از منافی نماز استیناف نماز نماید ظاهر اینست که
نماز یکه استیناف نموده صحیح است لکن آثم است و بدانکه هر گاه یکی از اقسام
شکوک مذکوره عارض شود در حق کسیکه تکلیف او نماز نشسته باشد پس
هر گاه شک در دو و سه باشد ظاهر اینست که اکتفا بیک نشسته میتواند
نمود و همچنین در شک میان دو و سه و اگر میان دو و چهار است
اکتفا نمیماید بدو رکعت نشسته بدو سلام باینجور که دو رکعت بیک
سلام و یک رکعت بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است
و اگر در حالت نماز متمکن از قیام نبوده و بعد از فراغ از نماز متمکن بباشد
ظاهر است

ظاهر اینست که حکم این شخص در رکعات و صفت قیام جلوس در نماز
احتیاط حکم کسی است که متمکن از قیام نبوده باشد در هر دو حالت اراده
نماز احتیاط متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر اینست که حکم این شخص حکم
کسی است که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد و اما کیفیت نماز احتیاط
پس ظاهر اینست که این نماز نماز مستقلی است معتبر است در او نیت
و تکبیرة الاحرام و نیت چنین مینماید که اتیان بیک رکعت نماز احتیاط
مینمایم بجهت شکی که از من صادر شده است در میان سه و چهار
مثلا واجب قربة الی الله بعد از آن تکبیرة الاحرام میگوید و بعد از آن
شروع مینماید بقرائت سوره ثابت نیست و ظاهر اینست که حمد متعین
بوده باشد و عدول از حمد بتسبیحات اربعه جایز نباشد بدانکه لازمست
مبادرت بنماز بعد از فراغ از تسلیم بدون فاصله خواه نماز ادائی بوده باشد
یا قضائی بلکه باید فصل از تکبیرات بعد از تسلیم بوده باشد بلکه میتوان ادعا

نمود که بعض ادعیه و اذکار و قرآن که در اثنای نماز خواندن آنها جایز بوده
در این مقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از نماز احتیاط و هر گاه اتفاق افتاد
حدثی از مکلف صادر شد اقوی عدم بطلان نماز است بلکه لازم است بعد از
عمل آوردن طهارت که نماز احتیاط بجا آورد و احتیاط مقتضی اعادهٔ اصل نماز است
بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه چنین است حال اگر چه حدث عمداً بوده باشد
پس موجب اصل نماز میشود اگر چه در این صورت آثم است بجهت اخلال بمبادرت
و همچنین است حال در جمیع منافیات نماز بلکه حکم بحرمت تکلم فی الجمله
که منافی با مبادرت بنماز احتیاط نبوده باشد نمیتوان نمود و ممکن است
تفصیل ما بین نقص در صلوة و عدم آن در اول حکم شود ببطلان نماز مثل حدث
و استدبار بر خلاف ثانی بدانکه هر گاه نماز احتیاط را فراموش نموده و
بعد از شروع بصلوة لاحقه متضیق است پس قطع آن جایز نیست و عدول
بنماز احتیاط هم جایز نیست و بعد از اتمام آن نماز احتیاط را بعمل آورد

و اگر

و اگر وقت آن موسع است ظاهر اینست که اتمام نماز ثانی جایز بلکه
اتمام نماز لازم است و بعد از اتمام نماز احتیاط را بعمل آورد لکن اگر احتیاط
نماید با اعادهٔ نماز اول بلکه دوم شاید اوفق باشد و هر گاه قبل از شروع در نماز
احتیاط مشخص شد که وقت نماز دوم مضیق است لازم است که ترک نماز احتیاط
را نموده مشغول بنماز دوم شود و اما کیفیت قرائت نماز احتیاط پس ظاهر آنست
که مکلف مخیر است در قرائت ما بین جهر و اخفات و اوفق باحتیاط است و اما جواز
اقتدا در نماز احتیاط در آن چند صورت است **اول** آنست که امام
و ماموم هر دو شک نموده اند در نماز ظهر مثلا ما بین سه و چهار و امام احتیاط
دو رکعت نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت ایستاده ظاهر اینست
که اقتدا جایز نیست **دویم** عکس آنست و این خالی از اشکال نیست **سوم**
آنست که هر دو اختیار دو رکعت نشسته نمایند **چهارم** آنست که هر دو
اختیار یک رکعت ایستاده نمایند در این صورت ظاهر اینست که اقتدا

جایز بوده باشد **پنجم** آنست که دو مکلف شک کنند در نماز لکن یکی
درمیان دو و چهار و دیگری درمیان سه و چهار در اینصورت ظاهر آنست
که اگر دوم اختیار یک رکعت ایستاده نماید جایز باشد اقتدا نمودن او باول
که بتکلیف او در دو رکعت ایستاده است و همچنین بالعکس و اما
هرگاه اختیار دو رکعت نشسته نماید اقتدای صاحب دو رکعت ایستاده
باو جایز نیست و عکس آن محل اشکال است **ششم** آنست که احد
هما شک در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز عصر ظاهر اینست که حکم این
مثل صورت سابقه است در جواز و عدم جواز اقتدا **هفتم** آنست
که نماز احتیاط را اقتدا نماید بغیر از نماز احتیاط **هشتم**
عکس اینست اقتدا در این دو صورت ثابت نیست بدانکه هرگاه
قبل از شروع بنماز احتیاط معلوم شد که آنچه نماز را بر آن گذارده مطابق
واقع بوده ظاهر اینست که حاجت بنماز احتیاط نیست و اگر قبل از شروع

نماز

نماز شخص خلاف آنچه را بنا بر آن گذارده مثل اینکه بنا را بر چهار گذارده
مشخص شد که سه بوده است ظاهر اینست که حاجت بنماز احتیاط نیست
بلکه بر میخیزد و بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز را بجا میآورد و بجهت
زیادتی سلام سجده سهو مینماید و اگر حقیقت حال بعد از صدور حدث
بوده باشد ظاهر اینست که لازم است اعاده نماز بعد از طهارت
و چنین حال در هر منافی که سهوا و عمدا موجب بطلان است مثل استدبار
و اگر در اثنای نماز مشخص شد که آنچه بنا گذارده مخالف واقع است ظاهر اینست
که اتمام نماز احتیاط کفایت میکند خواه اختیار موافق نمود مثل اینکه
مشخص شد که نماز سه رکعت بوده و این شخص یک رکعت ایستاده را اختیار نموده
یا اختیار مخالف نمود که موافق بنا نموده باشد مثل اینکه اختیار دو رکعت نشسته را
نموده و هرگاه آنچه اختیار نموده مخالف یا ناقص بوده باشد مثل اینکه در صورت
مفروضه یعنی در شک میانه سه و چهار اختیار یک رکعت ایستاده را نموده

و قبل از فراغ از این یک رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت بوده ظاهر اینست
که در اینصورت باید رکعت دیگر را علاوه نماید بر این یک رکعت که شروع نموده
بود بعد از اتمام نماید و زیادتی نیت و تکبیر را نخواهد بود و مثل اینکه
در شک دو و چهار بنا را بر چهار گذارده بعد از تسلیم شروع نمود
بدو رکعت نماز ایستاده و در اثنای نماز مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده
پس قبل اگر قبل از دخول در رکعت ثانیه است دور نیست که اتمام همان
رکعت کفایت کند در حکم بصحت نماز یکه لازم است که چنین نماید و محسوب نماید همان
حال اگرچه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ
حمد بوده باشد مادامیکه برکوع رکعت ثانیه داخل نشده باشد لکن
در این حال قیام را منهدم نموده بنشیند و تسلیم نماید و اتیان سجده سهو نماید
بجهت زیادتی احتیاط و اینها هم در صورتی است که منافی از منافیات
نماز که مبطل باشد سهواً و عمداً بعد از تسلیم و قبل از شروع بنماز احتیاط

از مکلف

از مکلف عمداً در نشده باشد و اگر چنین منافی در اینوقت از مکلف
عمداً در شده ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس استیناف نماز بعد از
تعیین نماید حقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد
پس حکم این دارد که عالم بحقیقت شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت
آن و آن مذکور خواهد شد و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد
که آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع نماز او صحیح و نماز احتیاط بمنزله نافله خواهد
بود و اگر این حال مشخص شد که آنچه بنا گذارده مخالف واقع بوده و در این
مقام نیز همان تفصیل سابق جاری است باین نحو که بعد از ظهور حقیقت
حال در علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفت ثانی به از نماز احتیاط اگرچه آنچه
ناقص شده در نماز اکثر است از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل
اینکه شک در سه و چهار بود بنا بر چهار گذارده و احتیاط یک رکعت
ایستاده را بعد از تسلیم نموده یا دو رکعت نشسته بعد از فراغ از نماز

احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل نماز کم شود و در این صورت
ممکن است که فرق گذارده شود میان آنکه علم بحقیقت حال قبل از تخلل
فعل منافی که مبطل صلوة بوده باشد سهوا و عمدا یا بعد اگر قبل بوده باشد
میگوییم لازم است که برخیزد و دو رکعت نماز اتیان نماید و بعد از تسلیم
اتیان بسجده سهو نماید احتیاطا و اگر بعد از تخلل چنین فعلی بوده باشد
حکم شود به بطلان نماز و لزوم اعاده آن اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز
در اول نیز هست و اگر ناقص شده در نماز کمتر بوده باشد از آنچه اتیان
نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و چهار بعد از اتیان
بدو رکعت نماز احتیاط مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس ظاهر اینست
که نماز باطل و اعاده آن لازم باشد لکن با بقای وقت و اما اگر وقت
باقی نبوده باشد و تقصیری در اعاده نماز بعد از وقت علم بحقیقت
حال ننموده باشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود اگر چه احتیاط مقتضی

عدم

عدم اخلال بآنست و اما شکوک پس عمل بمقتضای شک آخر است
و اگر مردد شود میان شک و ظن حکم ظن آن حکم شک خواهد بود
و اما کثیر الشک بدانکه مراد از کثیر الشک چنانچه جماعتی از فقها
فرموده اند آنست که در یک نماز سه مرتبه شک کند یا در سه نماز متوالی
شک نماید و این مختلف شود باختلاف احوال انسان باعتبار جمع
حواس و تفرق آن گاه هست کسی باعتبار تفرق حواس بکثرت شک میکند
لکن این کفایت نمیکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب
اینست که ملاحظه کرده شود حال این شخص نسبت بغالب افراد انسانی
در اعتدال احوال پس اگر بعد از ملاحظه غالب اشخاص در اعتدال
احوال مشخص شد که شک این شخص بیشتر است آنوقت این شخص را کثیر الشک
میگویند **و اما حکم کثیر الشک** بدانکه کثیر الشک در جمیع موارد
بنا را میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن موجب بطلان

نماز شود و در این صورت بنا را بر عدم میگذارد و هرگاه کثیر الشک باشد
نه همین که کثیر الشک باشد در نماز یا در یکی از اعمال آن اعتنا به شک او نیست
در جمیع موارد و بنا را بر صحت میگذارد و هر کس که کثیر الشک است در نماز
نه در شرایط نماز آیا حکم آن در شک در شرایط آن حکم کثیر الشک است
یا نه حکم آن و مسئله خالی از اشکال نیست اگر چه ظاهر اینست که حکم شک
در شرایط در این صورت حکم کثیر الشک نبوده باشد و بدانکه اگر
کثیر الشک ظن او متعلق شود و تحقیقاً امر مبطل حکم ظن او حکم شک است و بنا را
بر عدم میگذارد و همچنین اگر مظنون عدم چیزی است که انتفای آن
مبطل است بنا را بر وجود میگذارد و مجملاً حکم کثیر الشک بنا بر اینکه آن شکوک
فیه نماید نماز او صحیح خواهد بود **مبحث اول** در حکم مظنه است بدانکه ظن یا متعلق
بنفس صلوة است یا بشروط یا بجزء صلوة اگر متعلق بنفس صلوة است
پس اگر وقت باقی است و مظنون او آنست که نماز را بجا آورده است

پس اگر

پس اگر این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه است مثل اینکه دو نفر
عادل اخبار نموده باشند که نماز را بعمل آورده اعتنا به آن مظنه نمیتوانند نمود
و همچنین است هرگاه عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز و اگر
مستند بسببی شرعی نبوده باشد اعتنا به آن مظنه نمیتوانند نمود بلکه
لازم است که نماز را بجا آورد و اگر بعد از انقضای وقت است پس اگر
ظن متعلق بصدور نماز است ظاهر آنست که حکم بوجوب قضا نتوان
نمود و اگر متعلق بعدم صدور باشد پس اگر مستند بسبب شرعیست
مثل اخبار دو نفر عادل قضای آن نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین باشد
و اگر مستند باخبار عادل واحد بوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی نبوده باشد
حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است اگر چه بنماز
نماز را در وقت مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باخبار عدلین
نبوده باشد و این ظن متعلق باشرط نماز است پس اگر متعلق بانتفای آنست

وقبل از شروع در نماز آنست تحصیل آن شرط لازم است و با عدم آن
اشتغال بنماز جایز نیست بلکه در صورت شک هم چنین است چنانچه
سابق مذکور شد و هرگاه ظن بتحقق حدث داشته باشد که مستلزم ظن
بانتفای طهارت ثوب یا بدن است پس اگر این ظن مستند بسبب شرعی است
مثل اخبار دو عادل بلکه یک عادل با شتراط این عادل بنجاست ثوب
یا بدن حال با عتبار علم رزد شد لکن مظنه نجاست حاصل است اجتناب
لازم است و اگر ظن ابتدائی بوده باشد مثل اینکه جامه از کسی گرفت
مظنون است که آن شخص اجتناب از نجاست نمی نماید یا نجاست در جائی
ریزش نمود ظن بوصول آن به بدن مصلی یا ثوب آن حاصل شده اجتناب
لازم نیست و هم چنین است ظن بحدث در صورتیکه مسبوق بوده باشد
قطع بطهارت و هرگاه ظن بعد از فراغ از نماز بوده باشد مطلقا اعتنائی
بآن نیست و حکم در این مقام حکم شک بعد از فراغ از عمل است مگر

در

در صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق حدث بوده باشد و مظنه مستند باشد
بسبب شرعی مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از فراغ از نماز دو نفر اخبار
نمود که نماز تو با حدث بوده و در اینصورت ظاهر اینست که اعاده نماز
بعد از اتیان بوضو لازم بوده باشد و هم چنین است حال در قبله
در صورتیکه عدلین اخبار نمایند که نماز در خلاف قبله شده یا بجانب
مغرب یا مشرق واقع شده لکن بشرط بقای وقت نماز در اینصورت
نیز تلافی نماز یکه بعمل آورده لازم است و در غیر اینها و صورت اعاده آن
لازم نیست مثل اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس او از حمل
لباس بوده که نماز در آن صحیح نبوده یا مظنه بهمرسید که آنچه سجده بر آن
نموده سجده بر آن جایز نبوده است یا در حال نماز بدن او و ثوب او نجس
بوده در جمیع این صور اعتنائی باین مظنه نیست اگرچه مستند بوده باشد
باخبار عدلین بلکه حال چنین است اگرچه علم حاصل شود و اما ظن

بانتفای شرط پس اگر در اثنای نماز آنست پس اگر مظنه بانتفای
طهارت ثوب یا بدن بوده باشد مطلقا اتفاقی یا بین مظنه در صورتیکه
مستند بسبب شرعی نبوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده باشد
مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمودند نجاست ثوب را پس اگر نزع
ان لباس ممکن بوده باشد نحویکه مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است
نزع ان ثوب نجس نموده اتمام نماز نماید و اعاده نماز ضرور نیست اگر
چه مشخص شود که حین شروع در نماز این نجاست بوده باشد بشرط آنکه
بعد از اخبار عدلین نجاست ثوب سکوت ننموده مباشر فعلی از
افعال نماز نشود تا نزع ان ثوب نماید و الا نماز باطل خواهد بود و استیناف
لازم است و اگر اخبار نجاست در اثنای نماز نسبت به بدن مصلی بوده باشد
پس اگر تطهیر آن در اثنای ان ممکن نبوده باشد نحویکه مستلزم فعل منافی
نبوده باشد لازم است که تطهیر نماید و نماز صحیح خواهد بود و لکن بشرطی که

مذکور شد

مذکور شد و الا نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر هیچیک
از نزع ثوب و تطهیر نبوده باشد مگر بعد از ارتکاب فعل منافی در
اینصورت قطع نماز لازم است و استیناف آن متعین است و اگر
مظنه بانتفای طهارت از حدث بوده باشد پس اگر این مظنه مستند
بسبب شرعی بوده باشد متعین است قطع نماز و استیناف آن بعد از
طهارت و اگر مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه
مسبوق بعلم بطهارت بوده باشد حکم ببطلان نماز ممکن نیست بلکه
ظاهر اینست که اگر این شخص شرعا متطهر است پس نماز محکوم بصحت است
و اما سایر شروط مثل اینکه در اثنای نماز شک کرد که جامه او
از جمله لباسیست که نماز در آن صحیح است یا نه و مظنون عدم صحت شد
یا مظنون شد که مکان غصبی است در این صورت ظن مستند بسبب
شرعی بوده باشد اجتناب لازم خواهد بود و الا لازم نیست و اما

هرگاه و چنین فرض شود در محل سجده متحقق نشود یعنی مظنون این شد که
سجود بر این چیزها جایز نیست پس آنچه در سجده سابق نموده گر شد
محکوم بصحت است و در لاحق ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد
پس وضع جبهه نماید بغیر آن با عدم و امکان قطع نماز نماید و اما
ظن قبل از شروع در نماز است و مستند است بسببی از اسباب شرعیه
متبع است مطلقا و اگر مستند بسبب شرعی نیست پس اگر هر یک از حدث
و خبث در حالت سابقه مقطوع به بود ظاهر اینست که اکتفا
بچنین مظنه نتواند نمود و هرگاه تحقق هر یک از حدث و خبث
در سابق مشخص نبوده باشد بلکه قاطع بر خلاف آن بود مثل اینکه
اتیان بوضو و غسل نموده بود و حال آن طهارت مظنون الانتفا است
یا تطهیر آن خبث نموده باشد و بقای آن مظنون است در نظر او در این
صورت بی اشکال با آن مظنه میتواند نمود بلکه چنین است اگرچه ظن مبدل
شک

شک نمود بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه مبدل
بوهم شده باشد و اگر ظن حاصل شد بتحقق شرایط در اثنای نماز
بوده باشد یعنی در حین شروع بنماز قطع بتحقق شرایط داشت و در اثنای
نماز قطع آن مبدل بظن شد ظاهر اینست که عمل بمقتضای آن ظن میتواند
نمود اگرچه مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد و اگر ظن بتحقق
شرایط بعد از فراغ از نماز باشد معلوم شد سابق بر این که شک
بعد از آن اعتنائی باو نیست پس حال ظن معلوم است و اما اگر ظن
متعلق بجزء صلوة است پس اگر ظن دارد باتیان جزئی از اجزای نماز
مثل تکبیرة الاحرام یا قرائت یا بعض از اجزای آن یا رکوع یا سجود
و هکذا عمل بمقتضای آن مینماید خواه قبل از دخول در رکن باشد
یا بعد از آن پس لازم نیست عود بآن جزء بلکه جایز نیست مطلقا
خواه آن جزء رکنی بوده باشد یا غیر رکن و اگر ظن دارد باخلال جزء

پس اگر این مظنه قبل از دخول در رکن است عود بآن نیز لازم است
خواه داخل در جزو دیگر شده باشد یا نه و اگر حصول این مظنه بعد
از دخول در رکن بوده باشد پس اگر این مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد
نماز صحیح است و عود بآن جایز نیست و اگر رکن بوده باشد ظاهر اینست
که نماز باطل و استیناف آن لازم است و اما هرگاه ظن متعلق بوده باشد
بعدد رکعات ظاهر اینست که در اینجا نیز بنا را بر مظنون میگذارد
بر جمیع صلوة خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهرین
و عشا در سفر یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی و در نماز چهار رکعتی
خواه متعلق برکعتین اولیین بوده باشد یا رکعتین آخرتین و اما اگر ظن
حاصل شود بعد از فراغ باینکه بعضی ارکان را اخلال نموده یا زیاد
نموده یا مظنون او این شد که یک رکعت زیاد نموده یا کم نموده پس اگر
بعد از فراغ از نماز بدون فاصله این مظنه بهم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح است

واگر

و اگر رکن بوده باشد نماز باطل است مگر در صورتیکه مظنون اخلال
بدو سجده در رکعت آخر باشد در این صورت اعاده نماز لازم نیست
بلکه دو سجده را بعمل میآورد و بعد از آن تشهد و سلام را بجا
میآورد و اگر ظن بعد از تحقق فصل حاصل شود ظاهر اینست که نماز
صحیح بوده باشد و اعاده نماز ضرور نبوده باشد **مقام دوم**
در احکام سهو است **بدانکه** بدانکه سهو یا در شرایط نماز است
یا اجزای آن و علی التقدیرین یا متذکر میشود در اثنای نماز یا بعد
از فراغ از نماز پس در این مقام چند مبحث است **مبحث اول**
در شرایط نماز است که متذکر بآن شده باشد در اثنای نماز
و آن چند قسم است **اول** سهو است در طهارت از حدث
مثل اینکه شروع در نماز نموده باعتقاد اینکه با وضو است و در اثنای
نماز متذکر شد که وضو نداشته است نماز باطل است و همچنین است آ

حال غسل و تیمم **دوم** سهو است از طهارت از جهت با این
معنی که عالم بود بنجاست در ثوب یا بدن خود غافل شد از تطهیر آن
قبل از شروع در نماز و در اثنای نماز متذکر شد که ثوب او
یا بدن او نجس بود با عدم ازاله از نجاست شروع در نماز نموده
در این صورت نیز ظاهر اینست که نماز باطل باشد **سوم** سهو
در قبله است پس در اثنای نماز مشخص شد که آنچه از نماز ادا نموده
پشت بقبله بوده یا بسوی یمین یا بسوی یسار بوده ظاهر اینست
که نماز باطل بوده است و اگر مشخص شد که فیما بین یمین و یسار بوده
ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد ولاکن لازم است بعد از اطلاع
بلا فصل متوجه سمت قبله شود در همین نوع اشتغال بافعال واجبه
نماز ننماید بلکه افعال مستحبه نیز چنین است **چهارم** سهو است
در چیزیکه سجده بر آن نموده یعنی در اثنای نماز مشخص شد که آنچه سجده

بر آن

بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده پس اگر مطلب بتحقیق حاصل
بعد از رفع سر از سجده نماز صحیح لکن آنچه از سجود نماز باقی
مانده سجده بر آن جایز نیست بلکه اگر بعد از اطلاع متعمداً سجده
بر آن نماید نماز باطل خواهد بود و اگر در حالت سجده عالم بتحقیق حاصل شد
پس اگر بعد از فراغ از ذکر واجب است نماز او صحیح است و اگر
قبل از تمام بذکر واجب مؤخر فرض شود که این واقعه در ضیق وقت
بوده باشد یعنی اگر قطع نماز نماید تحصیل ما یصح السجود علیه درک نماز را
در وقت نتواند نمود در این صورت همان سجود را بهمان حالت که هست
تمام نموده در بقیه سجود است سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان
و با عدم سجود از چیز ثوب سجود معمول از پشم نماید و با عدم
تمکن سجود بر ثوب سجده بر کف نماید **پنجم** سهو است در مکان
باین معنی که باعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نموده و در اثنای نماز

مطلع شد که مغصوب بوده پس قطع نماز متعین است و استیناف
نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد
پس آنچه از نماز بعمل آورده است صحیح است و بقیه نماز را در حالت
خروج از آن مکان مغصوب بعمل میآورد **ششم** سهو
در لباس است پس اگر در اثنای نماز مشخص شد که لباس او
لباسی است که نماز در آن جایز نیست و جاهل بوده پس اگر نزع
آن ممکن است بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع نموده اتمام
نماز نماید والا قطع نماز نموده و استیناف نماز را با تلبس بلباس
بی‌عیب نماید **مبحث دوم** در حکم سهو در شرایط نماز است
که متذکر شد آن مقدم واجب است لهذا اگر ممکن است از رسانیدن
جبهه بچیزیکه سجود بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آنچیز را بجبهه
یا نه اگر ممکن بوده باشد حینئذ نماید بعد از آن ذکر را بعمل آورد

اولی

اولی آنست با تمکن از رسانیدن آنچیز را بجبهه مگر در صورتیکه آن
جبهه بان چیز آنرا مقدم بدارد بر رسانیدن موضعیکه سجده بر آن
بوده باشد بلندتر بوده باشد از آن موضعیکه جبهه بر آن واقع شد
در اینصورت اولی آنست که آنچیز را بر رسانیدن بجبهه بعد از آن
ذکر را بعمل آورده و اگر متمکن از این نبوده باشد پس اگر این امر
در سجده آخر نماز مشخص شد لازم است ذکر را بعمل آورده نماز را
تمام نماید و اگر در غیر سجده آخر بوده باشد خالی از این نیست
که بعد از رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل ما یصح السجود علیه
با عدم ارتکاب فعل منافی یا نه اگر متمکن بوده باشد لازم است که ذکر را
بعمل آورده بهمان حالت و بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود
علیه نموده وضع جبهه بر آن نماید در سجود ثانیه و اگر متمکن
نبوده باشد قطع نماز لازم است در همه حالت سجود و اتیان بذکر سجود

علیه استیناف نماز نماید مگر در صورتیکه شده باشد بعد از فراغ
از نماز و آن چند قسم است اوّل سهو از طهارت از خبث است
باین معنی که مطّلع بر نجاست در ثوب یا بدن خود بود در حین شروع
در نماز غافل شد تا آن و بعد از فراغ از نماز متذکر شد
دویم سهو از طهارت از حدث است باین معنی که اعتقاد وضو
داشته داخل در نماز شد و بعد از فراغ اختلاف آن ظاهر
در این صورت نماز باطل است اگرچه بعد از انقضای وقت
متذکر شد و هم چنین است حال در غسل و تیمم سوم سهو
در قبله است باین معنی با عتقاد اینکه این سمت سمت قبله است
نماز را بعمل آورد و بعد از فراغ از نماز مشخص شد که استیناف
نمود پس اگر نماز ما بین یمین و یسار واقع شده نماز او صحیح است و اگر
بسوی یمین و یسار یا بخلاف جهت قبله شده است پس اگر در وقت

عالم

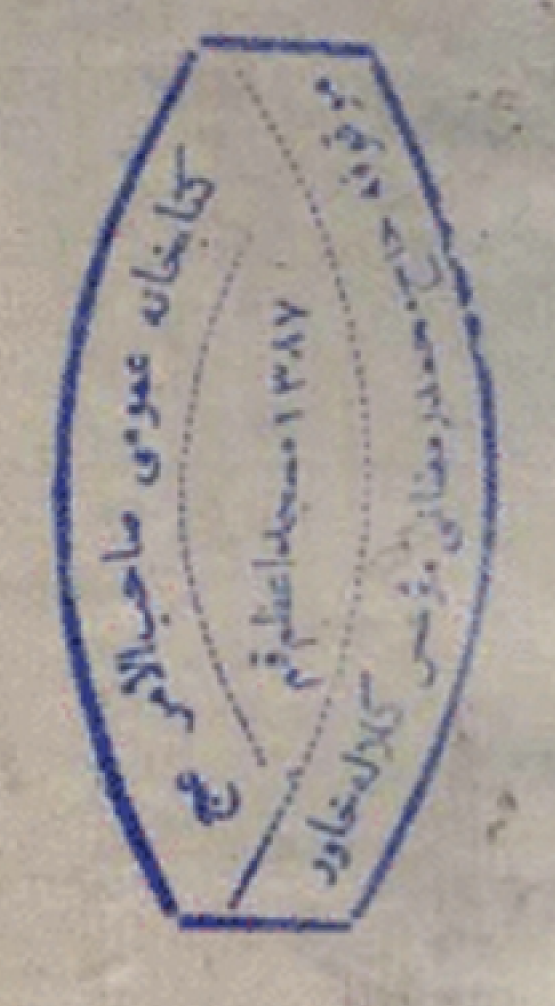
عالم بحقیقت حال شد اعاده نماز لازم است و اگر بعد از انقضای
وقت شد لازم نیست لکن احتیاط و استقصا مقتضی عدم اخلال قضا است
چهارم سهو از ما یصحّ السجود علیه است باین معنی با عتقاد آنکه آن
چیز است مطلقاً اگرچه عالم بحقیقت حال با بقای وقت بوده باشد پنجم
سهو در لباس است ششم سهو در مکان باین معنی که در
حال نماز معتقد این بود که این لباس لباسی است که نماز در آن صحیح است
هفتم و هم چنین است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز مشخص
خلاف آن در هر دو صورت نماز صحیح است اگرچه متمکن از اعاده آن
در وقت بوده باشد هشتم سهو در اجزای صلوة است یا در آنکه
متعلق با جزای صلوة بوده باشد و متذکر آن شد در اثنای نماز
و این بر دو قسم است اوّل آنست که عود بآن جائز نیست اگرچه
متذکر شود مانند قبل از دخول در رکن و ان اخلال بطمأنینه است در اجزای

قبل از دخول در رکنی بعد از آنست و این مثل اخلال بقرائت حمد است
کلا و بعضا هرگاه متذکر شد بآن قبل از دخول در رکوع و هم چنین
سجود هردو یا یکی و تشهد کلا و بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع
رکعت ثانیه متذکر شد که دو سجده یا یک سجده را در رکعت اولی
فراموش نموده لازم است عود نماید سجده منسیه را بعمل آورد و بعد
از نسیان بسجده اتیان بقرائت نموده نماز را تمام نماید و هم چنین
هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که اخلال ببعضی از آیات حمد
یا بعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکت یا بسکون نیز چنین است
در این صورت لازم است عود نماید بتلافی منسی نموده اعاده ما
بعد از آن نماید و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا رکنی دیگر متذکر
شود بآن پس این قسم بر سه قسم منقسم میشود یک قسم آنست که موجب بطلان
نماز است و استیناف آن لازم است و این در صورتیست که منسی رکن

صلوة مثل حال تکبیرة الاحرام یا حال قرائت حمد و سوره یا در حال
اتیان بذکر رکوع و سجود یا بین کاه و سایر حالات طمانینه در یکی از اینها
که مذکور شد نماید سهوا و متذکر شد بر این مطلب عود بجهت
تدارک آن لازم بلکه جایز نیست اگر چه متذکر شود بآن قبل از دخول
در فعل دیگر و هم چنین هرگاه اخلال نماید سهوا بکیفیت معتبره در قرائت
مثل اینکه اخلال بجهر نمود در صلوة جهریه یا باخفات نماید در مواضع
اخفاتیه بعد از آن متذکر باین شد عود بجهت تدارک آن لازم بلکه
جایز نیست و اگرچه قبل از اشتغال بفعل دیگر بوده باشد و هم چنین است
حال در ذکر رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع و سجود
و متذکر شود بآن بعد از رفع راس از رکوع و سجود بجهت
تدارک ذکر جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است دویم
آنست که عود بجهت تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود باخلال

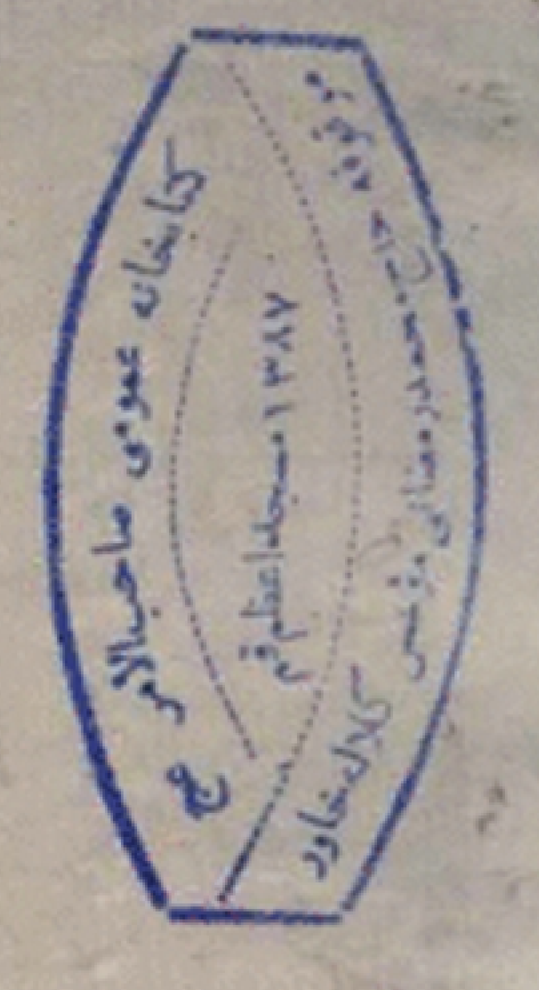
فصل

از ارکان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده
بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده
بعد از دخول در سجود متذکر شد اگرچه دخول در سجده اولی بوده باشد
قسم دویم آنست که موجب بطلان نمیشود لکن تلافی آن بعد از فراغ
از نماز لازمست یا سجده سهو وآن مثل یک سجده سهوا فراموش نموده
یا تشهد فراموش نموده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع
درینصورت نماز صحیح است تمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلافصل
لازمست که اتیان بمنسی نموده ظاهرا نیست که امر در اجزای تشهد
و صلوة در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی
چهار سجده فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکعت دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ
اتیان چهار سجده منسیه نموده باشد و اما هرگاه نمیداند و سجده را
فراموش



فراموش کرده باشد لکن نمیداند دو سجده از یک رکعت است
یا از دو رکعت نماز باطل و استیناف آن نماز لازم است قسم سوم
نسیان ما عدای آنچه در این دو قسم مذکور شد لیکن هرگاه
کسی در نماز چیزی را اخلال نماید و آن چیزی از ارکان نماز نبوده باشد
و هم چنین تشهد و سجده نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوة
نیز نبوده باشد و متذکر آن نشود مگر بعد از تجاوز از محل
درینصورت نماز صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز وا
جب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلا او بعضا
یا تسبیحات اربع را فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالتی
از احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس
از رکوع را فراموش نموده و متذکر نشد مگر از بعد از دخول
در سجده یا ذکر در سجده را فراموش نموده و متذکر نشد مگر بعد از رفع

از ارکان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده
بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده
بعد از دخول در سجود متذکر شد اگرچه دخول در سجده اولی بوده باشد
قسم دویم آنست که موجب بطلان نمیشود لکن تلافی آن بعد از فراغ
از نماز لازم است یا سجدهٔ سهو و آن مثل یک سجده سهوا فراموش نموده
یا تشهد فراموش نموده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع
در اینصورت نماز صحیح است تمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل
لازم است که اتیان بمنسی نموده ظاهر اینست که امر در اجزای تشهد
و صلوة در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی
چهار سجده فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکعت دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ
اتیان چهار سجدهٔ منسیه نموده باشد و اما هرگاه نداند و سجده را
فراموش



فراموش کرده باشد لکن نمیداند دو سجده از یک رکعت است
یا از دو رکعت نماز باطل و استیناف آن نماز لازم است قسم سیم
نسیان ما عدای آنچه در این دو قسم مذکور شد پس هرگاه
کسی در نماز چیزی را اخلال نماید و آن غیر از ارکان نماز بوده باشد
و هم چنین تشهد و سجده نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوة
نیز نبوده باشد و متذکر آن نشود مگر بعد از تجاوز از محل
در اینصورت نماز صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز وا
جب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلا یا بعضا
یا تسبیحات اربع را فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالی
از احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس
از رکوع را فراموش نموده متذکر نشد مگر از بعد از دخول
در سجده یا ذکر در سجده را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از رفع

راس از آن سجده در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از فراغ
از نماز اتیان بمنسی لازم نیست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است
در سه مبحث آنکه لازم است **اول** در اجزای منسیه که تلافی
آن بعد از فراغ از نماز است که آنچه سابقا لازم بود در حال نماز
از طهارت از حدث و خبث و توجه قبله و ستر عورت و اباحه
مکان و لباس و غیر ذالک لازم است مبادرت با آن جایز نیست
که مرتکب شود قبل از اتیان بجبر منسی چیزی که ارتکاب آن
در اثنای نماز جایز نبوده **دویم** آنست که هرگاه منسی
یک سجده باشد و متذکر شود با آن قبل از رکوع و عود بجهت
تدارک سجده منسیه نماید پس اگر علم دارد که جلوس را
بعمل آورده بوده است اگرچه بقصد جلسه استراحت بوده باشد
واجب نیست که بعد از عود و قبل از دخول در سجده بنشیند
واگر

واگر علم دارد که اخلال با آن جلوس نموده است واجب است
که بنشیند و بعد از آن سجده بعمل آورد واگر شک
داشته باشد پس این شک اگر در حال قیام بوده یا در حال
تدارک جلوس لازم نیست واگر بعد از هوی بجهت سجود
بهم رسیده لازم است که بعمل آورد **سوم**
آنست که هرگاه کسی رفع راس از رکوع را فراموش نموده
مادامیکه جبهه را بسجده نگذارده متذکر شد ظاهر اینست
که لازم است عود نماید بعد از قیام و انتصاب و طمأنینه
آنوقت بسجود در رود و اما هرگاه اخلال بطمأنینه بعد از رفع
راس نموده باشد سهوا و متذکر با آن شود بعد
از جلوس بجهت سجود ظاهر اینست که عود بجهت تدارک
طمأنینه لازم بلکه جایز نبوده باشد **چهارم**

۱۱۴

هرگاه متذکر شد بسجدهٔ منسیه در رکعت اخیره قبل
از اتیان بصیغهٔ سلام مخرج از نماز ظاهر اینست که عود
بجهت عمل آوردن سجدهٔ منسیه لازم است و هرگاه
متذکر شود بعد از اتیان بصیغهٔ سلامیکه مخرج
از نماز است نماز صحیح است و اتیان بسجدهٔ منسیه فقط لازم
خواهد و همچنین است حال در تشهد منسی در رکعت اخیره
در اسعد اوان و اتم احیان این یکمجلد کتاب مستطاب
تمت الرساله بدست خادمهٔ فاطمهٔ زهرا سیدة النساء
ولد آمیر محمد علی الموسوی سمت تحریر
یافت تمت الرساله بعون
الملک الوهاب ۱۰ شهر صفر
سنه ۱۲۴۱



